

وعلى ان يتال الامطار وهلاك الوحوش وهلاك الغلات الا انه يحسن حال الكرم وان كان في اذار اول الليل يدل على نزول الغيث
وعلى ان يلحق الزرع البرد وان يموت البقر وتكون الامطار متصلة وتحصل بين اهل فلسطين من فارس قتال وان كان في نصف الليل يدل
على وقوع الوباء بنواحي بيت المقدس وسكون الغلاء غير ان حال النخيل يحسن ويستولي على الاموال السلطانية انسان غشوم معتدي يكون
غير بيت السلطان على خول صعب تتصل الامطار ويقع الحروب بالعدو بل يقع الجوع باذربايجان ويقتل اشراف الناس ويصيب الناس شدة
كان في اخر الليل يدل على كون الناس امنهم ... استقامة بكثرة السماك العصافير وان انخسف في حزيران فان كان اول الليل يدل
على خيبة اصحاب الدولة سعيهم في خراب نواحي الملك تتصل الامطار ويظهر الجراد ولا يفسد الا قليلا ويكثر الجود بفارس ويكثر الانداء
وينقص القرح وان كان في نصف الليل يدل على الوباء وعلى اسقاط الحبالى وان كان في اخر الليل يدل على غزارة المياه وعلى حسن حال البقر
في اخر السنة وخروجهم على سلطانهم ويحسن حال الزرع والنخل والاشجار وان انخسف في تموز في اول الليل يدل على كثرة الامطار ووقوع الوباء
في الناس وموت الوحوش وان كان في نصف الليل يدل على وقوع الوباء في المغرب واتصال الفتن في كثير من البلدان وكثرة المطر وان كان في
اخر الليل يدل على محاصرة بابل وكثرة الاراجيف ووقوع الوباء في مواضع كثيرة وكثرة الاوجاع والعلل وظهور البرص وان كان في اب اول
الليل يدل على خوف اهل بابل ووقوع القتال واضطراب السلطان ويكثر الناس ضيعة الصحو ولا يعرفون سببه ويبادر منهم شهيد الوحوش
ويكثر الامطار وان كان في نصف الليل فانه يقع فتور وبكثرة الامطار ورخص الغلات وان كان خسوف في ايلول في اول الليل يدل على
فساد الزرع ويكثر الجراد وتكثر الاراجيف بنير ملك من المشرق الى المغرب يهلك بلا ماء ويضيفها الى ملكه وتكون سنة خصبة ويمرض الناس
وسعة العيش وتكثر الامطار جدا وان كان في نصف الليل يدل على كثرة المياه وحسن حال الانعام وكثرة العشب وان كان في اخر الليل هم الخصب
ويفرح الناس ويقل الامراض ويهلك ملك جبار ويحل بالناس بعده وان كان في تشرين الاول اول الليل يدل على اضطراب وتشويش ووقوع

هذا
کتاب ارشاد
الانام در مسائل عملیه
عالم علامه شیخ المجتهدین
جناب حاجی ملا علی کنی
است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلم علی خیر خلقه محمد و عترته الطیبین
الطاهرین و بعد یقول العبد المسکین الخادم لشریعة سید المرسلین و المتمسک
بولایة الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین علی الکنی
الطهرانی که این کلمات در بیان مختصری است از آداب و شرایط و احکام
جملهٔ عبادات شرعیه که همه مکلفین یا غالب ایشان در غالب از زمان محتاج
بمعرفت آن میباشند و مرتب نمودم از برای چند کتاب و هر کتابی را بچند باب
و مشتمل نمودم اکثر ابواب را بر مقدمه و فصولی چند و خاتمه کتاب
الطهارة مقدمه بدانکه طهارت یا از خبث است یا از حدث و طهارت
از حدث یا بوضو است یا غسل و غسل رافع حدث پنج است غسل جنابت و غسل
حیض و غسل استحاضه و غسل نفاس و غسل مس میت و یک غسل از جهتی
رافع حدث و از جهتی رافع خبث است و آن غسل میت است و اغسال مستحبه
دیگر نیز هست که گاهی بالعرض بسبب نذر و شبه آن واجب میشود و بدل از
برای جمیع طهارات مذکوره نیز هست که تیمم است لهذا در این کتاب ده بابی ذکر کنیم

باب

کتاب الطهارة

باب اول در آن در طهارت از خبث و نجاسات است مقدمه در اقسام و احکام
مطلق آبست و آن بر دو قسم است یکی آب مطلق و دیگری آب مضاف آب مطلق
آبی است که در گفتگو و استعمال لفظ آب در آن احتیاجی بذکر لفظ دیگر و اشاره
یا قرینه نباشد چنانچه در آب نهر یا نهری یا هر رودخانه یا آب هر چاهی مثلا گویند که این
آبست احتیاج بچیز دیگر نیست بخلاف آب مضاف چون آب غوره که نمیتوان گفت این
آبست بلکه احتیاج بلفظ غوره هم هست که بگوئیم آب غوره است لکن بدانکه ضرر ندارد
در معنی آب مطلق که از جهت شناختن یک قسم از اقسام آن از قسم دیگر احتیاج
بلفظ دیگر یا اشاره یا قرینه باشد چنانچه گوئیم این آب چاه است یا آب رودخانه
است یا آب مصب یا آب باران است تا مشخص شود که از کدام آبست اگرچه همه را آب
گوئیم پس هر آبی که چنین باشد آب مطلق است و اما آب مضاف پس آن آبی است که
برخلاف آنچه گفته شد میباشد چنانچه باید بگوئیم آب غوره آب انار آب هندوانه
آب خربزه و هکذا که هیچیک را آبی لفظ غوره یا انار یا هندوانه یا خربزه نگویند
مگر در مقام مبالغه و تشبیه که آنهم قرینه است بدانکه این قاعده که در معرفت آب
مطلق و قاعده که در شناختن آب مضاف گفته شد این دو را نباید از دست داد
بلکه در هر جائیکه لفظ آب گفته شود از جمیع اقسام و افراد او ~~بالفظ~~
همین دو قاعده را منظور بدارند هر آبی که داخل در قاعده اول است آب مطلق است و هر
آبی که در قاعده دوم داخل است آب مضاف است بلکه این دو قاعده در غیر آب مطلق
و آب مضاف نیز جاریست چون خاک و زمین و سنگ و شیر و شحم یعنی پیه و غیر اینها و دانستن
مطلق و مضاف اینها نیز ضرور داشت چون در مقام تیمم و استنجا بنابر قول بلزوم خصوص سنگ
و کلوخ و چون در پاک نمودن ته کفش و پا پس خاک طلا و نقره و دغال خاک مضاف
تیمم هیچیک از اینها جایز نیست و زمین قیر و نمک که زمین مضاف است ته پا و کفش را پاک

سؤال ... جواب

نمیکند و سنگ الماس و فیروزه و سایر جواهرات سنگ مضاف است بلکه در هیچ یک
از اینها مذکور شد خاک مطلق و زمین و سنگ و شیر و پنیر نگویند فی الحقیقه در
امثال این مقام باید رجوع بعرف عام و گفتگوی اهل زبان شود بعد از آنکه
این مقدمه شناختی در این مقام چند فصل یاد کنیم **فصل اول** در آب

در آب مضاف

مضاف و در آن دو مطلب است **مطلب اول** آب مضاف از اقسام است
یکی آنکه بفشردن از چیزها گرفته شود چون آب انگور و آب هندوانه و مثل اینها
از میوهها و گیاهها و یکی آنکه بمخلوط و ممزوج کردن آب مطلق را با چیزی دیگر حاصل
شود بحدی که از صدق آب مطلق افتاده داخل در صدق آب مضاف باشد چون
آب گوشت و آب دوغ و آب قند و دیگری آنکه بسبب بخار ساختن چیزی و آب کردن
آن بخار یا آمدن بخاری حاصل شود چون گلاب و عرق نعناع و جمیع اقسام عرقها و
این در صورتیست که آن عرق از آب مطلق خالص گرفته نشده باشد و الا عرق
او نیز آب مطلق است مگر آنکه از آب مخلوط با چیزی چون کاسنی و برگ بید مثل
اینها گرفته شود که در اینصورت باز آب مضاف است و یکی دیگر از اقسام آن
است که بخودی خود از زمین یا غیر زمین بیرون آید چون آب چشم و آب چشمه نمک
و عرق انسان و هر حیوان و آبی که از بریدهٔ گیاه یا چوب چون چوب انگور و غیر آن
خارج شود **مطلب دویم** آب مضاف از احکامیست یکی آنکه مطلقا در
هیچ فردی از آن رفع حدث مانع از نماز و ازالهٔ خبث و نجاست نمیکند اگرچه
ازالهٔ عین آن نماید پس در تطهیر اثری نمیکند بلی در تطهیر آفتاب که زوال عین
معتبر است زوال عین را با آب مضاف نموده پس بتابش آفتاب خشک کند کافیست
و همچنین در تخفیف نجاست در جائیکه تطهیر میسر نباشد اگر تخفیف را لازم دانیم
دویم آنکه آب مضاف هر قدر که باشد اگرچه چند کر باشد بملاقات نجاست نجس میشود چه

کتاب الطهارة

چه جاری بلی اگر بریزند جاری باشد چون ناوه آسیا یا از اعلی باسفل چون از کوزه
آفتابه یا مثل آب پاشی جاری شود پس همان جزئی از مضاف که بنجس برخورده نجس میشود
نه اجزاء بالا اگرچه احوط اجتناب از جمیع است حتی آنچه در ظرف بالا باقیست سیم
آنکه مضاف بجمیع اقسام آنچه بالاصاله نجس باشد چون شراب و عرق آن یا بالعرض
بملاقات با نجس نجس شده باشد قابل طهارت نیست مگر باستهلاک و اضمحلال او در
آب جاری یا کر یا آبی که بحکم جاریست که در اینصورت علی الظاهر پاک میشود و همچنین
پاک میشود باستحاله بچیز پاکی یا انقلاب در مثل انقلاب شراب و عصیر عنبی بعد از نجس
شدن بغلیان بسرکه و ذهاب ثلثین بآتش و آفتاب شود و در آخر شیره شدن قبل
از ذهاب ثلثین کافی نیست توضیح این و حکم آخر که یکی نجس شدن همهٔ مضاف
بمجرد ملاقات نجاست و یکی قابل طهارت نبودن آن در صورتی است که منجمد و بسته
نباشد و اگر بسته شده باشد چه آبکه یخ شده باشد یا غیر آن و بعد از آن بنجاست
ملاقات کند پس همان جزء ملاقی بنجس با رطوبت در ا[illegible] نجس است نه غیر آن و همان
جزء نجس هم قابل طهارت است و اگر بعد از نجاست بسته شود پس طهارت او منحصر است
با آنچه در قسم مایع از آن گذشت بلی اگر بستگی آن بغیر یخ شدن باشد چون سرکه
یخ شده پس در قبول طهارت همان سطح ظاهر آن نیز تامل و اشکال است مگر آنکه برسانند
آب بر سطح آن هیچ جزئی از آن یخ آب نشود که در این صورت ممکن است طهارت ظاهر آن
فرع آب مطلق اگرچه چندین کر باشد بعد از یخ شدن همین حکم را دارد پس اگر بعد از
آن بنجسی برخورد همان محل ملاقات نجس است و بشستن آن پاک میشود و اگر قبل از یخ
شدن نجس شده پس در طهارت سطح ظاهر آن بشستن اشکال است چنانچه گذشت بلی اگر
فرض شود نفوذ آب جاری یا کر در اعماق آن پس در این صورت همهٔ آن پاک میشود
چنانچه مرحوم شهید طاب ثراه در دروس فرموده و فرض [illegible] بی شبهه است [illegible] شده باشد

مگر آنکه یخ شده باشد **مسئله** بدانکه احکام مذکوره در آب مضاف جاری است
در هر مایعی چون شیره و روغن و پیه و موم پس اگر ملاقات نجاست بعد از بستگی باشد
نجاست مختص بموضع ملاقات است و بشستن آن موضع پاک میشود و اگر تطهیر ظاهر
ننموده تا آب شود یا آنکه ملاقات نجاست قبل از بستگی شده باشد پس دیگر قابل
طهارت نیست مگر باستحاله و استهلاک و استعمال آن پیش از پاک شدن جایز نیست الا
پیه و روغن نجس بجمیع اقسام آن که سوزانیدن آن جایز است بتفصیلی که در نجاسات
میاید اما طلا و نقره و سایر فلزات آب شده پس اگر ملاقات با آب نجس یا نجاست
دیگر در حال رطوبت نموده باشد بی شبهه موضع ملاقات نجس است اما
سایر مواضع آن و همچنین اگر ملاقات با نجس خشکی کرده باشد مثل خود بوته
و قالبکه در آن ریخته اند غالبا چه بود میشوند و تطهیر هم نمیشود پس مقتضای قاعده
در هر مایعی این است که همه اجزاء آن نجس باشند و غیر ظاهر آنها بعد از جمود قبول
طهارت نکنند چنانچه جمعی از علماء رضوان الله علیهم تصریح بآن نموده اند لکن نجس شدن
چنین مایعی مثل جیوه خالی از شبهه نیست ادله نجاست مایع شامل مقام نیست
لااقل محل شک است حدیث پاکی هر خشک و اصل طهارت بیمعارض است علاوه
بر لزوم حرج شدید بجهت آنکه هر جسمی از باطن آن که بماند لا استعمال ظاهر شود
باید شست و دیگر آنکه لباس مصنوع از آن در نماز نباید پوشید بلکه باید جایز
الاستعمال و جایز المعامله نباشد چون استعمال هر نجسی که قابل طهارت نباشد جایز نیست
لکن خلافی در جواز استعمال در غیر نماز نیست بلکه در نماز هم بغیر لباس بودن عیبی ندارد
تتمیم بدانکه آنچه گذشت در صورتی است که معلوم باشد ملاقات نجاست که در حال جمود بوده یا در
حال مایع بودن بوده و اگر اصل ملاقات معلوم لکن شک شود که در حالت بستگی ملاقات
نجس شده تا اطمینان بمحل ملاقات نجس باشد یا در حال مایع بودن که همه نجس باشد قبول

حال

کتاب الطهارة

حال حکم نمیشود بنجاست جمیع بلکه خصوص موضع ملاقات از آن شوینده و اگر معلوم است
والا ظاهر همه یا مواضع اشتباه از آن شوینده اگرچه در یک صورت خالی از تامل
نیست و آن صورتیست که زمان ملاقات نجاست معلوم باشد که دیروز بوده مثلا
و زمان بستگی معلوم نباشد که در آن زمان بوده یا پیش از آن یا امروز بوده هرچند که ظاهر
حکم بملاقات مایع بمحض اصل نتوان کرد پس طهارة غیر موضع ملاقات در این صورت هم
ثابت است اگرچه احوط اجتناب این دو صورتیست که اول مایع بعد منجمد شده باشد
و در عکس این حکم بنجاست جمیع میشود مطلقا خصوص در صورتیکه زمان مایع شدن معلوم
باشد که دیروز بوده و زمان ملاقات نجس معلوم نباشد که امروز بوده یا پیش و این
حکم هم در صورتیست که ورود مطهر در آخر زمان بستگی معلوم نباشد والا اظهر طهارت
است اگرچه در صورت معلوم بودن زمان مایع شدن و مجهول بودن زمان
ملاقات نجس که احتمال هر دو متاخر بودن و از زمان مایع شدن احوط اجتناب است از نوع مجمل کل
در آب مضاف و ملحقات آن **فصل دوم** در آب مطلق است و در آن چند مطلب است **مطلب اول**
در اقسام اوست بدانکه آب مطلق یا قلیل است یا کثیر مراد از قلیل آبیست که بقدر کر نباشد
و جاری نباشد و بحکم جاری نیز نباشد کثیر را سه قسم است قسم اول کثیر راکد آن آبیست که جاری
و بحکم جاری نیست ولی بقدر کر یا زیاده بر آن است و از برای معرفت و تحدید کر دو طریق است
یکی وزن که اصل میزان در معرفت کر است و آن یکهزار و دویست رطل عراقی است که
موافق است با یکصد و بیست و هشت من تبریزی هشت عباسی الا بیست مثقال صیرفی که جمعا
هشتاد و یکهزار و نهصد مثقال صیرفی است در تحدید دوم که مساحت است چنانچه اگر در
ظرفی یا محلی که از پایین تا بالا مربع و چهار گوشه باشد که همه اطراف آن مساوی و از همه جا
مطابق با سه وجب و نیم باشد یعنی هر یک از عرض و طول و عمق او سه وجب و نیم بوجب مستوی الخلقه
باشد آب تمام این ظرف را پر کرده باشد چنین آب کر است بشرط آنکه غیر آب چون پله

در آب مطلق

یا چیز دیگر در آن نباشد و قول با کتفا مقدار سه وجب و نیم مختار جمعی بلکه
اقرب بتحدید اول است لکن اشهر بلکه اظهر قول اول است و اقوال دیگر نیز هست
بدانکه کیفیت مذکوره مختص بشکل مذکور نیست در هر ظرف و در هر مکانی به هر
شکلی که باشد باید چنان فرض کرد که اگر در مکان مربع مذکور جمع شود او را پر کند
حاصل مجموع آن است که بمقدار چهل و سه وجب الا هشت یک وجب باشد که عرض و
طول و عمق هر یک یکو جب باشد مثلا اگر فرض کنیم نهری که عرض و عمق او یکو جب باشد
و طول او سه چهل و وجب الا ثمن وجب باشد آبی که این نهر را پر کند کر است و همچنین اگر طول
و عرض همین لکن عمق او دو وجب باشد این و کر است و همچنین است اگر طول و عمق همین
لکن عرض دو وجب یا عرض و عمق همین لکن طول دو برابر این که هشتاد و شش
وجب الا ربع باشد و اگر طول چهل و سه وجب الا ثمن و عمق نیم وجب و عمق دو وجب
باشد هکذا و شکلهای دیگر و کیفیت ضرب و جمع اینها را تفصیلی است موکول بعلم
حساب بدانکه اصل کر در شرع یکی است و دو تحدید که مذکور شد طریق معرفت
است نه آنکه در شریعت دو قسم کر مقرر شده باشد پس هر یک از دو تحدید با علم معلومیت
مخالفت آن با دیگری معتبر است چون در غالب اوقات و اگر مخالفت بینهما معلوم
و مشخص شود نتوانیم گفت که هر یک کر است مطلقا و نتوانیم گفت که این آب باین تحدید
کر است شرعا و بآن تحدید کر نیست آنچه اظهر در نزد احقر اینست که مدار در
اعتبار در این صورت بلکه مطلقا بر تحدید بوزن است و اعتبار تحدید بمساحت از
باب سهولت بر عباد در غالب انبیا با آنها بلکه غالب ایشان و بلاد داشت
و چون همه شرائط تحدید مشتمل بر مقدار وزن بوده در هر انیه چه سبک وزن و چه
سنگین شارع مقدس او را طریق معرفت و قطع بوجود مقدار کر قرار داده پس اگر

قدری کمتر از چهل و سه وجب الا ثمن باشد در اینجا اگر یقین باشیم الان بر وزن
مذکور باشد باز میگوییم کر است و بملاقات نجاست نجس نیست و اگر یقین نباشد
در ظاهر شرع او کمتر و نجس میدانیم و احکام نجس را بر او مترتب میدادیم لکن در واقع
حکم بآنکه کمتر از کر واقعی است و نجس است نمیکنیم چه بسا میشود که با اینحال موافق
وزن بمقدار کر بلکه بیشتر از کر است و حکم واقع هم در حق ما قابل رفع و تبدل نیست
که بگوییم پیش از وزن در واقع کر نبوده و حال در واقع کر است **قسم دویم** از کثیر
آب جاریست و آن آبیست که از برای او در زیر زمین ماده و منبعی باشد که با اتصال
بآن ماده بر زمین جاری باشد چه بر روی زمین جاری باشد چون اکثر چشمها
و قناتها یا در زیر زمین جاری باشد چنانچه در آخر قنات منفذی باشد که همیشه از
قعر زمین فرو رود یا آنکه در اصل بر روی زمین جاری بوده بعد او را در چاه
انداخته که در میان چاههای بسیار دور گردد کند و فاضل او را بدلو و پیمان از
یک چاه یا چاهها متعدده بالا آورند چنانچه در نجف اشرف علی مشرفها الاف التحیة و
الثنا معمول است که همه اینها از جاری محسوبست و ظاهر اینست که چنین باشد اگر
از اول هم ماده او در چاهی باشد که از آن بچاههای دیگر برد و فاضل از آن بدلو
بکشند و شرط نیست در جاری که بقدر کر باشد و بقوت و تندی جاری باشد پس
بعضی از قناتها یا چشمها که مجموع آب کمتر از کر است و جریان کمی دارد از جاریست
و نیز شرط نیست که علی الدوام جاری باشد پس بعضی از قناتها یا چشمها که در بعضی
از سالها یا بعضی از فصول چون بهار جریانی دارد در همان زمان از قسم جاریست
و اگر در وقت انقطاع و خشکیدن ماده مقداری آبی منقطع از ماده بر زمین باقی
باشد از قسم جاری نیست اگرچه در حس جاری باشد مثل آب باقی در نهری بعد از
بو کردن بستن تمام اصل او را در اعلی نهر دیگر که باقی در نهر اول هیچ متصل بآن او علی

در بیان احکام آب جاری

آب نباشد چنین آبها اگرچه جاری باشند از قسم واقف است پس اگر مجموع آن با
اتصال بعضی ببعضی هرچند که بطریق سراشیب باشد بمقدار کر یا زیاده است
از قسم کر است و الا از قلیل و از این قبیل است آبی که از برف جاری میشود یا از معدن
یخ پس نه برف و یخ بمنزلهٔ ماده و منبع است و نه محض جاری بودن بر روی زمین در
جاری کافیست حتی اگر آب برف بزمین سنگستان و بخوان فرو رفتن در زیر یکی او
یا دو و چون چشمه بیرون آید بخوبیکه معلوم باشد که این همان آبست اگرچه احتمال
اتصال بماده زمینی هم برود چنین آبی از جاری محسوب نیست بلی اگر معلوم باشد که
متصل بمادهٔ زمینی چون چشمه ایستاده که بعد کر میشود میباشد بسبب امداد آب
برف جاری شده اظهر آنست که در اینصورت همه را از قسم جاری دانیم و در بودن مجموع
آن بحکم جاری شبهه نیست پس اگر از جاری ندانیم بحکم جاری خواهد بود اگرچه
مجموع از کر کمتر باشند چه جای آنکه بقدر کر باشند از آنچه مذکور شد معلوم شد
که دو چیز در جاری در شرع معتبر است یکی جریان و یکی اتصال بمادهٔ زیر زمینی پس
اگر جریان و اتصال بماده هر دو یا تنها یا اتصال تنها موجود نباشد با کریت داخل
در کثیر و الا داخل در قلیل است و اگر جریان تنها دارد داخل در قسم سیم است
که در حکم جاریست نه خود جاری و اگر شک شود در جریان و اتصال بمادهٔ
یا در احدهما پس اگر حال قبل از شک معلوم است که جاری و متصل یا نه جاری
و نه متصل یا جاری بوده نه متصل یا متصل بوده نه جاری بنا را بعد از شک
در ظاهر شرع بر معلوم سابق میگذارد پس در اول جاری و در دویم و سیم واقف و
و در چهارم بحکم جاری اند و باحکام هر یک عمل نماید احتیاج بتفحص و جستجو نیست
و اگر حال سابق معلوم نبوده بنا را در ظاهر بر نبودن امر مشکوک گذارد پس اگر شک
در اصل اتصال بماده و جریان هر دو یا در اتصال تنها بوده آن را از واقف دانسته مراعات

کرید

کتاب الطهارة

در بیان احکام آب کثیر

کریت و عدم آن نماید و اگر شک در اصل جریان تنها بوده نه اتصال بماده او را در حکم
جاری داند و طریق احتیاط در همه جا معلوم است قسم سیم از کثیر آبیست
که در حکم آب جاریست و آن چهار قسم است اول آبی است که اتصال بمادهٔ در
زیر زمین دارد لکن بر زمین جاری نیست چون بعضی از چشمها که آب در آنها
ایستاده است مادام که چنین است بحکم آب جاریست در تطهیر و اعتصام و نجس
نشدن بمحض ملاقات بنجاست و غیر این از احکام جاری بلی اگر در ماده او زیاد ضعف
باشد که بطریق رشح و نم زدن در موضعی جمع شود اظهر ملحق نبودن آن بجاریست
بلکه با کریت بحکم کر و الا از اقسام قلیل است بلکه احوط در قسم اول نیز همین است با ملاحظه
موارد احتیاط در استعمال و عدم و در این قسم نیز شرط نیست که همیشه چنین باشد
یا آنکه بقدر کر باشد اگرچه احوط است قسم دویم چون قسم اول است لکن در زیر
زمین است نه ظاهر آن چون آب چاهها که جریان ندارد و بدلو بالا میکشند اگرچه
طریق تردد چون پله بسوی او معمول دارند و در این قسم خلاف شدید است
مشهور متقدمین آن را از اقسام آب قلیل دانسته اند و مشهور متاخرین او را از
آب کثیر شمرده اند جمعی با کریت داخل در کثیر و با قلت از اقسام قلیل گرفته اند اگرچه
اظهر و اقوی قول متاخرین است ولی احتیاط در قول تفصیل و احوط از او قول
متقدمین است و اگر کشیدن آب چاه را از قرار مقرر در کلمات ایشان که اکثر
موافق اخبار معتبره است تعبدا واجب ندانیم لا اقل مستحب است قسم سیم آب
باران است در حال جاری بودن از آسمان و صادق آمدن باریدن باران در
صورت اطلاق چنانچه در اخبار است در صورتی که خالی از غلبه و کثرت نباشد
لهذا چند قطره باران را اگرچه قطرهٔ باران گویند ولی باریدن باران نگویند
پس اگر بر زمین نجسی چند قطره ببارد که تمام سطح او را فرو نگرفته باشد طهارت نمیدهد که

که فرد کوفته محل تامل است اگر چه جریان ان بحدی که از ناودان جاری شود معتبر
نیست هر چند که احوط است و همچنین وارد شدن باران از اسمان بطریق استقامت
معتبر نیست بلکه کافی است اینکه بعد از باریدن بر موضعی بموضع دیگر بطریق
اتصال جاری شود نه بطریق انفصال و چکیدن که ان کافی نیست و اب جمع شده ان
باران بعد از انقطاع باران اگر کمتر از کر است از اقسام اب قلیل است بدانکه برف و تگرگ
بحکم باران نیست بلی اگر معلوم شود که بعد از جدا شدن از ابر در همان نزدیکی برف
یا تگرگ شده و در نزدیک بان باز باران شده بعید نیست که این قسم داخل باران
باشد اما باران شدن در نزدیکی زمین البته کافی نیست و ریزههای باران
که مثل ذره و شبنم میاید داخل باران نیست اگر چه بعد از مدتی تمام روی
زمین را تر کند بلی در صدق باران احاطه ابر باسمانی که دیده میشود یا اکثر
ان شرط نیست بلکه کافی است که از یکقطعه ابر بیارد اگر چه در قرب زمین بلکه
متصل بزمین باشد چون ابری که در کوه و غیر ان باشد و شرط نیست باریدن باران
از جمیع ابر محیط پس اگر ان قطعه از ان باران و از باقی برف یا تگرگ ببارد چون
قله کوه و دامن ان هر یک حکم خود را دارد بلکه چنین است اگر هر دو از یکقطعه باهم
نازل شوند لکن بشرطیکه صدق کرده شد که باران است باب شدن در قرب زمین
نباشد قسم چهارم اب حمام است یعنی ابهائیکه در حوضهای کوچک که در جنب — در اب حمام
خزانه گرم یا سرد میسازند و کمتر از کر است مطلقا یا در بعضی احوال و از خزانه بیشتر
و نحوان جاری بر این حوضها میشود چنانچه در اکثر حمامات خاصه در بلاد
و قرای عجم متعارف و معمول است اب این حوضها در حال اتصال او باب خزانه در
حکم جاری است و در اشتراط کثرت اب خزانه بتنهائی یا بانضمام اب حوض کوچک
خلاف است اظهر انست که در صورتیکه اب واحد بر هر دو اب صادق اید چنانچه

دیوار

دیوار میان این دو که عرض و منفذ و مجرای بینهما وسیع و اب حوض کوچک متصل
بمجرای وسیع باشد در این صورت که هر دو باهم کافی است مجموع در حال اتصال
پاک کوچک محسوب است پس بورود نجاست بعد از اتصال نجس نمیشود بخلاف حال انفصال
که با ملاقات نجاست بهر کدام که از کر کمتر است نجس میگردد متصل نمودن بعد از ان
با کر پاک نمیشود و این اختصاص باب حمام ندارد بلکه هر دو ابی که چنین باشند
حکم ان همین است اما در صورتیکه چنین نباشند بلکه مجری یا بالا منفصل از
حوض کوچک و تنبوشه یا ناودان و دیوار بینهما عریض باشد پس شرط است که اب خزانه
در هر حال کمتر از کر نباشد در این صورت علاوه بر اینکه این دو اب با اتصال بحکم
جاری است اگر با انفصال حوض کوچک یا اب او نجس شود حتی بتغیر پاک میشود
باتصال باب خزانه و مزج باب جاری از ان و با تغیر بزوال تغیر بسبب مزج یا ورود اب
و این حکم اختصاص بحمام دارد پس در غیر حمام اب اسفل بچنین عمل پاک نمیشود بلی اگر
بقدر یک کر اب از اعلی در موضع اسفل بطریق اتصال جمع شود پس با اب نجس ممزوج
میشود اظهر طهارت است دلیلی از برای قول اکثر متاخرین که بظاهر ایشان القاء کر را دفعة
شرط دانسته اند نیافتیم چه اب جاری بسبب اتصال یا کر خود معتصم است و نجس نمیشود
و بعد از اجتماع کر ملاقات اب نجس سابق با ان کر حاصل است بلی قبل از اجتماع کر چون
اینجا جاری نیست با انچه در اعلی میباشد همه را یک اب و یک کر نمیگویند ملاقات اب
نجس سابق با کر صادق نیست پس رفع نجاست خود با قلیست بلی در صورت صدق
وحدة که اب جاری با اب اعلی همه را یک اب گویند با مزج اب نجس سابق با جاری
از اعلی پاک میشود اگر چه بقدر کر در حوض اسفل بنیامده باشد و در هر دو صورت
اگر مراعات القاء کر دفعة شود اولی و احوط است و این حکم اختصاص بحمام ندارد و بعد از ان
دانستن اقسام اب کثیر معلوم میشود که غیر انها از اقسام اب قلیل است حتی اب جاری و باران

بعد از قطع از ماده و باران در صورت کثیر بودن آن کر و هم چنین آب چشمه یا قنات
بعد از قطع از ماده یا خشکیدن آن و افراد آب قلیل بسیار احتیاج بتفصیل آن نیست

مطلب دویم در جملهٔ از احکام آب مطلق است که پارهٔ از آن جاریست در جمیع
اقسام او حتی آب قلیل و پارهٔ در جمیع اقسام کثیر و بعضی اختصاص ببعضی از کثیر دارد
بدانکه همهٔ آب مطلق فی نفسه چه قلیل و چه کثیر طاهر است و مطهر از حدث و خبث
نیز در هر موردی که قابل رفع حدث یا خبث از او باشد بطریقی که در شرع ثابت است
بتفصیلی که بعد مذکور میشود و آنچه از اقسام کثیر است چه جاری و کر و آنچه بحکم
جاریست بمحض ملاقات نجس یا متنجس نجس نمیشود حتی آب چاه چنانچه گذشت اگر چه اولی و
احوط اجتناب از او است تا نزح مقرر در آن از برای هر نجاستی بطریقی که میاید بعمل اید
بلی همهٔ انواع آب چه قلیل و چه کثیر حتی جاری نجس میشود بمتغیر شدن او در یکی از سه
صفت نجس که رنگ و بو و طعم باشد باین معنی که اگر ملاقات کند با نجسی یا متنجسی
پس رنگ یا بو یا طعم آن نجس و نجاست آن متنجس را بگیرد هر قدر از آب که چنین شده نجس است
ما بقی اگر جاری یا کر یا بحکم جاریست بر طهارت خود باقی و اگر قلیل است نجس میشود
بملاقات با متغیر نجس و گرفتن آب کثیر یکی از صفات خود متنجس را اگر باعث تنجیس نمیشود
مادام که بر اطلاق خود باقیست مثل آنکه آب کثیر دیگر که متنجس تر شیر و بگلاب متنجس خوشبو
و بنیل متنجس رنگین شود بلی اگر آب کثیر صفت نجاست متنجس را بگیرد چنانچه با آب نجس شده
بتعفن میته ملاقات کرده متعفن شود اظهر نجاست چنانچه اگر با بقاء ملاقات بنجاست
باقی مضاف شود نجس میشود هر قدر که مضاف شده چنانچه بشیرهٔ که در او موش مرده
شیرین شود باقی از آن اگر مطلق است و کثیر پاک و الا نجس **توضیح** بدانکه معتبر
در تنجیس تغییر حسی است که بیکی از حواس ظاهره معلوم شود یا نبودن مانعی از ظهور
تغییر و با وجود مانع از آن و معلوم بودن تغییر بغیر حس بلکه بتقدیر نجس است چنانچه اجتناب

کتاب الطهارة

موافق با نجس باشد در صفت مثل آنکه بسبب زیاد ماندن یا مجاورت جسمی یا آب بد بو شده
باشد پس از آن میته در آن افتد که بوی او موافق با بوی سابق آب باشد که نجس است بلی
غیر این فرض تقدیر تغییر کافی نیست چنانچه نجس خالی از صفاتی که باعث تغییر است باشد
چون مردار بی بو یا خون بسیار کم رنگ پس نجس نمیشود کثیر بملاقات با چنین نجسی هر چند که
این نجس اگر با صفت خود بود متغیر میکرد و اظهر آنکه در این قسم تغییر نشده و در قسم سابق
تغییر حاصل است اگر چه بحس ظاهر درک نشود پس درک حسی ظاهر مطلقا شرط نیست همان
معلوم بودن تغییر کافی است اما تغییر بغیر صفات مذکورهٔ نجس مثل حرارت و برودت و ثقل
و یبوست طبیعی و غیر ذلک پس کفایت نمیکند در تنجیس و هم چنین تغییر بصفتی که عین نجس
بالعرض بر خلاف عادة و طبیعت خود گرفته چنانچه بول بمجاورة یا امتزاج بعطر معطر و بر نبات
شیرین و یا بنیل رنگین شده آب کثیر ملاقی آن معطر یا شیرین یا رنگین کند اگر چه احوط اجتناب
است اما اگر اخذ صفتی بر طبق طبیعت و عادة خود نموده باشد چنانچه مردار
متعفن شود پس تغییر بآن کافی است و کافی نیست تغییر بغیر ملاقاة نجس یا متنجس
چون مجاورت آب با نجس یا آنکه بنفسه متغیر شود یا بملاقات چیز پاک چون گوشت
پاک متعفن و غیر آن اما آنچه از افراد قلیل است پس همهٔ آن نجس میشود و نجس بملاقات
نجس یا متنجس چه نجس بر او وارد شود چه بعکس چه در مقام تطهیر و چه غیر آن بلی در
ورود قلیل بر نجس و متنجس همان جزء ملاقی نجس میشود نه ما فوق آن مگر آنکه
بر نجس قرار گیرد که همه نجس است و هم چنین اگر ورود آب بجریان بر روی مبین
با غیر او بفوت و تندی نباشد که احوط بلکه اظهر اجتناب از همه است

مطلب سیم هر آب مطلقی که نجس شده باشد چه قلیل و چه کثیر حتی
جاری و آب چاه چه بتغیر نجس شده باشد یا بملاقات پاک میشود بچند چیز
یکی باتصال آن بجاری و کر و آنچه بحکم جاریست چون باران و غیر آن

در همه با مزج و خلط چنانچه در اب حمام اشاره شد و در صورت تغیر ان بنجاست
علاوه بر این معتبر است زوال تغیر و نیز شرط است وارد شدن اب مطهر بر نجس
یا انکه در عرف همه را یک اب کویند اکرچه اب نجس وارد بر اب پاک شود یا از زیر ملاقات
شود و کذشت انکه القا کردن دفعة شرط نیست اکرچه احوط است بلی القاء کردن دفعة
کافی نیست شاید مراد ایشان از دفعة مقابل دفعات باشد و در تطهیر جاری هم معتبر است
که رشته اب طاهر در حال مزج با نجس منقطع نشود پس اکر بدست یا چیز دیکر ممزوج
میکنند چه در جاری و چه کر رشته اب مطهر را از دست ندهند و کفایت نمیکند
زوال تغیر ان بنفسه یا بوزیدن باد یا بعلاج دیکر هرچه باشد اب نجس چه کثیر
باشد و چه قلیل پاک نمیشود باب قلیل و اکر اب نجس با اب قلیل پاک را یا اب نجس
تنها را در محلی بقدر کر جمع کنند حکم کردن بپاکی ان جایز نیست پس کریت بنجاست لاحقه را
مانع است ولی نجاسة سابقه بر رسیدن بمقدار کر نیست اکرچه بعضی کفته اند

مطلب چهارم انچه مذکور شد از مطهرات اب نجس اختصاص باب دون ابی ندارد
بلکه در جمیع اقسام اب جاریست چنانچه اشاره شد که در اب چاه بنحو نیز جاریست
بلی در خصوص چاه چه اب او و چه زمین ان که متصل باب است در صورت نجاست که
از باب تغیر اب بنجس بوده پاک میشود بکشیدن ان اب تا قدری که تغیر او دفع شود
و اکر زوال تغیر نشود باید تمام اورا کشید پس محل ان پاک میشود و همچنین پاک
میشود بفرو رفتن اب در زمین بلکه با بقای اب اکر تغیر زایل شود بنفسه اب و محل هردو پاک
میشوند در هر صورت زوال تغیر کافیست کشیدن دلو متعارف بلد و قریه یا همان
چاه بلکه کشیدن دلو بلکه اصل کشیدن شرط نیست و بنابر قول بنجاست اقوال
دیکر است اظهر همین احوط جمع میان انچه مذکور شد و کشیدن است بقدر دیکر در اصل ملاقات
بنجاستی که تغیر داده معتبر است مثلا در مردن انسان که هفتاد دلو باید کشید با تغیر هم هفتاد

دلو را

دلو را بکشند اکرچه زوال تغیر و بکمتر از هفتاد شده باشد و همچنین از برای نجس شراب
که تمام اب را باید کشید با تغیر هم تمام اب را باید کشید اکرچه تغیر به پیشتر زایل شده باشد
بلکه در صورتیکه زوال تغیر بنفسه شود باز همین است و همچنین در نجاستی که
نقل بری از برای او در شرع نشده یا بما نرسیده که اظهر و احوط بنابر قول بنجاست
کشیدن تمام اب است حتی در صورت تغیر و زوال ان بنفسه باید بهمین کشیدن باز
تمام ان را بکشند در صورتیکه کشیدن اب از برای رفع تغیر باشد یا انکه کشیدن
تمام اب لازم باشد دلو و عدد معتبر نیست چنانچه اکر فرضا بیک ظرف تمام اب را
بکشند کافیست یا از ظرف بسیار کوچک کم کم همه را بکشند کافیست بلکه
ضرور نیست که اصل عدد را اکر در اصل ملاقات نجاست رسیده تمام ان عدد را
بعد از کشیدنی که زوال تغیر بان میشود بعمل اورند بلکه هر قدری که در زوال
تغیر کشیده اند از حساب عدد نیز محسوب میتوان داشت مثلا در مردن انسان
اکر زوال تغیر بکشیدن شصت دلو شده ده دلو دیکر که بقیه هفتاد است بکشند
کافیست چنانچه اکر تمام عدد مقدر را کشیده زوال تغیر بکشیدن زیاده بر ان
بشود یا بعد از تمام عدد و کذشتن چند روزی زوال تغیر بشود همان کافیست
دیکر احتیاج باعادهٔ کشیدن بمقدار مقدر نیست بلی در صورت بقای تغیر
بعد از کشیدن تمام عدد مقدر بر جمیع اقوال لازمست اجتناب تا زوال تغیر
بشود بنفسه یا بکشیدن یا بفرو رفتن تمام اب بلکه در صورت فرو رفتن تمام
اب نجس تفصیلی است و ان این است که اکر ثانیا در چاه اب جمع شود اکر بدانیم که
این اب عین همان اب نجس است که فرو رفته بود بلکه تغیر سابق ان باز باقیست
پس بی شبهه حکم پیش از فرو رفتن را دارد و اکر معلوم است که غیر ان است یا مشکوک
پس اکر خاک و کل نجس شده را چه کف چاه و چه حواشی ان همه را بیرون اورده اند باز

ثانی و محل ان پاکست و اکر کلا یا بعضا باقی مانده پس بنا بر مختار که طهارت محل است
واب جدید هم متغیر نیست اب و محل پاکست و بنا بر قول بنجاست بمحض ملاقات احوط
انکه باز مراعات حکم سابق را بر فرو رفتن نمایند چون کشیدنی نشده که محل را
پاک دانند واب جدید ملاقی محل نجس شده **مطلب پنجم** اکرچه کذشت
که مختار نجس نشدن ابچاه است بمحض ملاقات نجاست ولی چون اساطین از
متقدمین اصحاب رضوان الله علیهم حکم بنجاست در اینصورت نیز فرموده اند
بلکه جمعی از قائلین بطهارت کشیدن عدد مقدر را در انها تعبدا واجب دانسته اند
و ما نیز مستحب موکد و موافق احتیاط میدانیم پس مناسب انکه بطریق اختصار
اشاره بتفصیل مقدرات در نجاسات مخصوصه نمائیم در ضمن مسائلی چند
مسئله تمام ابچاه را بکشند از برای ریختن شراب در ان بلکه از برای
هر مست کننده غیر مایع چون چرس و بنک چرس بنیست و فرقی میان قلیل و کثیر
ان نیست قول بکفایت بیست دلو در قطره شراب ضعیف است و چون اظهر در ما
نص فیه نیز کشیدن تمام ابست پس قطره را اکر از ما لا نص فیه دانیم باز تمام اب باید
کشید و همچنین عصیر عنبی بعد از نجس شدن از بجوشیدن و قبل از ذهاب ثلثین
و چون قول بکفایت چهل دلو بلکه سی دلو در ما لا نص فیه قول جمعی است پس استحباب
بهر یک از سی و چهل با کشیدن تمام از حاصل است با تفاوت مراتب استحباب و احتیاط
تمام در کشیدن تمام است و جمعی فقاع را چون شراب دانسته اند دعوی اجماع هم بر ان
شده بلکه بر خون حیض و نفاس و استحاضه و منی انسان بلکه مطلق حیوان نیز شده و در
شتر و کاو نیز هم تمام اب کشند و احوط در شتر ماده نیز همین است خصوص بنا بر کشیدن
تمام در ما لا نص فیه از این جهت که در کوچک کاو و شتر و وحشی انها حکم کبیر و اهلی جاری نیست
و لا اشکال است و همچنین در فضله حلال کوشت که از جلی حکایت شده بلکه عرق شتر

جلال و جنب بحرام که از قاضی حکایت شده لکن بنا بر طهارت ان وجهی ندارد و اعلی
مراتب استحباب و احتیاط کشیدن تمام است در ریختن اسب و خوک اکرچه اظهر کفایت
چهل دلو است چنانچه میاید و اکر کشیدن تمام ابچاه متعذر یا متعسر باشد پس
باید چهار نفر دو دو از صبح تا شام اب بکشند و تفصیل ان بعد مذکور میشود
مسئله از برای مردن اسب و استر و الاغ و کاو ماده بقدر یک کر اب بکشند
در ظهر اول فرقی میان نر و ماده نیست و در غنیه اسب و شبه ان فرموده و دعوی
اجماع بر ان نموده پس استحباب احتیاط در هر حیوانی که در جثه قریب باسب است
جاری نیست مکر کاو نر که حکم ان کذشت **مسئله** هفتاد دلو میکشند از برای
مردن انسان در چاه فاضل هندی ره فرموده که در افتادن انسان مرده در چاه نیز
همین است اکرچه جزم باین مطلب مشکل است لکن بعید نیست بلکه بعید نیست
که افتادن مرده حیوانات که سابقا ذکر شد چون شتر و اسب و حیوان با مردن انها در ان
چاه یکی باشد بدانکه مشهور فرقی میان انسان مسلم و کافر نفرموده اند و ابن ادریس
ره فرموده که از برای کافر تمام ابچاه را بکشند چون از ما لا نص فیه شمرده و دعوی
اجماع هم بر ان نموده و ابن حمزه احوط است و همچنین است اکر زنده بیرون اید و اکر بدن انسان
الوده بنجاست دیکر باشد پس اکر از نجاساتی نیست که مقدری از برای ان هست جمع میان
ان مقدر و هفتاد دلو یا پنجاه دلو بکشند اخیر افضل و احوط است نمایند و الا تمام را
بکشند و در انسان فرقی میان مرد و زن و بزرک و کوچک نیست **مسئله** از برای
فضله ادمی که تازه باشد یا انکه از هم پاشیده باشد اکرچه در حال خشکی بیفتد
چهل دلو تا پنجاه بکشند اخیر افضل و احوط است و از هم پاشیدن بعض ان کافی نیست و
با خشک بودن و از هم نپاشیدن ده دلو بکشند و در خون کسیکه چون خون کردن
کوسفند مذبوح از سی دلو تا چهل دلو بکشند و افضل و احوط پنجاه دلو است تفاوت

در این احتیاط و استحباب است و از برای خون کم بعضی که نجس با نباشد یا فرضا بیست
یا پانزده مثقال خون در حکم قلیل است با نزح سه دلو تا ده دلو بکشند اخبار و افضل
و احوط است در آنچه مذکور شد فرقی نیست که از مرد یا زن یا بزرگ یا کوچک
باشد بلکه فرقی میان مسلم و کافر نیست مگر بحسب اطلاق نجاست دیگر که در حکم
اشد است بحکم آن در اینجا مسئله چهل دلو بکشند از برای مردن سگ و خوک
و روباه و گرگ و گوش و گوسفند بلکه شبیه گوسفند در جثه چون آهو و بز کوهی
و بعضی شبیه سگ فرموده اند و در خصوص سگ و گربه ظاهر حصول استحباب است
در سی دلو نیز و ظاهر عدم فرق است در میان کوران میان مردن در چاه یا مرده افتادن
اینها در چاه و نیز چهل دلو بکشند در ریختن بول مرد بیول کردن در آن یا ریختن
آن و ابن ادریس و جمعی بول زن را هم ملحق کرده اند و این قوی است اگرچه احوط الحاق
انست بما لا نص فیه که تمام آب را بکشند و اظهر عدم فرق است میان بول مسلم و کافر و بول
کور و زنار مسئله حکایت شده از مشهور اصحاب که سی دلو بکشند از برای
داخل شدن آب باران که در او باشد بول و فضله آدمی و سگ و در این روایت
بول و سرگین چهار پایان نیز مذکور است و این روایت اگرچه ضعیف السند است
بلکه مضمون آن خالی از اشکال نیست چون در بول تنها چهل دلو است و در عذره
پنجاه پس چگونه در هر دو با انضمام فضله سگ سی دلو کفایت کند لکن با ملاحظه
شهرت و عدم اعتناء باستبعادات خصوص در خصوص آب چاه که در حکم جمع میان
مختلفات و تفریق مؤتلفات شده بهمین باید عمل نمود و احتمالات دیگر که در
توجیه آن شده که منافی مذکورات نیز بعید است اگر مراعات احتیاط نموده
تمام آب را در این صورت بکشند اولی است پنجم مسئله ده دلو بکشند از
برای وقوع عذره خشک که از هم نپاشیده و از برای خون کم چنانچه اشاره شد

حکایت

حکایت شهرة و دعوی اجماع بر این شده و اگر خون کم بدفعات اتفاق بریزد
که مجموع بحد کثرة برسد اگر در این بین نزح واقع نشده ظاهر کفایت چهل دلو است
احتیاج بکشیدن ده دلو از برای هر دفعه نیست بدانکه مراد بخون در اینجا خون نجس است
که غیر دم ثلثه باشد بلکه غیر خون سگ و خوک باشد بنابر احوط چنانچه احوط
در این دو خون چهل دلو و احوط از آن کشیدن تمام است مسئله هفت دلو باید کشید
از برای مردن مرغ خانگی و کبوتر بلکه هر طیری که از اقسام گنجشک نباشد اگرچه
بزرگتر از مرغ و کبوتر باشد حتی طاوس بلکه بزرگتر از آنها هم و جوجه آنها نیز چنین است
و همچنین است موش چه کوچک و چه بزرگ حتی موش خرما در صورتیکه پاره پاره
شده باشد در چاه بلکه در صورة باد کردن نیز بنابر اجماع منقول و احوط در صورة
اولی بیست دلو است و در واقع شدن سگ زنده بیرون آمدن نیز هفت دلو بکشند
بلکه در مطلق مباشرة آن حتی ولوغ و فرقی میان اقسام آن نیست حتی تازی و صیدی
هفت دلو کشید در ریختن بول طفلی که هنوز بالغ نشده و از دو سال گذشته و اگر
قبل از دو سال غذا خورد و مستغنی از شیر شده احتیاطا در کشیدن هفت دلو است
مورد فتاوی و اخبار ظهور در ذکور دارد پس الحاق صبیه مشکل است بلی فرق میان مسلم
و کافر در متبوع او نیست احتیاط در صبیه و خنثی مشکل است چهل دلو است و هفت دلو
بکشند از برای غسل کردن جنب چه مرد و چه زن و چه خنثی چه بالغ باشد چه نابالغ و غسل
از احداث دیگر چنین نیست بلی معتبر خالی بودن بدن او است از منی و نجاسات و داخل
شدن جنب بدون غسل چنین نیست بدانکه نزح در اینصورت از برای طهارت آب
نیست بلکه محض مستحب یا واجب است مسئله پنج دلو بکشند از برای فضله مرغ خانگی
که جلال باشد و چون نصی بخصوص آن نرسیده احتیاط تمام در کشیدن تمام آب است
چنانچه بعضی فرموده اند مسئله سه دلو باید کشید از برای مردن ... بلکه مرغ

که کرباسه‌اند و مردن عقرب و موش در صورت پاره پاره نشدن و مباد نکردن آن
احوط در مار هفت است و احوط از این بودن تا وسعت از ما لا نص فیه اگر صاحب نفس
سائله دانیم چنانچه بعضی گفته‌اند دعاء تجربه فرموده‌اند مشکل است یک دلو باید کشید و در مردن
مطلق گنجشک از هر قسمی که باشد چه سفید سیاه و زرد و کبود و غیرها الاختصاص این
قسم که در عرف عجم گنجشک مینامند ندارد و جمعی در تشبیه بان در جثه نیز یک دلو گفته
اند و این خوب است اگرچه احوط هفت است چو چیزی که در حکم نیز یک است و در بول طفل
شیرخوار بلکه تا زاید و تمام گوشت نیز یک دلو است مشکل است هرگاه نجاسات متعدده
دفعة یا متعاقب در چاه ریخته شود یا نجاست واحده در نوع چون خون یا بول متعاقب
ریخته شود پس در آن چند صورت است یکی آنکه انواع متعدده دفعة و یا متعاقب ریخته شود
چنانچه بول و خون و غایط و سگ مثلا بریزند آن هم بر دو قسم است یکی آنکه یکی از آنها
از نجاساتی باشد که از باب تعبد شرعی یا از باب عدم تقدیر تمام آب باید کشید قسم
دیگر آنکه چنین نجاستی یا آنها نباشد در قسم اول تمام کشیدن آب چاه کافیست بی شبهه
و خلاف و با تغیر نیز نزح تمام تراوح میکنند علی الاظهر در قسم دوم مذهب
مشهور آنکه لازم است کشیدن مقدر هر نجاستی را مگر آنکه آب چاه تمام شود و این مذهب
وجوب نزح تعبدا یا استحباب آن منجه است علامه در منتهی نزح مقدار مقدر
اکثر را کافی دانسته و این بحسب ضوابط بنا بر نجاست منجه است چون بنا بر چیزها شکه
تمام آنات نجاسات عدیده نجس شوند چون لباس و بدن لکن قائلین بنجاست چاه ملتزم
باین نشده‌اند صورت دوم آنکه انواع متعدده متعاقب بریزند کلام در این مثل قسم
دوم از صورت اولی است حکم بکفایت مقدار اکثر بنا بر عدم تاثیر در تنجیس متنجس مگر
با اینکه در این فرض اظهر و اوجه است صورت سیم آنکه نوع واحد متعاقب بریزند
اینهم مثل سابق بر دو قسم است یکی آنکه حکم آن نزح جمیع است و این بی شبهه کافی

دوم

دوم آنکه چنین نباشد این بر سه قسم است یکی آنکه نجس واحد متفرق و منفصل شده
چون میته گربه و موش و غیر آن که قطعه قطعه شود در این قسم اوجه بر وجوب یا استحباب
نزح تعبدا و تکرار نزح مقدار است اگرچه جمعی حکم بکفایت یک نزح مقدر فرموده‌اند
و اوجه از این بنا بر نجاست کفایت نزح مقدر است یکدفعه قسم دوم آنست که از بول قلیل
و کثیر نوع واحد تقدیر متعدد نباشد چون بول در این قسم اظهر بر جمیع اقوال کفایت
مقدار اصل آن است که چهل دلو در بول مرد و هفت در بول صبی و سه در بول طفل شیر
خوار چون از بهم ضعف ریختن بول بیرون نیست و این بخلاف قطعات منفصله حیوان
واحد است مع ذلک اکثر تکرار نزح مقدار اند لازم دانسته‌اند قسم سیم آنست که مقدار
در قلیل آن غیر مقدر در کثیر آن است چون خون اظهر در این قسم چنانچه سابقا اشاره
شد کفایت نزح مقدر اکثر است در صورتی که بحد کثرت رسیده باشد چنانچه شهید ره
فرموده‌اند اظهر در غیر صورت تخلل نزح مقدر نجاست سابق الوقوع است والا البته تعدد
نزح از نجاست سابقه چنانچه نجاستی بیفتد نزح مقدار آن ساقط نیست بلکه آنها
در غیر صورت متغیر شدن آب است و با تغیر زوال آن به نزح یا غیر نزح علی کل حال لازم
و بعد از زوال التغیر کلام در آن چنان است که در مطلب چهارم گذشت مسئله
در وقوع نجاستی که تقدیر معین بهمان رسیده سه قول است یکی سی دلو و یکی چهل دلو و یکی
تمام آب و این اشهر است لکن مقتضی روایت تمام [illegible] اگرچه لا نص فیه بنا بر عدم
نجاست دلیلی ندارد چون اصل عدم وجوب و استحباب است مگر بدلیلی که بالفرض نیست
ختم کلام در مقام بدانکه چند نوع است اول اشاره شد که در کشیدن تمام آب یا مقدار
گویا بقید زوال التغیر اختصاص بدلو و غیر آن ندارد مدار بر امور مذکوره است
هر قسم که واقع شود اما در آنچه تقدیر بدلو شده پس اظهر کشیدن آن مقدار است
بدلو بمقدار عادت آن اکتفا بغیر دلو و کشیدن معادل چند دلو با اظهر مقدار [illegible]

چه دلو با غیر آن محل اشکال بلکه منع است و معتبر در دلو هر چیز نیست که در آن بلاد یا قریه
متعارف باشد چه از جلد پس یا غیر آن و در بزرگی و کوچکی ملاحظه غالب شود و با فقد
غلبه ملاحظه متعارف چاه نجس شده دو سه درهم در عینی فرض تراوح معتبر نیست که کشنده آب
مرد باشد زن و طفل بلکه حیوان و غیر آن کافیست بسبب بنابر وجوب و استحباب ممکن است
اعتبار قصد نیت و لکن بنابر نجاست شرط نیست پس اگر بعد از وقوع نجاست غفلةً
نزح مقدر بعمل آید کافیست چنانکه در هر جا که نزح تمام آب باید بقدری که زوال تغیر شود
باکشیدن کو لازم باشد پاره بودن دلو و ریختن قطرات آب شبهه ضرر ندارد و اما در غیر
اینها که مدار بر مقدار دلو است بلکه در تراوح پاره بودن مضر و چکیدن قطرات لازمست
غالب ضرر ندارد در وجوب نزح یا استحباب بعید است سهل است پنجم در هر جا که نزح تمام
آب باید کرد اگر از باب توقف زوال تغیر پس اگر متعذر یا متعسر است باید چهار مرد دو نفر
دو نفر نه یک یک و نه مجموع و نه سه یک از اول طلوع فجر صادق تا مغرب که یوم صوم است
بکشند بلکه از هر طرفی جزئی از آن را مقدمةً داخل کنند تنصیف روز بدو قسمت و متابعت
لازم نیست مگر با اختلال فاحش که در صاحبان قسمت زائده ستی و یوم بعد نزح مقدار
روز از شب یا ملفق و مرکب از هر دو کافی نیست و ظاهر که کیفیت آن کشیدن هر دو نفر است
در دو نوبت خود نه آنکه یکی مثلاً چاه دلو پر کند و یکی بکشد و نه آنکه یکی بکشد و یکی خالی
کند و اگر بجهت پاره شدن ریسمان یا دلو آنها معطل شوند که منافی صدق نزح چهار مرد
در یوم نباشد ضرر ندارد و الا کافی نیست بلکه در این صورت با تعطیل از جهت دیگر
بقدر زمان تعطیل را از شب یا روز دیگر بیفزایند کافی نیست بلکه در این فاصله
تعطیل بقدر متعارف ضرر ندارد و هم چنین بقدر غذا خوردن و آب آشامیدن
و مثل آن گفت که هر چه از مورد اخبار و فتاوی اخیار خارج است اگر موجب نقصان
و سستی در کشیدن نباشد بلکه ادخل در زیاده باشد جائز باشد چنانچه بعضی از

دنان

دنان اقوی از مردان باشند یا نزح در شب یا بچه ها یا از جهت نوبه کان نزح یکنفر
بعض از دو نفر بکشند ممکن از فروع در مقام نباید که همه خارج از درجه مسائل الخطر
فتاوی در اینها اگر همه اماره بطلان قول بنجاست است ظاهر فتاوی صریح جمیع چون اخبار
اینکه نزح عدد مقدر باید بعد از بیرون آوردن تمام اجزاء نجاست واقعه باشد مثل
این چون بول و خون باشد معتبر همان اخراج نجاست معلومه است احتمال بودن نجاست
دیگر ضرر ندارد بلی اگر مقدار آن معلوم نباشد چون موی نجس العین و نحو آن معتبر علم یا ظن
غالب است بخروج جمیع آن و الا باید تمام آب را کشید تتمیم مشهور استحباب تباعد
میان چاه آب و بالوعه و کنیف که عبارت از مجمع نجاسات است چون خلا و غیر آن اقل مراتب
دوری با استحباب آنکه تباعد میان این دو در صورتی که زمین سخت و یا آنکه زمین نه
چاه آب بالاتر از قعر بالوعه باشد بقدر پنج ذراع باشد و اگر چنین نباشد بمقدار
هفت ذراع باشد بلکه موافق اعتبار آنکه مدار بر بلندی آب چاه بلکه بالای آن بر
نجاسات مستقره در بالوعه باشد که در این صورت اگر سرایت و نفوذی باشد از چاه
آب به بالوعه خواهد بود نه عکس و در عکس عکس است و جمعی فرموده اند که در جهات
شمال بودن چاه آب مثل بالا بودن آن است که پنج ذراع کافی باشد و این در صورتی
که چاه آب و بالوعه متساوی باشند خالی از قوه نیست بر هر حال فائده این دوری دوری
آب چاه است از نجاست پس اگر علم حاصل شود در مقامی بعدم سرایت هم حاجت بدوری
مذکور نیست و اگر علم بسرایت باشد با دوری مذکور بلکه زیاده بر آن منجس است
بقدر بلکه علم بسرایت نباشد بلکه ظن بآن نباشد نجس گردد استحباب امر بود پس بنابر مشهور نجاست
آب چاه نجس نمیشود مگر با تغیر آن بنجاست با بالوعه در یکی از اوصاف ثلثه متقدمه اگر
چه علم بسرایت بودن آب نجس در آب چاه بهم رسد بلی بر قول بنجاست با علم بسرایت نجس است
اگر چه تغیر نیابد تطهیر آن بکشیدن مقدر در نجاست ساریه است یا تمام آن بتفصیلی که

گذشت بلی در اینجا چون بنا مورد سرایت نجاست با لوعه است با لوعه را نیز خالی کنند بلکه
زمین او را کودتر سازند ختم بدانکه با نجاست آب چاه و ترک تطهیر آن بنزح یا غیر حکم آن
معلوم است اما بنا بر طهارت و استحباب نزح ظاهر آنستکه مکروه دانیم استعمال آن
ابرا در وضو و غسل بلکه سایر استعمالات چون سورها و سایر ابها مکروه بلکه در
هر موضع که آب یا لباس را نجس ندانیم و شستن بارش و آب پاشی بر او را مستحب
دانیم چنین است اما بنا بر قول بوجوب نزح تعبدا پس محتملات آن متعدد است ثمره
در بیان آن نیست مطلب ششم آب قلیل که در وضو رافع حدث اصغر استعمال
شده بدون آنکه بنجاستی ملاقی او شده باشد طاهر و مطهر از حدث و خبث است بلکه
بعید نیست که استعمال آن ثانیا در رفع حدث مستحب باشد از برای شخص دیگر از باب
تبرک و آب قلیل مستعمل در رفع حدث اکبر چه غسل جنابت یا غیر آن نیز طاهر و مطهر
است از خبث بلا اشکال و در مطهر بودن آن از حدث چه اصغر و چه اکبر خلاف است اقوی
آنستکه مطهر است احوط خصوص در غسل جنابت با تمکن از غیر آن اجتناب است و اما
آب قلیل مستعمل در وضو و غسل غیر رافع بلکه چون وضو و غسل حیض و بعنوان
تخییل در رفع حدث نباشند پس بی شبهه در رفع خبث و حدث جایز الاستعمال
و مطهر است مطلب هفتم آب قلیل مستعمل در رفع خبث و نجاسات که آنرا غساله
مینامند چه بنفسه خارج از شیء مغسول شود یا بفشردن یا بغیر ذلك بر دو قسم است
یکی غساله که در استنجا بخروج غایط و بول یا یکی از آنها خارج شود در صورتیکه ملاقات
بنجاسه خارجه که ... بول و غایطی که در محل باقی مانده اند نکرده باشد چه آن
بنجاسه خارجه چون بوده باشد یا بول و غایط دیگر از خارج بر محل رسیده باشد
یا بر دست استنجا کننده یا بر آب قبل از شستن یا در حال شستن یا بعد از آن اگر
چه خون باشد که از مخرج خارج شود بلی وجود مذی یا ودی یا ودی متنجس از باب

اشتباه

اشتباه قبل از استبراء یا بسبب ملاقات بول صغیر زنی که در علی الاظهر و هم چنین در صورتیکه
تجاوز از اطراف و حواشی مخرج زیاده بر قدر متعارف و معتاد غالب نکرده باشد و
اجزاء غایط در غساله ممتاز نباشد غساله هم در یکی از اوصاف ثلثه متغیر که رنگ
و بو و طعم است متغیر نشده باشد پس غساله مذکوره با شروط مذکوره بنا بر اظهر و
اشهر طاهر است جمعی دعوی اجماع بر آن کرده اند این قسم از غساله رفع خبث میکند
ثانیا لکن رفع حدث و استباحه نماز نمیکند در جواز استعمال آن در وضو و غسل غیر
رافع تامل است و مخرج غیر طبیعی بحکم طبیعی است والا فلا پس حکم مذکور در غساله
چنین مخرج جاری نیست بلکه مثل سایر غساله است قسم دویم غساله دیگر است
چه در استنجا باشد با انتفاء یکی از شروط مذکوره یا در غیر استنجا باشد که منفصل
از سایر اشیاء متنجسه است پس در صورت تغیر آن در یکی از اوصاف ثلثه مذکوره بی شبهه
و خلاف نجس است و هم چنین با بودن جزء ممتاز بی از نجاست یا عدم تغیر بودن نجاست
در آن در طهارت و نجاست آن خلاف است چه در ظرف جمع شده یا در زمین یا موضع
دیگر چون موضع جمع فاضل آب حمام چه چاه و چه غیر آن یا آنکه جمع نشده ملاقی چیزی
شود اشهر و اظهر نجاست است بلکه دعوی اجماع بر آن شده و جمعی که از ... اند
دعوی اجماع بر رفع حدث نکردن آن کرده اند مطلب هشتم آب قلیلی که بتن خورد
انسان و سایر حیوانات است با ملاقی لب و دهن آنها شده در طهارت و نجاست
تابع محل ملاقات است اگر محل ملاقی نجس بالاصل باشد چون دهن سگ و خوک و کافر
یا نجس بالعرض با بقاء نجاست یا حکم آن در دهان او با بقاء عین نجاست در سایر حیوانات
آب مذکور نجس و الا طاهر است بلی مکروه است خوردن و استعمال در وضو و غسل نجس
سور حیوانات مکروه اللحم و حرام و سور حیوانات جلال یا خالی بودن موضع ملاقات از نجاست
و هم چنین سور حایض بلکه نفسا و مستحاضه که متهم در اجتناب نکردن از نجاست

[illegible]

باشد بلکه هر منتهی و هم چنین سور مرغ خوانکی و موش و مار و سوسمار و خرگوش و روباه
و سایر مسوخات و ولد الزنا و ابیکه عقرب در او مرده باشد و آب چاه بعد از ملاقات
نجاست قبل از نزح و آب گرم خارج از زمین و آبی که در ظروف بآفتاب گرم شده باشد
و آب غساله استنجا و آب غساله حمام بالطهارت و آبی که بیدن مخالف در مذهب ملاقات
کرده بلکه هر آبی که خلاف در طهارت و نجاست او شده با حکم بطهارت و هر آبی که مظنه
ملاقات آن با نجاست باشد و موارد دیگر نیز هست و مثال که میشود کراهت بسبب
تعدد اسباب چنانچه حایض متهمه ولد الزنا باشد یا حیوانات مذکوره جلال هم باشند
یا در آب گرم بالاصل یا بآفتاب عقرب مرده بلکه سور یکی از حیوانات مذکوره یا همه
آنها باشد مطلب ... اگر آب مطلق طاهر چه قلیل چه کثیر مشتبه شود بآب نجس
یا بآب مشتبه بنجس چه اشتباه در حال نجس شدن بعضی باشد مثل آنکه دیده شود که سگ
آب خوردن سگ را از یکی از آنها و ندانیم کدام است یا بعد مشتبه شود چه جانب یا آن
و جانب نجس یا احدهما یکی باشد یا متعدد چه کم و چه زیاد مگر آنکه ظاهر آن غیر محصور
باشد که در غیر این صورت جایز نیست استعمال هیچ یک در وضو و غسل چه از غیر
حدث و چه مبیح نماز یا غیر آن که قصد قربت در آن معتبر است پس وضو و غسل بهمه
آنها یا بعضی از آنها صحیح نیست اگرچه بعد از استعمال معلوم شود که مستعمل پاک بوده
بلی بعد از تحقق اشتباه اگر غفلت نموده یا فراموش کرده استعمال بعضی از آن نمود
بعد از فراغ مشخص شود که آن پاک بوده ظاهر صحت است و هم چنین اگر با غفلت یا بعنوان
تجدید بنا بر عدم اشتباه بمضاف یا بغساله استنجا از هر یک که وضو یا غسل بسازد عمل
صحیح است بلکه با استعمال بعضی از آن و مشخص شود که پاک بوده و با استعمال متعدد
از آن کافیست پاکی یکی از آن پس جایز است که هر مشروط بوقع حدث یا استباحه را
بعمل آورد مگر آنچه را که مشروط بطهارت بدن هم باشد چون نماز و طواف که در حال

تمکن از تطهیر بدن لازم است تطهیر بدن بخلاف صورت اضطرار و فرقی نیست در
حکم مذکور میان آنکه اشتباه بمضاف یا بغساله استنجا هم منضم باشتباه بنجس شود
یا نه چنانچه فرقی نیست در میان آنکه احدهما یا هر یک از آنها با آب قلیل و یکی
اگرچه آن قلیل با این مشتبه بقدر کر شود یا نه و کسیکه جز اینهای مذکوره ندارد
باشد تیمم میکند و آیا ریختن همه آنها واجب یا شرط است در صحت تیمم یا نه اظهر عدم
وجوب و عدم اشتراط است اگرچه احوط است در صورت محتاج نبودن بآن در حال یا
استقبال جزما یا ظنا و با احتیاج ریختن در جمله از صور آن حرام است و در اینحال یا
باید اشتن آب اصلا اگر مشتبه شود خاک مطلق پاک بخاک نجس با انحصار در مشتبهین
ظاهر صحت تیمم است بهر دو و میتوان گفت که آب مشتبه بنجس هم چنین باشد با امکان
تطهیر بدن از برای آنچه شرط در او است چنانچه مالک آن از درون خبث بعد
رفع حدث بلکه با عدم امکان تطهیر در غیر مشروط بآن لکن فتاوی اصحاب بر منع است
چنانچه گذشت و آیا نجس میشود ملاقی بعضی از آنها بلکه اکثر آنها مادام که علم بملاقات
نجاست حاصل نشود چنانچه بعضی گفته اند اظهر عدم آن است و آیا رفع نجاست باستعمال
هر یک جدا کافی میشود این دو نیست بنا بر عدم تاثر متنجس از نجس و عدم شده ...
با حکم آن و اگر قائل بوقع نجاست نشویم دور نیست که استعمال هر یکی از برای کسیکه
بدن یا لباسش بهمان نجاست آب یا غلیظ تر از آن نجس باشد متمکن از آب دیگر نباشد
لازم بدانیم چون از نجاست علمیه اتفاقیه خارج شده بخلاف آن واقع میشود و حکم
چنین است در موارد اکل و شرب بدانکه تأمل و تفحص در مشخص نمودن آب طاهر از
نجس اگرچه بر جوع بغیر باشد ظاهر او واجب است و هم چنین تطهیر نمودن مقدار کفایت
از آن از ابی مثل آب باران با امکان و عدم کفایت آن مطلب دهم آب مطلق اگر
مشتبه شود بمضاف یا بآب غیر رافع حدث چون آب استنجا یا مشتبه شود بمشتبه

مسئله

بیکی از این دو بهر یک وضو و غسل میباید و چه در واجب و چه مندوب در صورتیکه
متمکن از استعمال آب مطلق رافع بی اشتباه نباشد اگرچه اعتبار این شرط بحسب قاعده
مشکل است چنانچه در دفع نجاسات بهر یک بی شبهه شرط نیست و وجوب تحصیل و تفحص
مطلق رافع از غیر آن بنا بر شرط مذکور در اینجا نیز واجب است و اگر بعد از استعمال
یکی از آنها یا در بین آن معلوم شود که همین آب مطلق رافع است کفایت میکند و در عکس
لازم است استعمال دیگری و در این باب اگر بعضی از آنها مشتبه ریخته یا خورده یا نجس
شود و بعضی باقی بماند بنحوی که یقین نتوان آب مطلق رافع نباشد واجبست که با استعمال
باقی تیمم هم نماید و در ازاله نجاست بعد از تمکن ثانیا با آب طاهر مطلق بشوید اظهر
وجوب تقدیم استعمال آب مشتبه است بر تیمم مطلب پانزدهم اگر مشتبه شود
آب مباح مطلق رافع با آب مطلق مغصوب یا آب مشتبه بمغصوب یا آنکه مشتبه شود دو آبی
که یکی مطلق بوده و یکی مضاف و بهم مشتبه شده بوده با آب مغصوب یا مشتبه بمغصوب
یا آنکه دو آبی که یکی مطلق رافع بوده و یکی مطلق غیر رافع بوده و بهم مشتبه شده بوده
با آب مغصوب یا مشتبه بمغصوب یا آنکه آب مشتبه بمضاف با آب مشتبه بغیر رافع در
صورتیکه تکلیف جمع میان وضو و تیمم است چنانچه اشاره شد یکی از آن آب و خاک
مغصوب است و معلوم نباشد که کدام مغصوب است یا آنکه در مقامیکه تکلیف تیمم
فقط است مشتبه شود خاک مباح با خاک مغصوب متمکن از خاک معلوم الاباحه نباشد
در جمیع صور مذکوره استعمال آنچه مشتبه بمغصوب است حرام است پس در صورت سابقه
وضو ساقط با تمکن از خاک مباح تیمم میکنند با عدم تمکن از خاک مباح تیمم نیز ساقط
و بحکم فاقد الطهورین است احوط در حق او عدم سقوط عبادت است اگرچه اقوی
سقوط اداء است و ون قضا اینها همه در صورتی است که نتوانند اذن از مالک بگیرند
یا بی اجحاف در قیمت با قدرت بخرد و الا واجب است استیذان از مالک یا خریدن

واگر

واگر معصیت کرده استعمال نماید رفع حدث نمیشود بلی رفع خبث با آن بی شبهه می
شود چنانچه اگر نمیدانسته که یکی از آنها مغصوب است یا فراموش کرده پس از استعمال معلوم
شود که مغصوب بوده رافع یا مبیح است استعمال کرده وضو و غسل و تیمم صحیح است و تامل و تفحص در رفع
اشتباه و معلوم کردن مباح رافع یا مبیح در جمیع صور مذکوره لازم است و در اینجا
در غیر صورت مشتبه شدن خاک بمغصوب در تحصیل آبهای مشتبه در برای صحت تیمم واجب
نیست بلکه بی اذن مالک حرام است تیمم آنچه در این مطالب مذکور شد همه
در شبهه محصوره است که افراد مشتبه بسیار نباشند بلکه در غیر محصوره هم اگر آب یا خاک
ممنوع الاستعمال بسیار باشند بنحوی که در استعمال آنها عسر و حرج لازم نیاید پس
در اشتباه مضاف مثلا اگر مضاف بسیار باشد استعمال همه بعد یکی بیقین با استعمال
آب مطلق نماید لازم مگر با لزوم عسر و حرج و در اشتباه بمغصوب واضح است اما اگر
آب جایز الاستعمال بسیار باشد پس استعمال یکی از آن در همه حال جایز و کافی است با وجوب
طهارت واجب یا استحباب آن مستحب است فصل سیم در اقسام نجاسات است و آن
چیز است اول و دوم بول و غایط است از هر انسان یا حیوان حرام گوشت بالاصاله
یا بالعرض چون حیوان ماکول اللحم موطوء آدمی و جلال چه از وحوش و چه اهلی چه طیور
و چه غیر آن و چه بسیار یا بالغ بزرگ و کوچک در صورتیکه از انسان یا حیوان خارج شود
از موضع معتاد یا غیر معتاد یا انسداد الطبیعی و عدم آن همینکه در عرف اسم بول یا غایط
بر آن صادق آید و در حکم بول است بلل مشتبهی که قبل از استبراء بعد از بول و استنجا
خارج شود که نجس است و نجاست این دو در وقتی است که حیوان صاحب نفس سائله
یعنی با بریدن رگ او خون جهنده دار باشد پس بول و غایط حیوان حلال گوشت و
همچنین هر حیوانی که نفس سائله ندارد پاک است و در خصوص تفصیل حیوانات که
کدام صاحب نفس سائله و کدام بی نفس سائله است مرجع همین است که مذکور شد

پس هرچه را اگر مقلد بتجربه خود یا باشیاع یا شهادت و غیر ذلک دانست که با قطع رگ
آن خون جهنده دارد از قسم اول والا از ثانی خواهد بود تقلید را در این مقامات
مدخلی نیست چون مار که در صاحب نفس سائله بودن آن خلاف شده جمعی خود مدعی
تجربه شده اند که صاحب نفس سائله است معروف و خلاف آنست گویا اقسام آن مختلف
بعضی با نفس سائله و بعضی بی نفس سائله یکی در تعیین حرام گوشت و حلال گوشت
تقلید باید کرد و خفاش که موش پرنده است حرام است که بعضی نوشته اند حلال است اگر خفاش
چه خود او یا ذبح او مکروه است و اگر منتقل شود بول یا غایط از یکی از افراد نوع حلال
گوشت بباطن یکی از افراد نوع حرام یا بالعکس حکم حیوان اخیر را دارد مگر در جلال
که بعد از صدق جلالی آن نجس است بول و غایط او مطلقا حتی آنکه از جسم طاهر حاصل
شده باشد ما دامیکه عرفا یا شرعا از جلالی بیرون شود مدار در نجاست و بول جلال بر حال
خروج آن از اوست نه بر حال تکون در معده او و در هر جا که شک شود در عارض
شدن حرمت چون وطی و جلل در ظاهر حکم بعدم مشکوک است و اگر بعد از عروض
حرمت شک در زوال آن شود چون جلل در ظاهر حکم بحرمت و نجاست است و اگر شک
شود در بول و غایطی یا حیوانی که از کدام است حکم بنجاست و حرمت نمیشود بدانکه
حکم بنجاست بول و غایط و ملاقی آنها در خارج میشود نه در باطن اگرچه احوط است
سیم منی انسان و هر حیوانیست که صاحب نفس سائله باشد چه حرام گوشت
و چه حلال گوشت که از باطن خارج شود از محل معتاد یا غیر آن و حکم شک در آن بنابر
صاحبان که صاحب نفس سائله هستند یا نه چنان است که گذشت اما مذی که آبی است
رقیق که غالبا در حال ملاعبه و تقبیل قبل از انزال منی خارج میشود و وذی که آن
آبی است که بعد از انزال خارج میشود و ودی که [illegible] که آبی است غلیظ که خارج
میشود بعد از بول پس همه اینها مادام که بنجاست خارج عینی یا حکمی ملاقات نکرده

پاکند

کتاب الطهارة

پاکند ملاقات در باطن ضرر ندارد بلکه در صورت نجس شدن اینها و خشک شدن
قابل طهارت میباشند فرقی میان مرد و زن بلکه سایر حیوانات نیست اشتباه منی
از اشتباه مذکوره در انسان مشخص است و در حیوانات در غیر حال ادخال مشکل است
اگرچه موافق اصل طهارت مشکوک است لکن مراعات احتیاط اولی است و بلل مشتبهی
که بعد از انزال قبل از استبرا به بول با علم بخالی بودن مجری از منی خارج شود بحکم منی است
چهارم خون انسان و هر حیوانی است که صاحب نفس سائله باشد اگرچه خون کمتر
از درهمی باشد چون خون حیض و خون نفاس و استحاضه و علقه و خون تخم مرغ و سایر طیور چه کم و چه زیاد
فرقی میان نفاس انسان و حیوانات نیست چنانچه در نجاست فرقی میان قلیل و کثیر و قروح و جروح
آن نیست اگرچه در اینها عفو است و خون حیوانی که بی نفس سائله باشد پاک است چه از
حلال گوشت و چه از حرام گوشت مثل اقسام ماهی و همچنین طاهر است خونی که بعد از
تذکیه هر حیوانی که قابل تذکیه باشد در بدن آن میماند اگرچه در جزء حرام آن باشد
چون سپرز و غیر آن بلکه خود حیوان حرام باشد چون روباه و خرگوش و غیر آن بشرطیکه
زیاده بر متعارف نمانده باشد که در این صورت نجس است چه از جهت بلند بودن سر کردن
بر بدن باشد یا بکشیدن آن از با نفس باشد بلکه همه خون باقی مانده در اینصورت
نجس است از بابت مخلوط بودن پاک بنجس یا نجس بودن جمیع اجزاء آن از جهت متحقق نبودن
شرط استثنا و طهارت و آنچه خارج میشود چه بر گردن مانده باشد یا نه نجس است
اگرچه نحر حیوان کرده باشند بلکه هر موضع بدن که محل کشتن محلل شده چون صیدی
که بتیر آهن دار تیزی یا سگ تعلیم کرده او را کشته باشند و حیوانی اگر عاصی شده فرار
کرده باشد و خون تابع مگر چون بچه که در شکم حیوانی است بشرطیکه در حلیت آن
معتبر است چون خون منقلب در ماده او منی نیز پاک است خونی که از اجزاء حیوان نباشد
چون خون درخت و خون از تربت مقدسه سید الشهدا علیه السلام و خونی که در دوا
منقلب

آنحضرت دیده شده و اگر شک شود در خونی یا در صاحبان خون که از قسم صاحب
نفس سائله است یا غیر آن پاک است و صور آن بسیار است و این نجاست در خون خارج شده از
نه خونی که در باطن است و هم چنین ملاقی آن در باطن و باطن دهن ظاهر از بواطن است
و باشد در خارج و باطن اصل طهارت است نجس میته انسان و هر حیوانی است که
صاحب نفس سائله باشد بزرگ یا کوچک حتی سقط و جوجه مرغ و طیور چه روح داخل آنها
داخل شده باشد یا نه و هم چنین اجزاء حیوان مذکور که روح در او دمیده باشد چه بزرگ
و چه کوچک اگر چه در حال حیوة حیوان منفصل شود بخلاف جزئی که هیچ روح در او
داخل نشده چون مو و ناخن و شاخ و استخوان و دندان که پاک است بلی اگر از میته جدا
شود محل اتصال را باید شست و اگر بجمیع ما فیه روح در جزئی چون دست یا پا یا غیر
آن داخل نشود پس با اتصال ببدن حی طاهر و با انفصال نجس و اجزاء صغار که در حال
حیات از بدن جدا شود چون پوست لب نه مو و ناخن و بخوان پاک است بخلاف اینکه از
مرده جدا شود و هم چنین نجس است چیزهائی که از انسان یا حیوان دیگر بعد از وضع
حمل بیرون میاید چون جفت و بخوان اما میته انسان بعد از غسلهای واجب پاک است
و در میتی که تیمم داده شده تأمل است و هم چنین پاک است شهیدی که در معرکه جهاد فوت
کند نه شهیدی که بعد از آن فوت شود و نه کسانی که در شرع اطهر شهید شمرده شده‌اند در اجر و ثواب
چون مبطون و بخوان بلی مرجوم که قبل از رجم غسل میت کرده باشد پس از کشته شدن
پاک است و نافه مشک که غلاف مشک است چون خود مشک پاک است اگر از آهوی زنده
جدا شود بلکه از مرده نیز بعد از خشکیدن و اما اگر پیش از خشکیدن جدا شود از مرده
پس محل اشکال است و ما بیزکه از مرده بزغاله یا بره گرفته میشود پاک و حلال است مادام
که بعد خوراک غیر شیر نرسیده بلکه پوستی که ظرف آنست نیز پاک است ظاهر آن که مانع
با رطوبت میته نجس نشوند و هم چنین است تخم مرغ و تخم سایر طیور که از میته گرفته

شود

کتاب الطهارة

شود اگر پوست آن سخت شده باشد و در شیری که در پستان میته حلال گوشت است
خلاف و اشکال است طهارت و حلیت آن موافق اکثر روایات و فتاوی است احوط بلکه
اظهر نجاست است چنانچه در منتهی حکایت شهرت بر آن شده و پوست میته بدباغی پاک
نمیشود شهرتی بسیار دارد سگ و خوک بری است نه بحری و این دو بجمیع اجزاء حتی ناخن و
مو و لعاب دهن و سایر فضلات نجسند و حیوانی که از این دو صنف یا از یکی از آنها متولد
شود پس اگر اسم سگ یا خوک بر آن صادق آید نجس است و هم چنین اگر بعضی از آن سگ
و بعضی خوک باشد و الا اصل آن پاکی است و ظاهر این اگر رطوبات حال تولد آن با قلیه آن
باید شست و هم چنین اگر خشکیده و عین آن باقی است هشتم کفار بجمیع اقسام آنها
نجس میباشند چه حربی که با غیر اهل کتابند یا اهل کتاب که بقانون ذمه عمل نکنند و چه ذمی
که از اهل کتابند و بقانون ذمه عمل میکنند و هم چنین ناصبی و غالی اگر چه اینها از فرق
اسلام محسوب شوند نجس میباشند و نیز نجس است مرتد چه ملی و چه فطری که بسبب انکار
یکی از اصول دین یا یکی از ضروریات دین خارج از اهل این دین شود چون اکثر فرق
صوفیه و بابیه که در این زمان بهم رسیده اند اگر چه بحمد الله اثری از آنها باقی نیست
و کسیکه هتک حرمت اسلام نماید یا بی احترامی بصاحب شرع یا باشیاء محترمه در شرع کند
چون کسی که سب حضرت رسول یا حضرت فاطمه یا یکی از ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین نماید یا بخانه کعبه یا قرآن و بخوان چون کتب ادعیه و احادیث و حاملین
علوم ایشان بی احترامی کند و در این مقام تفصیلی است که از وضع رساله خارج است
اما اطفال کفار بجمیع اقسام آنها و مجانین ایشان یا اتصال جنون بصغر یا با انفصال
و اسلام میاوردند و دیوانه شوند پس در ظاهر شرع نجس اند مگر در یکی از دو صورت
یکی آنکه یکی از پدر و مادر یا جد و جده آنها زنده و معلوم الاسلام باشد که در این
صورت طفل تابع مسلم و بحکم مسلم است در جمیع احکام دوم آنکه باسیری و بخوان

مملوک مسلم شده باشد بشرط آنکه یکی از آباء و امهات او با او نباشند
و الا تابع مالک مسلم نیست و ولد الزنا در اسلام و کفر ملحق به پدران و مادران
خود میباشد بتفصیلی که گذشت اگر زنا از طرفین باشد نظر به مشهور بلی در
صورتیکه زنا از خصوص طرف مسلم باشد نه طرف کافر اشکال است چون ولد شرعی
مسلم نیست و دلیل الحاق اولاد کفار بکفار شامل فرض است و سیره هم در بین نیست
و نجاست کافر تابع او در بدن و اجزاء و لعاب و فضلات چون نجاست سگ و خوک است
نهم هر چیزیکه در نفس مست کننده باشد پس بود و قسم است یکی آنکه بالاصاله
مایع است چون شراب و نبیذ و مانند آن و عرق اینها یکی آنکه بالاصاله جامد است چون
چرس و بنگ و مانند آن هر دو اینها حرام است لکن نجاست مختص بقسم اول است نزد هم
و مایع شدن بالعرض چون جامد شدن بالعرض مناط اعتبار نیست پس مایع بالاصاله
اگر بالعرض جامد شود چون یخ شدن باز نجس است و جامد بالاصاله اگر پس از نرم کردن
و با آب و مانند آن بجوشانیدن یا غیر آن مایع شود نجس نیست بدانکه حکم بنجاست در مثل
شراب و نبیذ که بخصوص دلیل بر نجاست آن قائم است دائر مدار صدق اسم آن است اگرچه
بجهة عارضی از عوارض صفت اسکار در آن حاصل نشده یا بعد از حصول زایل شود
و در مثل عرق اینها و مست کننده های دیگر که نجاست اینها از جهة صدق اسکار و اندراج
در کلیه کل مسکر مایع بوده باشد پس قبل از عروض صفت اسکار اگرچه بجهة منع
مانعی باشد نجس نیست اما بعد از عروض این صفت پس نجس است اگرچه بطول مکث
یا غیر آن زایل شود نجاست حاصل شده در حال اسکار بزوال آن رفع نمیشود بلی در
هر دو قسم بزوال وصف اسکار اگر منقلب شود بچیز دیگر که پاک است چون سرکه
و مانند آن پاک میشود بلکه در قسم اول احتیاج بصدق اسم دیگر نیست همانکه بعد از
زوال اسکار اسم اول صدق نکند پاک است هر چه در صدق مسکر و تمییز آن از ضعف

وبعضی

وبعضی عرق است و مدار در آن بر مزاج معتدل متوسط است بلی نبید نیست که
در مزاج سریع الانفعال با تحقق سکر اگرچه در متوسط حاصل نشود حکم بحرمت کنیم
نه بنجاست اما آب انگور چه شیره آن و چه غیر شیره و چه غیر آن یا باقی در حبه انگور باشد
یا بفشردن و غیر آن خارج شود پس از آن حرام میشود بجوشیدن بلکه نجس میشود بنابر
بنابر احوط و اقوی خصوص در صورتیکه اشتداد دو فرقی نیست میان آنکه بنفسه جوش
یا با آتش و آفتاب و پاک میشود بنقصان دو ثلث و بعد از نجس شدن بجوش و بحکم آب
آبی که از کشمش و مویز گرفته شود باین طریق که مویز را در آب بخیسانند آن آب
کرده و چه بهمان حال بجوشانند حلال نیست بلکه احوط اگر نگوییم اقوی نجاست آن است
اما در سایر اقسام طبخ مویز مثل آنکه داخل در طعام ابدا یا بی آب نمایند یا در روغن
بجوشانند حکم بحرمت و نجاست مشکل است اگرچه احوط است بدانکه بعد از نجس شدن
این دو آب بجوش نه نجاست دیگر نجس میشود هر چیزی که ملاقات با آن کند تا بعد
ثلثین پاک میشود با نه تفصیل آنکه اگر آب مطلق در آن داخل شده یا خورده پوست
انگور و تخم با دم آن پاک میشود و اگر غیر اینها است چون سیب و به یا آب انار و اردو
نشاسته چنانچه اکثر اینها معمول شده پس حکم بطهارت بعد از ذهاب ثلثین محل
اشکال بلکه منع است اگر بخواهند بعد از ذهاب ثلثین ثانیا این اجزاء با آب انار در ریزند
با اشیاء مذکوره بجوشانند تا پخته شود و اما اسباب و آلات طبخ آن چون دیگ و کفگیر
نیز پس از باب تبعیة پاک میشود بذهاب ثلثین و نیز پاک میشود آب مذکور هر که
شدن و یا بشیره شدن قبل از ذهاب ثلثین پاک میشود بنا بر اظهر علم طهارت است پس
آنچه مسموع میشود که بعضی از انگورها بسبب شدت حلاوت یا قلت آب پیش از ذهاب
ثلثین شیره میشود چنانچه اگر ثلثین کنند میسوزد پاک نمیشود چاره آنکه با آب انگور
دیگر یا آب مطلق ممزوج کرده طبخ کنند که ذهاب ثلثین شود و نسوزد و ملحق نمیشود

بانگور

باب انگور در حرمت و نجاست آب غوره و آب خرما و آب سایر میوه‌ها و ذهاب ثلثین
در اینها معتبر نیست دوم فقاع و آن مست کننده نیست و غالبا از جو گرفته میشود
و گاهی از گندم و مویز و چیزهای دیگر و نزد اهلش معلوم و مشخص است این فقاع
حرام و نجس است اما ماء الشعیر که معروف است و یکی از علاج اصلاح کبد است بی‌شبهه
حلال و پاک است و فقاع نیست بدانکه معلوم و مشخص از نجاسات همین چیزهاییست
که مذکور شد و غیر اینها در ظاهر حکم بنجس نیست اگرچه در پارهٔ خلاف و اشکال شده بلکه
احتیاط در بعضی از اینها زیاد شد بلکه نظر باختلاف اخبار و فتاوی اخبار مثل عرق جنب از
حرام بالذات چون زنا و لواط و وطی حیوانات و غیر ذلک بلکه احتیاط در حرام بالعرض
چون وطی در حال صوم و حیض میباشد چون بعضی بنجاست عرق در آخر قائل شده اند و
همچنین احوط است اجتناب از عرق شتر جلال بلکه هر حیوان جلالی بنابر قول ضعیف
بلکه خلافی در طهارت بدن اینها نیست و همچنین از مویز و خرما جوشیده در آب
با غیر آب بول و روث اسب و قاطر و الاغ که جمعی قائل بنجاست اینها شده اند چون فضله
مرغ خانگی و کبوتر و روباه و شغال و موش و چلپاسه بلکه همه مسوخات که شیخ علیه الرحمه
قائل بنجاست اینها شده **فصل چهارم** در احکام نجاسات است و در آن چند
مبحث است **بحث اول** بدانکه غیر از نجاسات مذکوره هر چیزی در ظاهر شرع محکوم
بطهارت است تا ثابت شود نجس شدن آن بملاقات با یکی از نجاسات مذکوره یا بملاقات
بچیزی که نجس شده بملاقات با یکی از اینها یا بملاقات اینها و طریق ثبوت آن بعد از دیدن
و استماع صوت چون ولوغ سگ و مطلق علم از هر طریقی که باشد شهادة عدلین است
بر اصل نجس شدن یا سبب آن که ملاقات است و همچنین خبر دادن صاحب ید و متصرف
چه مالک عین آن باشد یا منفعت چون مستاجر بلکه غیر آن چون متصرف بعاریه و
وکالت و ولایت و مطلق امانت و مطلق اذن دا باحترامًا قول عادل واحد و مطلق

مظنه

در احکام نجاسات

مظنه که حاصل از اشیاء مذکوره بباشد کافی نیست اگرچه احتیاط در اجتناب است
مگر با عدم قدرت بر غیر آن **بحث دوم** با مظنه یا شک بنجاست حکم بنجاست نمی
شود مگر در بلل مشتبه که از ذکر بیرون آید قبل از استبرا چنانچه میاید و ملاقات
کردن نجس یا متنجس هر چیزی در هر حالی باعث نجاست نمیشود مثلا ملاقات کردن
نجس با آب جاری و کثیر و آنچه در حکم جاری است بدون تغییر یکی از اوصاف ثلثه موجب نجاست
آب نمیشود و ایضا ملاقات در حال خشکی هر دو یا با رطوبت کمی که سرایت حاصل نشود
باعث نجاست نیست اگرچه با میت آدمی یا غیر ملاقات کند اگرچه احوط خصوص در میت
آدمی اجتناب از ملاقات او است و ایضا باید ملاقات در خارج و ظاهر واقع شود پس در ملاقات
با نجاست باطنی مثل بول و غائط و خون که در معده است یا نجاست خارجی که داخل باطن
شده باشد اقوی عدم حصول نجاست است پس معنی طهارت بواطن بزوال عین نجس نشدن
آن است بمجرد ملاقات نه آنکه نجس شده بزوال پاک میشود بلکه میتوان گفت که معنی طهارت
بدن حیوانات بزوال عین همین است اگرچه خلاف ظاهر اصحاب است **بحث سیم**
بدانکه ازاله نجاسات لنفسها واجب نیست اگرچه مستحب است بلی شرط صحت است در مطلق
نمازها از بدن و لباس مصلی چه ساتر و چه غیر ساتر بتفصیلی که در محل آن مذکور است
و همچنین از محل وضع پیشانی در سجده و در مطلق طواف با امکان ازاله و عدم عفو
از آن بتفصیل مذکور در محل خود و شرط نیست در صحت نماز جنازه و واجب میشود
ازاله بواجب شدن عباداتی که صحت آن مشروط بطهارت است و همچنین از ظروف برای
اکل و شرب و سایر استعمالات بلی ظاهر لنفسها واجب باشد ازاله آن از مساجد و مصاحف
حتی الات مختصه متصله بآن چون جلد و شیرازه و از ضرایح مقدسه حضرت رسول
و حضرت فاطمه و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بلکه بعید نیست وجوب ازاله آن از تربت
مشرفه ایشان و تربت سید الشهدا علیه السلام بلکه غیر اینها از چیزهایی که تعظیم و احترام اینها

در شرع لازم است بنحوی که منتفی نشود الا بو دفع نجاست پس تنجیس این موارد بطریق اولی
حرام است بلکه حرام است ادخال نجاست مطلقا حتی با عدم سرایت اگر از چیزهائی که تعظیم
شان با احترام واجب باشد چون قرآن و سلک و اخراج انها از چنین مواضع لازم است
حتی بر غیر داخل کننده بلی اگر مسری نباشد و منافی احترام هم نباشد چون دستمال نجس
یا بدن نجس و خون نه ادخال ان حرام و نه اخراج ان لازم و فضای دیوار و سقف و بام
مسجد با علم اخراج ان در حال صیغه از مسجدیت بحکم مسجد است بلکه در مشاهد نیز چنین
علی الاظهر اگرچه در سطح خارج دیوار محیط بانها اشکال است بلکه در فروش و سایر الات منفصله
مسجد بخوان اشکال است هر چند احوط ازاله است و جایز است ازاله نجاسات از بدن یا رخت
و غیر ان در اب کر مسجد بلکه غسل جنابت و نحو ان هم در ان جایز است اگر مستلزم لبث در
ان نباشد که حرام است بر جنب و نیز حرام است وضع زغوط و کفش و غیر ان در مسجد پس در نهر
گذارده در مسجد غسل کند بحث چهارم حرام است استعمال اعیان نجسه چه مثل
جلدان و اجزاء نجس العین چون سگ و خوک اگرچه مو یا استخوان هر یک بوده باشد
و هم چنین حرام است انتفاع با اینها اگرچه استعمال بر ان صادق نباشد چون سوزانیدن
روغنی که از و یا پیه او بگیرند و نیز حرام است استعمال و انتفاع اعیان متنجسه که
ملاقات با نجس یا متنجس نجس شده باشد در صورتیکه بدون استحاله یا استهلاک قابل
طهارت نباشد چون کلاب متنجس شده و استثنا میشود از این قسم روغنی که نجس شده
باشد چه روغن خوردنی و چه غیر ان و هم چنین پیه متنجس و روغن نارجیل و غیر ان
که جایز است سوزانیدن و خرید و فروش اینها از جهت سوزانیدن چه در مکان
اگرچه ... باشد و چه زیر اسمان اگرچه اخیر احوط است با امکان و در دان نجس
و در استثنا موم و نفط که نجس شده باشند تامل است اگرچه اظهر استثنا و احوط
عدم ان است و یا جایز است استعمال اشیاء مذکوره در غیر سوزانیدن چون صابون

کردن

در احکام نجاسات

کردن و چرب کردن شتر جرب دار و کشتی و غیر ذلک ... اگرچه حیوان
خالی از قوت نیست بلکه بعید نیست جواز انتفاع بسایر متنجسات غیر ... مثل شیره
و غیر ان در غیر اکل و شرب و غیر موارد مشروطه بطهارت چون دادن بسگ یا سایر
حیوانات بلکه اطفال نابالغ و مجانین بلی بی شبهه جایز است انچه اگر استعمال و انتفاع
بان در هر عصری و زمانی متعارف شده باشد چون ریختن عذرات و خاک ... نجس
در زراعت سبزی کاری و اشجار بلکه بعید نیست انچه که از انتفاع منافع معتد به
ندانند چون سوزانیدن فضله و مثل ان در گلخن حمام و نحو ان یا دفن کردن ... و ریختن
خون تازه در پای درخت از جهت قوت اما اگر بدون استحاله و استهلاک قابل طهارت باشد
اگرچه بخشکانیدن و نحو ان باشد پس حرام نیست مثل انکه ابی که ... صباغ نجس
شده باشد چه نیلی و چه رنگ دیگر پس جامه را در ان کرده بعد از خشکانیدن در اب
جاری یا کر گذارده بنحوی که اب مطلق در جمیع ان نفوذ کند پاک میشود چنانچه مذکور
و هم چنین شیر متنجس را پنیر نموده پس از خشک کردن در اب جاری یا کر گذارند بنحو مذکور
که پاک میشود و اگر ماست نموده روغن انرا بگیرند پاک نمیشود لکن جایز است ...
ان چنانچه گذشت و ظاهر جواز بیع اعیان نجسه است بکفاری که حربی باشند بقصد
استنقاذ و بدست اوردن اموال ایشان نه معامله شرعیه بلکه بطریق ... بعوض
دفع ... و مانع نشدن از تصرف هم عیبی ندارد بلکه بعید نیست جواز اباحه ... کفار
غیر حربی نیز اینها همه در غیر مسکرات است بحث پنجم خون جروح از هر جراحت
که باشد و خون قروح از هر دمل و زخمی اگرچه در اندرون باشد چون بواسیر یا انکه
نجس است عفو از ان شده در نماز حتی در مسجد و طواف چه در بدن مصلی باشد یا در
لباس او حتی خون نجس العین چنانچه کافر بعد از خروج خون از جراحت یا زخم ...
اور ... مادام که قطع نشده باشد و بعد از قطع نماز مادام ... و چاق شدن احوط بلکه

اظهر عدم عفو است بلی با ضرر هم در تطهیر حتی باب کرم معلای رلسته مثل سایر نجاسات
غیر معفو و فرقی نیست در صورة عفو که آسان باشد ازاله آن یا تبدیل لباس یا نه
ممکن نباشد منع از بیرون آمدن آن یا نه چه او را باشد زمان قطعی که وسعت ازاله
یا تبدیل یا نماز داشته باشد یا نه متمکن از علاج آن باشد یا نه خود او جراحت
باشد یا غیر او مثل چون حجامت و فصد و دمل و یا بامر او چه از محل جراحت و زخم تعدی
بمحل دیگر از بدن و لباس او کرده باشد یا نه بشرط آنکه چون متنازعین خود باطراف
بدن و لباس خود نمالد که در زاند از محل جریان آن عفو نیست و شرط نیست در عفو
دوام و استمرار پوشیدن لباس پس اگر بعد از کندن ثانیا بپوشد باز عفو است بلی شرط
که محل خون پیش از ملاقات خون نجس نباشد بنجاست غیر معفو عنها بلکه بعد هم
با باقی بودن عین نجاسه خارجه اگرچه خون دیگر باشد بلکه با عدم بقاء عین هم
بنابر نجس شدن متنجس ثانیا بملاقاة نجاسة دیگر چنانچه عفو نیست در ملاقی خارج
با این خون چون دست غیر و آبی که بعد از ملاقاة بخون یا محل آن منفصل شود و
همچنین از خونیکه منفصل از بدن و لباس شده اگرچه ثانیا در بدن یا لباس بگذارند
بلی از محل خون معفو عنه باز و اصل خون عفو است تا زمان انقطاع کلی خون
اما چرک و زردابه که بملاقاة این خون یا محل آن نجس شده یا مخلوط با خون است بلکه عرق
ملاقی آن بحکم خون است و ابرو ثالول از قروح و شقاق و پا و خون بکارت از جرح
است بخلاف رعاف و حیض و استحاضه و نفاس و خون معده و دم البول و اگر شک کند
در مورد دمی که از جروح یا قروح است یا غیر آن مثل خونیکه خود از بدن بیرون جهد
یا شک کند در خونی که از جروح یا قروح بان رسیده یا از غیر این دو عفو نیست و
از برای صاحب این خون که در شبانه روزی یکدفعه لباس نجس خود را بشوید بلکه
احوط است بلکه تا متمکن از تبدیل لباس طاهر احوط تبدیل و ان تطهیر تطهیر و از هر دو

مجراست

در احکام نجاسات

مجراست **بحث ششم** ایضا عفو است از خونیکه وسعت سطح آن کمتر از وسعت درهم
بغلی باشد و آن نظر بتحدید معروف موافق با گودی کف دست شخص مستوی الخلقه
و مدار هر شکلی که باشد چه مجتمع و چه متفرق چه در لباس یا بدن یا هر دو و آنکه با اجتماع
بمقدار مذکور باشد و در لباس ضخیم غلیظ که خارج از متعارف باشد با تعدی بجانب
دیگر هر جانبی را علیحده محسوب کنند و در غلیظ متعارف جانب اوسع را ملحوظ دارند
مگر آنکه بهم رو جانب خون یکی شود باشد نه از باب تعدی از جانبی بجانبی که باهم
جانبی را علیحده محسوب کنند اما لباسی که خون بیش از درهم در آن است دو ته سه ته کرده
بدوزند بنحویکه سطح ظاهر آن کمتر از درهم شود عفو میباشد یا نه اظهر عدم عفو است
چنانچه اگر ابره و آستر را که خون بهم نرسیده بشکافند که دو سطح غیر متصل شود
باز متعدد باید حساب کرد و اگر بر خلاف عادة خون زیاد در محل کمتر از درهم
یکدیگر بسته شده باشد که قطره و عمق بهم رسانیده باشد از اینجهت باید فرض کرد
و عفو مذکور جاری است در محل خون بعد از زوال آن و هم چنین در چرک و عرق
ملاقی آن لکن مجموع باید کمتر از درهم باشد و در ملاقی غیر از این عفو نیست و عفو
نیست در خون حیض بلکه نفاس و استحاضه و خون نجس العین حتی کافر اگرچه مسلم
شود بعد از خروج آن و اگر شک شود در خونی که از معفو عنه است یا غیر آن حکم میشود
بعفو بلی با علم برآنکه از قسم معفو عنه است اگر شک شود در رسیدن آن بمقدار
درهم یا زیادتر حکم نمیشود بعفو و اگر علم داشته که زائد از مقدار است پس بسبب تطهیر
بعض آن شک شود که باقی کمتر از درهم است یا نه عفو نیست بدانکه در صورة زیادی
خون از مقدار عفو لازم نیست که مصلی تمام خون را از بدن و لباس ازاله کند
بلکه کافی است ازاله و تطهیر زائد بر مقدار عفو از اینجا معلوم شد که اگر بمقدار
ازاله زائد بر مقدار عفو دارد نه بمقدار ازاله تمام خون واجب است که زائد را ازاله

کند

کند و شرط نیست در عفو که مصلی اگر قادر بر تطهیر یا تبدیل لباس باشد اگرچه احوط است
و احوط ازان عدم عفو است از مطلق خون غیر ماکول اللحم **بحث هفتم** عفو است از
جمیع نجاسات چه خون و چه غیر آن حتی خون نجس العین و سایر اجزاء آن که در لباسی
باشد که بتنهائی ستر عورت مرد از آن نتوان نمود چون کلاه و عرقچین و جوراب و نعلین
و کمربند و بند زیر جامه و دستبند و خلخال و انگشتر و گوشواره و نحو آن اگرچه همه آنها
نجس باشد و مدار بر همان شکل و هیئت است که در محال خود میپوشند اگرچه در محل
خود نباشند بلکه در غیر محل خود بپوشند چنانچه جوراب را در دست کنند اگرچه احوط
اعتبار محل خود بلکه احوط و اظهر عدم عفو از عمامه و شالی است که توان ستر عورت
بان نمود و معتبر در عورت بر عورت مستوی الخلقه است در عورت است نه آنکه هر کس
ملاحظه احوال عورت خود بکند چنانچه مدار در پوشانیدن عورت از جهت و معتبر لباس
نه از جهت نماز یکی که عورت نماز است پس روسری ها که عفو نیست و اولی بلکه زنند چند
پارچه را از اشیاء مذکوره را با هم تا ستر عورت نماید عفو نیست و در عکس این که قطعه
از مسائل نجس را بریده که ستر بان قطعه نشود عفو است و در صورت شک در ستر بیشتر لباس
نجس عفو نیست **بحث هشتم** عفو است در نماز از هر نجس یا متنجس محمول که با مصلی
باشد اگرچه لباس و سیره باشد که او را پیچیده در دامن و جیب خود گذارد و همچنین
دستمال نجس یا قاروره بول و طفل متنجس و غیر اینها بشرط سرایت نکردن ببدن یا لباس
ساتر مصلی بلکه جایز است حمل نجس العین یا جزئی از اجزاء آن یا مطلق میته حتی آنکه
از غیر ماکول اللحم ظاهر باشد اگرچه احتیاط در ترک اینها است از اینجا معلوم شد که
بودن مثل شراب یا نجاسه دیگر در جوف و معده بطریق اولی مبطل نماز نیست اگر
چه با امکان قی نمودن شراب را لازم دانیم نه از جهت نماز بلکه میتوان گفت که اینها
از حمل نجس نیست چنانچه مثال بیاوردیم ما نیز که یک بعض از آن نجس یا بسته بنجس و یک

دیگر

در احکام نجاسات

دیگر در دست یا کمر مصلی باشد **بحث نهم** عفو است از لباس متنجس ببول صبی
در خصوص زنی که نگاه دارنده او است چه پیراهن و چه غیر آن چه یکی چه بیشتر که از جهت
احتیاج پوشیده باشد خواه از زن مادر او باشد یا جده یا دایه یا غیر اینها چه طفل یکی
باشد یا بیشتر بلی معتبر است که در هر شبانه روزی یکنوبت آن را بشوید و بهتر آن است که
قریب بغروب بشوید که چهار نماز را با طهارت یا کمی نجاست بجا آورد و نیز شرط است که لباس
دیگری که تواند نماز در آن گذارد نداشته باشد اگرچه چادر نیز باشد و الا عفو نیست
مگر آنکه بجهت سرما یا غیر آن نتواند در آن تنها نماز کند و ظاهر است که دختر هم مثل پسر
بلکه خنثی و این عفو در لباس است نه بدن مگر اینکه بدن بواسطه ملاقات با آن لباس
برطوبت نجس شده باشد و در خصوص بول است نه غیر آن از خون و غایط اگرچه چون
بول جاری باشد و در خصوص زن مربیه است نه مرد مربی و در دیگر نیست در هر طفلی نه
بیشتر در طفل مسلم است نه کافر بلی فرقی میان شیعه و سنی در زن و طفل نیست چنانچه
فرقی میان نماز واجب و مستحب و اداء و قضا خود یا غیر حتی استیجاری نیست اگرچه
احوط در اخیر عدم عفو است **بحث دهم** عفو است در نماز از برای مخصی که اگر کم بکند
و جامه او بچکد و در اینجا مثل سابق معتبر است که جامه بدن خود را در شبانه روزی
یکدفعه بشوید و در مسلوس و مبطون و امثال آن عفو نیست بلکه احتیاط شدید
در مخصی هم عدم عفو است پس در همه اینها اگر زمان انقطاعی که وسعت طهارة و نماز
داشته دارند نماز را با طهارت بدن و لباس در آن زمان بگذارند و الا بمقداری که ان
عفو است از آنچه در حال طهارت و نماز سرایت میکند بدانکه چنانچه عفو است از
نجاسات ظاهره که در داخل آنها شق و بعضی است نیز عفو است در بعضی از نجاسات
باطنیه چون حبالات فاسده و خطوط ات قلبیه بخلاف غیر اینها چون شراب و دنیا که خوان
بحث یازدهم بدانکه مانع بودن وجود نجاسه در بدن یا لباس در اشتراط

زوال آن در نماز و طواف در هر حال نیست بلکه در آن تفصیلی است پس میگوییم
که حکم مذکور در صورت علم بوجود نجاست است عینا یا حکما که زوال عین آن شده تطهیر
شرعی نکرده باشد چه جاهل بحکم آن از حرمت و بطلان نماز با آن هم بوده یا شد یا عالم
و همچنین است اگر حکم آن را فراموش کرده باشد که نماز باطل اعاده آن با بقاء وقت و
قضاء آن در خارج وقت لازم است بلکه چنین است اگر اصل وجود نجاست را فراموش کند
پس متذکر شود چه در وقت و چه در خارج وقت بنا بر احوط و اظهر مگر آنکه در جمیع صور
نماز را در ضیق وقت بجا آورد بنحوی که اگر ازاله یا تبدیل میکرد قادر بر ادراک یک رکعت
از نماز در وقت نبود و مقامی بوده که برهنه نمیتوانست نماز کند از جهت سرما یا غیر آن
که دیگر قضائی بر او لازم نیست و اگر مقامی بوده که برهنه میتوانست نماز کند باز
قضاء آن لازم است و اگر جاهل باصل وجود نجاست در بدن یا لباس بوده چه عالم
بوده باشد بحکم آن یا نه و بهمین حال نماز را تمام کند نه قضا لازم است و نه اعاده
حتی با وسعت وقت و اگر در ابتدا نماز جاهل بوجود نجاست بوده و در بین نماز مطلع
شود که از اول نماز بوده پس در آن خلاف است قولی است باستیناف نماز بعد از تطهیر
یا تبدیل و قولی است باینکه اگر ساتر طاهر دیگر پوشیده لباس نجس را میافکند یا عدم
فعل کثیر و نماز را تمام کند بدون لزوم اعاده و بر هر یک از قولین دعوی شهرت شده
لکن قول اخیر اظهر است اگر چه قول اول احوط است و با لزوم فعل کثیر در تطهیر یا تبدیل
بر هر دو قول نماز را بهم زده ثانیا با طهارت بجا میآورد چنانچه با ضیق وقت بر هر دو
قول اکتفا میکند بهمان چه در قول ثانی مذکور شد و با عدم احتیاج بلباس از آن
افکنده برهنه نماز میکند و اگر در بین نماز عالم بوجود نجاست شود با علم باینکه
در بین نماز بلباس رسیده یا احتمال این دهد پس در این دو صورت اگر بتواند بدون

لزوم

لزوم مبطلی در نماز تطهیر یا تبدیل کند چنین کند والا با ضیق وقت و عدم احتیاج
بلباس برهنه نماز کند و با احتیاج بآن با لباس نماز کند و با عدم ضیق وقت نماز را
بهم زده استیناف نماز در جامه طاهر نماید و در رعاف و نحو آن که در بین نماز نجاست
ببدن یا لباس رسد حکم همین است **بحث فی [illegible]** چنانچه مذکور شد که مانع از صحت
نماز نیست جهل باصل وجود نجاست در بدن یا لباس و یا ملحق میشود بآن جهل
مصلی باینکه نجاست موجوده در بدن یا لباس از نجاسات معفو است مثل جهل بزیاد بودن
خون موجود از مقدار درهم و مثل جهل او باینکه این خون خون حیض و نفاس و نحو
آن است و مثل جهل او باینکه از خون قروح و جروح نیست یا جهل باینکه مثلا شال کمر
و عمامه از ما لا یتم فیه الصلوة نیست یا اینکه مرد مربی طفل بحکم زن مربیه نیست یا بجهت
بلباس نجس نبودن یا بمحصور بودن اشتباه و در همه اعتقاد خلاف داشته اظهر و احوط
ملحق نبودن است یا صادق نیست که جاهل بنجاست است یا دلیل از آن منصرف است بلی
بعید نیست ملحق بودن بعد از علم بنجاست و وجود یکی از طرق شرعیه در زوال آن چون
شهادت عدلین و اخبار صاحب ید که اگر نماز با این حال کرده شود صحیح است اگر چه خلاف
آن ظاهر شود حتی در وسعت وقت و اما محض اعتقاد زوال آن چنانچه اعتقاد کرده که
ازاله نموده بنحو شرعی پس بعد از نماز خلاف آن معلوم شود که هیچ نشسته یا بطریق
شرعی در عدد و عصر و طهارت آب و اخراج غساله بجا نیاورده پس احوط و اظهر عدم الحاق
بحث سیزدهم هرگاه لباس ساتر شرعی مصلی نجس باشد و نتواند تطهیر یا تبدیل
کند و قادر بر لباس دیگر نباشد پس تعارض میشود میان اجتناب نمودن از مانعی که نجاست
است و احراز شرطی که ستر عورت است جمعی ترجیح نداده حکم بتخییر نموده اند که برهنه نماز
کند یا با لباس نجس جمعی ترجیح جانب مانع نموده اند که متعین است برهنه نماز کردن

این اظهر و احوط است و احوط از آن اعادهٔ نماز است بعد از تمکن از لباس طاهر و اگر
قادر بر اجتناب از نماز نباشد بجهة احتیاج بلباس نجس از جهة سرما یا تابش آفتاب
مانعیت نجاست ساقط و اشتراط ستر عوره بلا معارض است پس اگر با اینحال برهنه
نماز کند هم عصیان نموده و هم نماز باطل است چنانچه با نجاست بدن و لباس هر دو
باید با لباس نماز کند ثم تخفیف نجاست در وقتی است که لباس نجس او متعدد باشد
پس بیکی ستر عوره نموده زیاده را بیفکند و یا قدرت بر تطهیر بعضی از لباس تطهیر
بعض کرده با آن نماز میکند اما کیفیت نماز برهنه آنست که با علم یا ظن بعدم ناظر
نشسته نماز میکند با ایما از برای رکوع و سجود و با نبودن ناظر ایستاده نماز میکند
با ایماء مذکور و ایماء را سه مرتبه است بترتیب اول ایما باندک خم نمودن سر دویم ایما
بدو چشم بهم نهادن سیم بیک چشم بهم نهادن و با امکان ثانی لاحق کافی نیست و
ایما سجود را بیشتر از ایماء رکوع میکند بحث چهارم اگر مصلی متمکن از ازاله نجاست
از بدن یا لباس خود نباشد بجهة کمی آب یا بجهة احتیاج باب یا سبب دیگر و قادر بر تخفیف
آن باشد آیا واجبست تخفیف یا نه در این تفصیل است پس اگر تخفیف نجاست بتطهیر
بعض از نجس باشد همین چند قسم میشود یکی آنکه بتطهیر بعض باقی از نجاست معفو عنها
شود مثل اینکه خون باقی کمتر از درهم بشود دویم آنکه با خون قروح و جروح نجاست دیگر
در بدن یا لباس بوده که ازاله آن ممکن است در این دو صورت شبهه در لزوم تخفیف نیست سیم
آنکه ازاله نجاست از بعض محل لازم التطهیر باشد دون بعض چه هر دو تحت یک نجاست
نجس باشند یا بیشتر با اتصال موضعین یا انفصال مثل استنجاء احد مخرجین فقط حکم
بوجوب تخفیف در اینصورت قوی است چنانچه در بعض صور آن شبهه نیست مثل بند یا
خرقه استحاضه با علم تطهیر بدن یا بعکس و اگر تخفیف باعث تخفیف حکم آن شود در تطهیر
بعض چون شستن یکدفعه در نجاست بول از بدن یا لباس در آب قلیل یا آنکه ازاله عین

کند

کند دون اثر این دو قسم میشود یکی آنکه نجاست از بول و غایط و خون غیرها اگر الکلیة باشد
چنانچه بعد از ازاله عین فقط نتوان گفت که نماز در جزء و فضلات غیرها اگر الکلیة نموده
اظهر در این قسم لزوم تخفیف است دویم آنکه چنین نباشد یا مثل یکدفعه شستن بول یا
پس در وجوب تخفیف تامل است اگر چه اولی بلکه احوط است تتمیم بدانکه تخفیف در
نجاسات حکمیه حدثیه نیز در بعضی از موارد ثابت است مثلا اگر حایض و مستحاضه و نفسا
آبی باشد بقدر وضو نه غسل یا بعکس وضو یا غسل نموده از جهة دیگری تیمم میکند
اگر متمکن از بعض وضو یا غسل باشد اظهر عدم لزوم تخفیف است اگر چه طهارت را
ندر یحی الحصول دانیم لکن بر این قول احوط است و اگر جمع شود بر مصلی جنابت ظاهر
چون یکی از نجاسات مذکوره و خباثت باطنیه چون یکی از احداث و متمکن از ازاله
احدهما باشد نه هر دو و تخفیف با ازاله احدهما بی شبهه لازم است و در ترجیح اشکال است بلی
با تمکن از تیمم اظهر وجوب ازاله نجاست است و تیمم از برای حکم حدث و الا بی شبهه
ازاله حدث مقدم است خصوص با اختصاص نجاست بلباس و تمکن از برهنه نماز کردن
بلکه با تمکن از تیمم هم در اینصورت ازاله حدث مقدم است بحث پنجم هرگاه لباس
که جایز است مصلی را نماز در آن متعدد باشد و بعضی از آنها نجس شده باشد و مشتبه
شود طاهر آن بنجس پس اگر فرض شود اشتباه نجس بطاهر غیر محصور جایز است که در هر کدام
که خواهد نماز کند و تطهیر هم با امکان لازم نیست و اگر بعکس این است که اشتباه طاهر
بنجس غیر محصور است با امکان تطهیر تطهیر بعض از جهة نماز لازم است و الا برهنه نماز کند مگر
با احتیاج و اضطرار که با هر کدام از لباس که محتاج است نماز میکند و احوط در صورت عدم
اضطرار اینکه دو نماز کند یکی برهنه و یکی با یکی از لباسها مظنون الطهارة یا موافق
قرعه و اگر هر دو قسم غیر محصور باشند اظهر اکتفا بیک نماز در یکی از آنهاست و احوط تطهیر
یکی است یا تحصیل لباس طاهر و نماز در آن با امکان و با علم امکان نماز دیگر

برهنه کردن با عدم اضطرار و احتیاج بلباس و با احتیاج همان یک نماز در یکی از آن
لباسها کافی است و اگر اشتباه طاهر مقصود بنجس محصور است پس اگر جمیع آنها داخل غیر محصور باشند
حکم آن مثل صورت سیم است که شنیدی و اگر جمیع آنها از محصور است مثل اینکه چهار لباس که
یک لباس نجس مثلا مشتبه شوند پس اگر متمکن از لباس طاهر دیگر یا متمکن از تطهیر یکی باشد اگر
که نماز در معلوم الطهارة کند متعین است که چنین کند هر چند که تنها در نظیر مسئله که
موافق قاعدهٔ جواز نماز در همین لباسهاست باعتقاد من بقدری که علم به نماز مکرر بیکعدد
زائد باشد بر عدد لباسهای نجس لکن فتوی بر خلاف این است و با عدم تمکن از لباس طاهر
اگر وقت وسعت آن دارد که بعدد لباسهای نجس و اضافه یک نماز هر نمازی در لباسها
بجا آورد لازم است که چنین کند تا یقین شود که یکی از این نمازها در لباس طاهر واقع
شده مگر آنکه بجهت زیادتی لباسها مشقت و عسر زیاد در تکرار نماز باشد که در این
صورت ظاهر برهنه نماز کردن و احوط آنکه یک نماز دیگر با یک لباس مظنون الطهارة
یا موافق قرعه بجا آورد و اگر از جهت سرما و بخوان نتواند برهنه شود یک نماز در یکی از
لباسهای مظنون الطهارة یا موافق قرعه کافی است و اگر وقت وسعت این ندارد که بتکرار
یقین شود که یکی از نمازها در لباس طاهر واقع شده پس با احتیاج بلباس یک نماز
در یکی از این لباسها با بیشتر با حاجت بزیاده کافی است و با عدم احتیاج برهنه نماز کند
و احوط اینها آنست یک نماز دیگر در یکی از لباسهای مظنون الطهاره یا موافق قرعه نمودن است
فرع بدانکه در مواضع تکرار نماز در لباسهای متعدده لازم است که ملاحظه ترتیب
نماز نماید مثلا اول نماز ظهر را انقدر مکرر نماید که تکلیف بآن تمام شد بعد به آن تکرار
نماز عصر را بجا آورد نه آنکه یک نماز ظهر در یکی از لباسها نموده پس نماز عصر را
در همان لباس کرده پس از آن باز نماز ظهر را در لباس دیگر و عصر را در همان لباس و
هکذا تا تمام لباسها بجا آورد که اگر چنین کند از هیچیک از این دو نماز بری الذمه

شده

نشده اگر چه ترتیب واقع بعمل آمده مثل کسیکه با اشتباه قبله چهار نماز میکند چون هر نمازی
را جهت مقدمه هست تا وجود ما را المقدمه معلوم نشود مقدمه را تمام نسبت از ایجاب
که با عدم تمکن از تکرار نماز بنحوی که یقین بتمام شدن تکلیف بآن باشد از جهت ضیق وقت
یا لزوم مشقت و هم چنین در اشتباه قبله چهار نماز میکند بر این فرض یک نماز دارد کافی
دانستیم بدانکه حکم اشتباه طاهر بنجس در اشتباه لباس مباح بلباس مغصوب در اشتباه
لباس حریر و ذهب بغیر آن از برای مردان با عدم امکان تمیز جایز نیست چه محصور چه غیر آن
بلکه از جمیع آنها اجتناب نموده برهنه نماز کند مگر با ضرورت که با یکی از آنها نماز میکند

فصل پنجم در بیان اقسام مطهرات و احکام آنهاست قسم اول آب مطلق است

بشرط پاک بودن آن پیش از وارد شدن آن بر موضع نجس و ضرر ندارد در نجس شدن آن بوارد
شدن بر نجس در مقام تطهیر که در اینصورت پاک کننده است مگر آنکه پیش از خارج شدن
از محل نجس تغییر بیابد در یکی از اوصاف سه گانه رنگ یا بو یا طعم که در این حال پاک
کننده همان محل هم نیست و این قسم آب اصل و عمده مطهرات است که پاک میکند جمیع
اجسام نجس شده را که قابل طهارت باشند بلکه بعضی از اعیان نجسه را چون میته آدمی
که بعد غسل واجب پاک میشود بلکه میتوان گفت که پاک میکند هر عین نجس و متنجسی را که
آب جاری و کر مستهلک شوند حتی مثل بول و خون و شراب فقاع و غیر ذلک لکن فی الحقیقه
نجس پاک نشده بلکه حکم بنجاست آن بر طرف شده و آب کثیر چه جاری و چه کر پاک میکند هر
چه را که آب قلیل پاک میکند بعلاوه پاک میکند آب نجس شده و آب مضاف بلکه سایر
مایعات نجس یا نجس شده را به تمام معنی و تفصیل که در آب مطلق و مضاف گذشت و آنچه
معتبر است در تطهیر به آب مطلق همه اقسام آن حتی قلیل زوال عین نجاست است از محل نجس شده
حتی از باطن آن بنفوذ کردن آب بشرط مضاف نشدن و متغیر نشدن در یکی از اوصاف
ثلثه اما زایل شدن رنگ نجس یا بوی آن از محل لازم نیست بلی مستحب است که ازاله رنگ

بو

با بوی ان بماند با امکان یا عدم امکان با مشقت رنگ و بوی ان را برنگ و بوی دیگر
پنهان کنند هم چنین است اگر طعم نجس باقی مانده باشد اما تعدد شستن و فشردن پس
اشهر و اقوی عدم اعتبار اینهاست در تطهیر با اب جاری و کر و انچه در حکم جاری است اگرچه فشردن
احوط است مطلقا بلکه لازم است در صورت زائل نشدن عین نجاست الا بفشردن و هم چنین احوط
تعدد شستن است خصوصا در اب کر در هر موردی که تعدد ان در اب قلیل لازم است بلکه
ترک این احتیاط را در تطهیر از ولوغ سگ نمیتوان نمود بلکه گاهی تعدد و فشردن لازم
میشود حتی در اب کثیر چنانچه در جامه رنگین به نیل یا غیران تا انکه دیگر رنگ ندهد
بلکه میشود که باید جامه را خشکانید تفصیل انکه تطهیر لباس رنگین نجس بر سه قسم میشود
یکی انکه عین نجاست در ان نبوده یا بمالیدن و تراشیدن ازاله عین نجاست شده در این
قسم بمحض احاطه نمودن اب کثیر بر جمیع اجزاء ان چه ظاهر و چه باطن بقسمی که او را حرکت
ندهند تا اب مطلق مضاف نشده در جمیع اجزاء ان نفوذ کند پاک میشود دویم
انکه بکثرت شستن و فشردن جمیع اب رنگین از ان خارج شود که دیگر رنگ پس ندهد بعد از ان
ان بار دیگر بشویند پاک میشود و در اب قلیل در خصوص نجاست بول دو بار
بشویند سیم انکه هر چه شسته شود اب را رنگین کند در این قسم بعد از ازاله عین ازا
خشکانیده پس ازان در اب کثیر گذارند چنانچه در قسم اول مذکور شد پاک میشود

مطلب اول از انچه مذکور شد معلوم شد که معتبر است در تطهیر با اب مطلقا چند
شرط یکی طهارت اب تا زمان وارد شدن ان بر موضع نجس و یکی فرو گرفتن اب تمام موضع
نجس را و الا طهارت مختص همان محل رسیدن اب است و یکی مضاف نشدن ان تا حال
احاطه بر محل نجس و یکی نجس نشدن ان بعد از ورود تا وقت انفصال از محل بتغیر در یکی
از اوصاف ثلثه مذکوره پس اگر اب غساله در حال انفصال متغیر بیکی از اوصاف ثلثه
نجس ببینیم چه در کثیر و چه در قلیل محل را طاهر ندانیم و اگر اب بیکی از اوصاف خود

منجس

در مطهرات

منجس مضاف ببینیم پس تطهیر با اب قلیل اگرچه بعید نیست طهارت لکن احوط و اظهر محل است
بلی در تطهیر با اب کثیر پاک است اگر بدانیم که بعد از نفوذ و سرایت بجمیع اجزاء موضع متنجس
مضاف شده و اگر معلوم شود که قبل از نفوذ مضاف شده یا شک شود در زمان
مضاف شدن که پیش از نفوذ بوده یا بعد حکم بطهارت ان محل نمیشود **مطلب دویم**
شرط است در تطهیر با اب قلیل علاوه بر شروط سابقه چند شرط که بعضی از ان شروط در
جمیع موارد ان جاری است چون تطهیر بطریقی که در شستن ان محل متعارف است چه این
شرط را مستقل و مستفاد از بعض ادله یا مفهوم از عصر و فشردن که در کلمات اصحاب است
یا از باب صدق شستن در اب قلیل یا انصراف اطلاق ادله ان باین قسم از شستن بر هر
حال اخراج غساله در بسیاری از موارد محتاج بفشردن نیست چون ظروف و هر چیز صلب
و سخت اگرچه در بعضی اب نفوذ کند چون چوب و در بسیاری محتاج بفشردن است چون
لباس و نحو ان و در پاره بگذاردن جسم سنگینی بر ان چون لحاف و پوستین اکثر و در
و این شرط ساقط است در خصوص تطهیر لباس یا فرش یا غیر ذلک که نجس شده باشد
ببول پسر شیرخوار که غذا خور نشده باشد اگرچه برسم دوا و تقویت گاهی نبات و نحو
ان باو بخورانند بشرط انکه سن او از دو سال بیشتر نباشد در این مورد اخراج غساله
معتبر نیست بلکه احاطه و استیلاء اب بر محل نجس کافیست و اظهر جاری نبودن این حکم
در بول دختر شیرخوار چنانچه باکثر مشهور اشکال است اگرچه اظهر کفایت است در ابی که بان
بول نجس شده بجای شیر همین حکم را دارد **مطلب سیم** شرط است در تطهیر با اب
قلیل تعدد شستن در چند مورد یکی در ازاله نجاست بول از هر محلی چه لباس و چه بدن
حتی در خود مخرج بول اگر تعدی زیاد از مخرج نموده که باید دو دفعه شست و در جز ما
غساله اخراج انها محتاج بفشردن باشد در هر دفعه باید فشرد و احتیاط اعتبار سه دفعه
شستن است بلکه احوط در هر نجاستی اعتبار دو دفعه است بنا بر این شرط در کلیه

تطهیر آب قلیل است بلکه در بعضی بنا بر احتیاطی که در تطهیر آب کثیر هم باشد صدق
نکند دوشستن چه کر و ما چه احتیاطا مرفوع بقطع آب است در وسط و استمرار جریان
و شستن و لیوان که لازم نیست بوده و دوم ظرفی است که سگ در او ولوغ نموده یعنی
بزبان خود چیزی از آن خورده چون آب و شیر و ماست و آش و غیر اینها بلکه چنین است اگر
اطراف او از زبان او لیسیده باشد بلکه بعید نیست که مجرد داخل کردن زبان خود در اورد
ملاقی که در ظرف است بحکم ولوغ باشد و این اگرچه احوط است لکن اظهر خلاف آن است و
فرقی میان اقسام ظروف نیست حتی ظرفی که چوب و مس آن تنک تنک باشد بنا بر احوط
اقوی و طریق تطهیر از نجاست ولوغ این است که اولا خاک پاک در آن ظرف ریخته بهمه
مواضع او بمالند بدست یا آلت دیگر و بعید نیست اکتفا بگردانیدن خاک را در تمام
آن ظروف باین نحو که اگر بدل خاک آب بودی شستن عرفی صادق آمدی و بعد از این احتیاطا
یکنوبت دیگر با خاک و آب داخل هم کرده بشویند پس دو نوبت دیگر از نظر آب بشویند
و خاکستر و اشنان و آرد و گچ و آهک و سایر چیزهائیکه از حقیقت خاک مطلق بگویند
اگرچه بالاضافه گویند چون خاک زغال کفایت از خاک نمیکند حتی در صورت تعذر
یا تعسر خاک بلکه با خلط و مزج غیر خاک بخاک اگر نگویند که بخاک خالص شستن کافی
نیست بدانکه میزان حکم صدق ولوغ است چه یکدفعه بزبان زده یا بیشتر چه از یک سگ و
چه بیشتر اگرچه بچه سگ باشد فرقی میان اقسام سگ از تولد و تازی نیست و اگر در میان
شستنها ولوغ دیگر در آن ظروف واقع شود عمل تطهیر را از سر گیرد و اگر نجاست دیگری
هم در این ظرف وارد شود چه قبل از شروع در تطهیر یا بعد از آن باید بعد از شستن بخاک
سه دفعه بآب بشویند باقیمانده از تطهیر ولوغ چون خوردن اشیاء جامده مثل نان
بعنوان حکم ولوغ جاری نیست بلکه این مثل سایر نجاسات است احتیاج بخاک نیست
و ملاقات با عضوی دیگر از اعضا آن چون پا و دست چه ظاهر ظرف و چه باطن آن

از ولوغ

در حکم ظرف ...

از ولوغ نیست در ریختن آب ولوغ با آب غساله تطهیر آن ظروف دیگر نیز غیر ولوغ است بلکه
ریختن لعاب دهن سگ نیز از ولوغ نیست و بعید نیست که لیسیدن بیرون ظروف هم از
ولوغ نباشد بدانکه بنا بر مختار در هر جا که ولوغ صادق نباشد سه نوبت باید شست
ده سه بآب بی خاکی ضرور نیست و در موارد احتیاط و محل شبهه که آیا ولوغ شده
یا نه و آیا ولوغ بر این ملاقاة صادق است یا نه چهار دفعه بشویند یک نوبت بخاک و سه دفعه
بآب بلکه با احتیاط بعد از خاک پنج دفعه مورد سیم از موارد تعدد غسل ولوغ خوک
در ظرفی که هفت نوبت بشویند همه با آب بنا بر فتوی جمعی اگرچه حکم بلزوم هفت نوبت
مشکل است لکن موافق احتیاط است بدانست و همچنین است ظرفی که موش بزرگ صحرائی
چون موش خرما در آن بمیرد بلکه در هر موشی بلکه احتیاط در ولوغ سگ نیز علاوه
بر شستن بخاک هفت دفعه دیگر است بآب همچنین در ظرف شراب و نبیذ بلکه مسکرات
و احتیاط در ترک نکردن هفت نوبت است در جمیع این موارد مطلب چهارم خلافی است
در اینکه تطهیر ظروف از غیر نجاسات مذکوره آیا مطلقا محتاج به سه دفعه شستن است بآب
چه آب کثیر و چه قلیل یا مطلقا مثل غیر ظروف است چه در قلیل و چه در کثیر یا تفصیل است
میان کثیر و قلیل که در کثیر یکنوبت کافی و در قلیل محتاج به سه نوبت است اظهر همین قول
است و همین احوط است حتی در کثیر بدانکه در تطهیر کلیه ظروف از هر نجاستی چه در
کثیر و چه قلیل دست مالیدن بظرف لازم نیست بلکه مستحب بلکه احوط است خصوص در
قلیل و اگر ازاله نجاست موقوف بر آن باشد لازم میشود پس در ریختن آب در ظرف و لولوا
حرکت دادن بدست یا غیر آن که آب بهمه مواضع نجس شده آن برسد پس بریختن آن یکشستن
لکن در کر ریختن آب و خالی نمودن آن بنا باید طول داد بلکه بطریق متعارف در تطهیر
معمول دارند بلکه اظهر کفایت پر نمودن ظرف است از کر و لیمدن آب در آن اگر
باتصال آب پر شود بلکه حصول تطهیر هم مضی نیست احوط ترک آن است و در

و در ظرفهای بزرگ خصوص آنچه در زمین و دیوار نصب شده آب را در اطراف آن
جاری کرده بعد از اجتماع غساله از آن ظرف دیگر یا دست یا کهنه بیرون آورند
تا سه دفعه یا هفت دفعه احوط و اظهر آنکه بعد از هر دفعه ظرف و کهنه و دست را پاک
بشویند یا ظرف و کهنهٔ دیگر اخراج غساله دفعهٔ دیگر نمایند احوط آن است که در
هر دفعه بیرون آوردن آن را بشویند چنانچه جمعی لازم دانسته‌اند اگرچه این لازم نیست
بلکه بعید نیست لازم نبودن تطهیر یا تبدیل آنها در هر دفعه چنانچه جمعی گفته‌اند لکن
اظهر لزوم آن است خصوص در غیر دست و چکیدن قطرات غساله از کهنه و ظرف در
میان ظروف بزرگ بنابر نجاست غساله چنانچه اظهر است ممنوع است ظاهراً در زیر کهنه
و ظروف غساله نگاه دارند که قطرات در ظرف بزرگ نچکد لکن بعید نیست که آن قطرات
مادامی که از فضای اندرون ظروف بزرگ بیرون نیامده مثل آب باقی در ظروف بزرگ
باشند در این مقام از جهت توضیح چند مسئله مذکور می‌شود مسئلهٔ اولی
زمین نجس اگر سخت است که غساله را فرو نمی‌کند در تطهیر آن به آب قلیل ممکن است جمع
غساله در محل اول یا جاری نمودن آب ثانیاً از آنجا به محل دیگر آن و همچنین یا با اخراج
غسالهٔ آن چنانچه در ظروف بزرگ گذشت یا بفرو بردن آن در زمین یا بخشکانیدن
جمیع غسالهٔ آن به تابش آفتاب پاک کنند اسهل آنکه خاک آن موضع را برداشته خاک
پاک در آن بریزند و اگر زمین سست است که غساله از آن فرو می‌کند در تطهیر آن به آب قلیل
مشکل است بلی در مثل سنگستان بلکه ریگستان که آب به تندی در آن فرو می‌رود ممکن است
تطهیر به قلیل مسئلهٔ ثانیه هر میوه که پوسته هم نشده چون نار و امرود و انجیر و خربزه پاره
آن که نجس شده باشد پاک می‌شود به آب قلیل و آنچه پوسته درهم شده یا پر آب است چون
دانهٔ انگور شکسته تطهیر آن مشکل است مسئلهٔ ثالثه حبوبات چون گندم و برنج
اگر نجاست در باطن آنها نفوذ نکرده اشکالی در تطهیر آنها به آب قلیل نیست و اگر نفوذ

کرده

کرده اگر به آب کر بخیسانند که آب نجس که در باطن آنهاست بیرون رود پاک می‌شوند و الا
منحصر است تطهیر آنها به آب کثیر مسئلهٔ رابعه گوشت و پیه و دنبهٔ نجس پاک می‌شوند
به آب قلیل اگر باطن آنها نجس نشده و الا پاک نمی‌شود مگر در کثیر آنهم بعد از بیرون آوردن
آب نجس که در باطن آنها نفوذ کرده پس آنچه در این زمان در این بلاد شایع شده که مرغ و غیر
مذبوح را قبل از شستن کردن بلکه سایر بدن با اشکمها خون آلود در آب گرم قلیل می‌اندازند
که در همان حال آب گرم نجس در رگها و منافذ آن داخل می‌شود و بعد از آن کنند پر آب
قلیل می‌شویند پاک نمی‌شود اخراج آب نجس از رگها و منافذ آن در غایت اشکال است
بعد از اخراج آن تطهیر به آب قلیل مشکل است بلی بعد از اخراج آن تطهیر به آب کثیر که
در همه منافذ آن نفوذ کند ممکن است پس لازم شد که اولا مرغ را تطهیر کرده بعد در آب گرم
اندازند مسئلهٔ خامسه هر چیز که در حال رطوبت یا مایع بودن نجس شده اگر پس از
خشکانیدن چنان است که آب مطلق هم به غیر نجس شده در باطن آن داخل شود چون گل نجس را
که ظروف و کوزه و آجر کنند یا شیر نجس را که پنیر کنند تطهیر آن به آب قلیل که بر آن ریخته غساله
آن خارج شود پاک می‌شود و الا چون نیل نجس قبل از رنگ یا بعد از رنگ خشک نموده
در آب کثیر گذارند که پاک شود چنانچه گذشت و هر چه نه چنین است چون زفت و قیر
و موم و پیه و روغن و نحو اینها اگر در حال مایع بودن نجس شده باشند پس پاک نمی
شود مگر ظاهر اینها اما طلا و نقره و سایر فلزات که در حال مایع بودن به ملاقات نجاست
در حال رطوبت نجس شده باشند پس بسته شوند همان محل ملاقات قابل طهارت است
و اگر محل ملاقات در باطن واقع شود بر نجاست خود باقیست و در باب مضاف گذشت
که در نجس شدن آنها در حال مایع شدن به ملاقات نجاست بدون رطوبت تامل است
اگرچه جمعی نجس دانسته‌اند و هر چیزی که آب غساله را در خود بگیرد چنانچه بقدر متعارف
از آن نتوان خارج کرد پس منحصر است تطهیر آن به آب کثیر چون خاک نجس و نحو آن مثل

نبنا کوزه کوده وغیران **تتمیم** بدانکه مستفاد از اخبار بسیار انستکه درموادی
که شک در نجاست لباس وغیران شود بلکه ظن بنجاست بسبب برخوردن سک یا خوک
بجسم یا کمان رسیدن وغیران شود ورشحات بول یا دست کافری چون زمین خانهای
یهود ونصاری چه با ایشان انکه قدری اب بران محل بپاشد چه جامه وچه زمین وفایده
این در حق مکلف اولا استحباب است که امر باین شده وثانیا دفع تنفر اوست از چنین لباسی
وزمین یا انکه در شرع حکم بنجاست وهمی یا شکی یا ظنی این امت یا انکه غرض اهتمام در دوری
از طریقه وسواس بوده باشد یا انکه فراز یقین شدن بعد بنجس بودن لباس یا شد
که اگر بعد رطوبتی ببیند از این اب اند چنانچه در غسل کردن باب چاه واب قلیل جمع
شده در مکان وارد شده که اولا چند مشت اب باطراف وحواشی ان بریزد وچنانچه
وارد شده در حق کسیکه استبرا نکرده یا تطهیر مخرج بول نکرده که باب در همین موضعی از
زیر جامه خود را تر کند بعد هر تری اگر احساس کند بگوید که این تری از تری اب دهن است
نه بول یا بلل مشتبه **قسم دویم** از مطهرات افتاب است ومحل تطهیر او مختص است بزمین
وانچه از توابع اوست از چیزهائیکه ثابت وقرار گرفته در اوست چون دیوار وپشت
بام ودر وپنجره ودرخت بلکه زرع وگیاه وبرگهای انها وهمچنین میوهها انها خصوص
اگر نرسیده وقت چیدن ان نشده بلکه ظروف چون خمره وخوان که در دیوار یا زمین
کار شده وبنائی برو شده چنین است بلکه بعید نیست که چرخ چاه وپایها وسایر
الات چوب واهن ان نیز چنین باشد اما مثل سنگ واجر وگل وگچ واهک که بر روی
زمین یا گمانداری یا پشت بام کار کنند شبهه در الحاق ان بزمین نیست بلکه در گچ
وغیری که بر ان دیوار حوضها وغیران بمالند نیز چنین است ونیز ملحق است بزمین
وتوابع ان خصوص بوریا یا حصیر از هر جنسی که بافته شده باشد باید دانست که
معتبر است در تطهیر افتاب امور چند یکی انکه ان نجاست را جرمی نباشد که پیش از
خشکانیدن

خشکانیدن افتاب چیزی باقی بماند چه انکه از اصل جرمی نداشته باشد یا اولا ان جرم را
از محل زایل کنند پس رطوبت باقیمانده را افتاب بخشکند **دویم** انکه افتاب محل خشک کند
بدون اعانت چیزی دیگر چون باد وحرارت اتش بلی اعانت باد که بحکم غالب اگر در هوا است
ضرر ندارد در همین قدر که در عرف نسبت خشکانیدن را بخصوص افتاب دهند کافیست
واگر محل خشک بوده یا بغیر افتاب خشک شده ثانیا باب ویخوان تر نمایند که باز افتاب بخشکد
سیم انکه خشک شدن بتابش افتاب باشد بر محل نجس نه انکه بمحل دیگر تابیده
محل نجس بحرارت او بخشکد چون دو دیوار متصل بهم بلکه اگر بر بعضی زمین نجس بتابد
همان بعض پاک است نه بعض دیگر وهمچنین در دو حصیر تابش بر بعض حصیر وافتاب کرفته
وورد زیر ابر پرده ندارد دو کوفتن بعض وابر خفیف ضرر نیست تابش واحتمالی عکس
حاصل از اب واینه وهر جسم صیقلی کافی نیست وتابیدن بر ظاهر در تطهیر باطن وفیکر
که ظاهر هم نجس باشد اگرچه نجاست ان غیر نجاست باطن باشد ووالا کافی نیست بلی
شرط نیست که نجاست از ظاهر بباطن سرایت کند پس عکس این چون دیوار مال وبالعکس
نجس شدن چون ساختن دیوار از گل نجس نیز مثل اول است بدانکه اشیائی که مذکور
اگر از زمین جدا شده باشد حتی بعد از نجس شدن حتی در مثل اجر کوزه ومانند
ان از وو … بلکه سنگ گچ واهک بعد از پختن این حکم واندارند اگر پیش باید بر اوفتاده
باشند ودر سنگ استنجاء بول یا که غایط یا نبودن عین نجاست تامل است اگرچه
شده مهیا ومعد استنجاء باشند واگر اعراض از انها شده در زمین غلتیده شده سنکها
اند انند ظاهر است که بحکم زمین باشند همچنین … زمین وثابت
ان شود اگرچه بعد از نجس شدن باشد بحکم زمین است چنانچه …
حدیث وارد است پس … اگرچه بعد از زمین … اگرچه
احتیاط در … بلکه در حرم ثابت تطهیر باب است بلکه … اگر مواد

مدن کوره و غیر زمین بلکه زمین هم تطهیر یابست چون جمعی از علما آفتاب را هیچ از مطهرات
ندانسته اند و میگویند همان سجده بر او جایز میشود نه پاک قسم سیم از مطهرات
زمین است هر چند اگر در عرف زمین و بعض زمین گویند بنحو اطلاق نه از اضافه مثل
دوار و خاک تطهیر و لوغ گذشت اعم از اینکه خاک سخت باشد یا نرم یا سنگ بود یا کاخ
حتی ریگ و هم چنین فرش آجر و گچ و ساروج پاک میکند کف قدم و زیر پاپوش از
کفش و چکمه و نعلین و غیر ذلک از اقسام قدیمه و مستحدثه چه از پوست یا چوب یا کهنه
باشد چون درسیع و مشقاب و کیوه و غیر اینها در صورتیکه عین نجاست حتی ترشحات
بسبب راه رفتن یا بمالیدن بر زمین بلکه مالیدن چیزی از زمین را بر کف پا و پاپوش
زائل شود و زوال اثر از بو و رنگ لازم نیست و هم چنین زوال بعضی از اجزا که ریزه
آن که غالبا ازاله نمیشود مگر باب مثل استنجا به سنگ و کهنه و هم چنین لازم نیست
ازاله خاکی که غالبا به پا و پاپوش میچسبد اگر چه احوط است و اطراف پا و پاپوش که نزدیک
بکف است و هم چنین باطن پاپوش چون چرم و کهنه که بهم یکدیگر میدوزند همان زوال
عین نجاست از ظاهر اینها کافی است با خشکیدن باطن بلی در طهارت جانب دیگر آن
که متصل بقدم است مثل میانه انگشتان پا اشکال است و چوبی که در عوض پای
بریده بیانی می مانند پا می بندند بعید نیست که بحکم پا باشد بخلاف دو دست و دو زانو
کسیکه بر اینها راه میرود که محل اشکال است و از این مشکل تر نیزه و عصا چه جای کوه
و چه بسا میباشد که احوط بلکه اظهر عدم الحاق است بلکه در الحاق جوراب چه از پشم
یا پنبه نیز تامل است اگر چه بعید نیست خصوص در جوراب پوستی که در عربستان
مردم در زمستان میپوشند که الحاق آن قوه دارد اما شرط طی که در این باب معتبر است یکی
بنودن زمین است بلکه زیاد تر بودن است زیرا که زوال عین نجاست که تطهیر
لازم است و زوال آب نجس و بول مثلا با زیاد تر بودن زمین مشکل باشد است

ودر

مطهر ۳

و در حدیث هم اعتبار پوشش زمین شده و شرط دیگر آنکه زوال عین نجاست بسبب راه
رفتن بر زمین یا مالیدن کف پا تنها بر زمین ندارد بلی اگر دو باره پا را محل نجس بر زمین نموده که زوال
آن نجاست شود کافی است اما طهارت زمین لزومی ندارد اگر چه احوط است و متفرع
بر مطهر نبودن زمین اینکه بر مکلف متعین نیست که تطهیر کف پای خود را باب کند بلکه مخیر
میان این و تطهیر بزمین بلکه متعین میشود تطهیر بزمین با نبودن آب یا محتاج الیه بودن
آب از جهت طهارت و شرب چیز دیگر قسم چهارم از مطهرات اسلام است و آن بر طرف
میکند نجاست کفر را از بدن کافر اصلی یا تبعی که از باب تبعیت پدران و مادران یا
اولاد ایشان بهم میرسد در جمیع اقسام کفر حتی ارتداد ملی و هم چنین از چیزهائیکه
از توابع بدن کافر محسوب شود چون مو و ناخن و عرق و آب دهن و دماغ و سایر فضلات
موجوده در بدن او که نجاستشان از باب نجاست کفری باشد نه از جهت دیگر
فضلات نجس آن که از مسلم هم نجس است چون بول و خون و غائط و منی پس اگر اعیان
اینها موجود است در بدن او و بعد از اسلام تطهیر از آن لازم است و اگر موجود نیست لکن
تطهیر محل نشده پس اظهر طهارت آن است باسلام خصوص اگر نجس را ثانیا قابل نجس شدن
ندانیم و احوط نیز تطهیر است استحباب غسل کردن او شاید از این جهت باشد و اما لباس
او که در حال کفر نجس شده باشد هر چند که بنجاست کفری چون عرق و نحو آن نجس
پس تطهیر آن در هر حال لازم است و نیز پاک میشود بتبعیت اسلام کافر اولاد صغار او چه باد
باشند یا نه مادام که صغیر اند و بعد از بلوغ تابع نیستند بلکه طهارت ایشان بتمیز
باسلام خودشان است و با عدم اسلام نجسند اگر چه شاک باشند و همین است حکم
هر بالغی اگر چه تابع مسلم بوده باشد بلی شک در زمان فحص از مذهب خود اشکال
اگر زیاد طول نکشد مضر نیست و هم چنین است توابع شاکین مثل کودن از اولاد و
فضلات و غلام و کنیز هر صنف با صغیر بودن ایشان تابع آن صنف اند بخلاف بالغین

ایشان که مستقل آمدند اما نجاست کافر مرتد فطری که در اسلام پدر یا مادر یا یکی از
پدران و یا مادران زنده خود متولد شده یا در حال انعقاد نطفه او یکی از مذکورین
مسلم زنده بوده اند و پس از آن اختیار کفر کند چه آنکه اسلام او بمحض تبعیه مذکوره شده یا
با آنکه اصالة خود قبل از بلوغ یا بعد از آن اختیار اسلام کرده باشد پس اگر این کافر مرد
باشد در زوال کفر ارتداد او باسلام بعد از آن اشکال و خلاف است حتی در حق خود
او اگرچه طهارت او در حق خود او و اعمال عبادتی او و غیر ذلک اظهر است بلکه بعید نیست
طهارت او حتی نسبت بغیر او خصوص در صورتیکه اسلام سابق او تبعی باشد نه اصالی که
طهارت او در این صورت اظهر است و اطفال صغار مرتد چه فطری و چه ملی در نجاست تابع
او نیستند تا آنکه در طهارت بعد از توبه و اختیار اسلام تابع او باشند بلکه بر طهارت
و اسلام حکمی خود باقیند اگرچه طهارت ایشان از اول بتبعیه اسلام سابق این مرتد بود
باشد و اگر مرتد فطری زن باشد یا خنثی مشکل که علامت مردی او غالب نباشد و هم چنین
ممسوح که نه آلت مردی دارد و نه آلت زن پس شبهه در قبول توبه و طهارت ایشان باسلام نیست
و هم چنین مرتد ملی چه مرد و چه زن و چه خنثی و ممسوح اگرچه اسلام و ارتداد او مکرر
شود که قتل او در ارتداد سیم یا چهارم بعد از فضل توبه و اسلام در هر توبه لازم باشد
مع ذلک بتوبه و اسلام پاک میشود آنچه مذکور شد از اشکال در طهارت مرتد فطری بتوبه
و اسلام در صورتی است که کفر او از باب شبهه عمده نباشد الا چون غلاة و صوفیه
و نحو ایشان پس پاک میشوند بتوبه و اسلام **قسم هفتم** از مطهرات استبراء است و آن
بر دو قسم است اول آنکه اگر حیوان جلال را نجس العین دانیم مادام که از جلاله خارج نشده
پس بسبب استبراء مقرر در آن حیوان پاک میشود آن حیوان و سایر فضلات آن و اگر
نجس العین ندانیم چنانچه اظهر است پس بسبب استبراء پاک میشود همان فضلات آن که
نجسند از حیوان حرام گوشت چون بول و غایط و منی و خون در صورتیکه جلال استبراء

شده

شده از حلال گوشت باشد و همچنین عرقش و بنا بر قول بنجاست عرق آن بدانکه شاید
این میتوان گفت که غسل جنابت هم از مطهرات است در خصوص عرق جنب بحرام بنا
بنجاست آن اگرچه اظهر خلاف اوست چنانچه اغسال ثلثه در میت مطهر بدن او میباشند
از نجاست موت لکن چون تطهیر در این موارد در باب استثنا اگرچه در این موارد اعتبار کیفیت
مخصوصه شده چون اصل نیت و قصد قربت و با عدم اعتبار جمعی آن لهذا مستقلا از مطهرات
مذکور نشد بخلاف استبراء و معتبر است در استبراء حیوان رسیدن علف و غذای پاک بحیوان
جلال و منع کردن آن از غذای و زمان مقدری در هر حیوانی چنانچه در شتر چهل روز
و در گاو بیست روز و در گوسفند ده روز و در بط پنج روز و در مرغ خانگی سه روز
و در حیوانی که در شرع تقدیر زمان نشده مدار بر افتادن اسم جلالی است چنانچه
اصل نجاست عین یا فضلات و عرق آن بسبب صادق آمدن اسم جلالی بوده طهارت
آن بزایل شدن اسم جلال است **دویم** از استبراء که میتوان بطریق توسع شامل چون اکثر از
مطهرات که مذکور میشود از مطهرات شمرد چنانچه جمعی گفته اند استبراء بعد از بول
و بیرون آمدن منی است از مخرج که بعد از استبراء حکم میشود در ظاهر شرع بطهارت
بلل مشتبه خارج از استبراء کننده چنانچه بعد از غیبت حکم بطهارت بدن آدمی که نجس شده
بود میشود **قسم ششم** از مطهرات زوال عین نجاست حتی رطوبت اوست چنانچه
فی الحقیقه تطهیر آفتاب و زمین هم از این باب است لکن چون هر یک از آنها را مسائل و فروع
زیاد است مستقلا مذکور فرموده اند و از برای این قسم مطهر موارد دیگر است یکی آنکه
عین نجاست زایل شود از بدن و توابع بدن هر حیوان طاهری پس هر چه از نجاسات
که واقع شده باشد در بدن یا شاخ و موی حیوان طاهر اهلی و وحشی بری و بحری
طهارت آن محل بزوال عین نجاست است از آن بهر چه زایل شود چه بنفسه یا بالة دیگر
چه پاک باشد و چه نجس با احتمال نجس نشدن بدن حیوان راسا چنانچه در نجاسات

حیو

خون تا شاده شد و در اینجا غیبت از نظر معتبر نیست بلی معتبر است که حیوانات آمد کور
و نده باشند نه کشته یا مرده دویم آنکه عین نجاست زائل شود از بواطن آدمی چون
داخل دهن و گوش و بینی و فرج و مانند آن که پاک میشود و محتمل اگرچه نجاست از خارج بآن
رسیده باشد این حکم در خود باطن است اما اطراف آن که از ظاهر است چون لب مثلا
پس پاک نمیشود الا بشستن و در اینجا نیز محض زوال کافی است به هرچه باشد بلی احوط
در دهن مضمضه بایست خصوص در نجاست خارجیه خصوص از جهت اجزاء ریزه که در
بن پایین دندانها میماند و محتمل است نجس نشدن باطن اصلا چنانچه اشاره شد
پس باطن حیوانات بزوال العین از دو راه پاک میشود سیم آنکه زائل شود آب چشمه
و چاهی که متغیر در بوی یکی از صفات ثلثه نجس شده باشد چه در زمین فرو رود یا آنکه بدلو
و غیر آن بیرون کنند و هم چنین اگر بملاقات نجس شده باشد چنانچه قدما اصحاب
فرموده اند بدانکه بودن این قسم از زوال در خصوص چاه از جمله مطهرات بنابر
قول قدماء تمام است بخلاف قول مختار زیرا که ما میتوانیم تطهیر آب بسبب بعد
بیرون نه باید دانیم چون متصل بماده است که بملاقات نجاست نجس نمیشود چهارم
آنکه زائل شود عین غایط از مخرج آن بسنگ و کهنه و مانند آن بتفصیلی که انشاء الله
در باب استنجا مذکور میشود قسم هفتم از مطهرات استحاله است و در مطهر
دانستن این نیز تسامح است فی الحقیقه متغیر حقیقه نجس است چنانچه جسم طاهر
اگر باستحاله جسم نجسی شود نجس است چنانچه آب بول و آب انگور شراب شود پس
استحاله گاهی موضوع نجس را موضوع طاهر و گاهی بعکس مینماید طهارت و نجاست هم
بتبادل حکم آن موضوع است نه باستحاله و از برای استحاله اقسامی است یکی آنکه شئ
نجس بلکه متنجس بنفسه مستحیل شود بجسم پاکی چون عذره و سبز که خاک یا کرم شود
و منی علقه که حیوان طاهر العین شود و هکذا و هم چنین آب متنجس و عذره که جزء

میوها

در مطهرات

که جزء میوها و سبزیها و صیفیات شوند و خیار و مانند آن شود دویم آنکه بعلاج چون پختن
آب باد و امثال آن یکی از و خاک یا نمک یا یکی از فلزات شود سیم آنکه بتاثیر چیزی
چون آتش استحاله شود چنانچه جسم نجس را آتش یا دود یا بخار کند و در زغال اشکال
بلکه منع است و هم چنین است که سگ یا خوک در نمکزار بتاثیر آفتاب نمک
شود بدانکه گاهی نجس مطهر میشود از خبث بلکه حدث بسبب استحاله چنانچه خاک مطلق
و آب مطلق شود قسم هشتم از مطهرات انقلاب است و این در اطلاق تطهیر نجس
و تنجیس طاهر چنان است که در استحاله گذشت بلکه جمعی از فقهاء رحمهم الله موارد
انقلاب را از صور استحاله شمرده اند لکن چنین نیست مگر مراد از استحاله معنی عامی
باشد که شامل انقلاب باشد یکی از موارد انقلاب انقلاب شراب یا عصیر عنبی است
بعد از غلیان و قبل از ثلثین بسرکه چه بنفسه منقلب شود یا بعلاج اگرچه بریختن
چیزی باشد چون سرکه و نمک و پاک میشود ظروف آن حتی جانب و حواشی بالای آن
که شراب از آن پایین افتاده و هم چنین اسباب و آلاتی که در انقلاب بکار میبرند بلکه
خود سرکه و نمک که در آن میریزند بجوشیده باشد بنجاست دیگر والا پاک نمیشود و اگر
استحاله میشد پاک میشد و اگر بجنس شود چند قطره شراب در سرکه و مستهلک شود
در آن و بعد هم منقلب بسرکه شود پاک نمیشود قسم نهم از مطهرات انتقال
و این فی الحقیقه از انقلاب است چون انقلاب گاهی بتبدیل اصل اسم است چون شراب
بسرکه و گاهی بتبدیل اضافه آن چون خون آدم که بعد از انتقال بجوف پشه لکن
خون پشه و کیک است و مثل بول آدمی و سایر حیوانات که حرام گوشت میباشند که
بعد از انتقال بول گوسفند گاوش گویند و حکم انتقال و مطهر بودن آن چون استحاله
و انقلاب است گاهی سبب تطهیر است چون آنچه ذکر شد و گاهی سبب تنجیس چنانچه بول
شتر بول آدمی شود و اگر در اول مرحله انتقال است که اضافه بعضی ما فیه یا محل شک است

پاک نمیشود چون خونیکه تازه زلو بلکه پشه از انسان مکیده و بول نجسی که حیوان حلال
گوشت بیاشامد و بی فاصله ذبحش کنند لهذا در حدیث است که بوی او را بشویند بعد انکه
بعد از تحقق انقلاب و انتقال چنانچه طهارت یا نجاست بر حالت ثانیه میباشد کراهت
هم چنین است پس بول طاهر یا نجس را که اسب و الاغ و قاطر اشامیده بول اینها شود
مکروه خواهد بود **قسم دهم** از مطهرات نقصان است و این نیز بچند موضع ثابت
اول ذهاب ثلثین است در عصیر عنبی بعد از نجس شدن آن بجوش آمدن بسبب آتش
یا آفتاب چنانچه در نجاسات گذشت پس از نقصان آن باتش یا افتاب بذهاب ثلثین
دو ثلث او پاک میشود و اگر نقصان بغیر این دو بشود پاک نیست بلکه اگر در افتاب و آتش
نقصان آن زیاد طول بکشد حکم بطهارت مشکل است و نقصان مذکور اختصاص بوزن
یا کیل ندارد همینکه معلوم شود که دو ثلث او کم شده پاک است و پیش شدن قبل از ذهاب
ثلثین چنانچه در عصیر غلیظ شده پیدا میشود بنا بر اتفاق میباشد کافی نیست اگر چه
بجوش شدن بعد نبود و پس در چنین عصیر چاره آنکه از اول امر آن را با عصیر غیر شدید
ممزوج کرده بجوشانند یا آنکه آب در آن ریخته قرار دهند بر ذهاب دو ثلث مجموع گذارند
و اگر عصیری که بجوش شدن نجس شده سرکه شود پاک میشود و ظن بذهاب ثلثین
کافی نیست چه جای شک بلی شهادة عدلین و اخبار صاحب ید و متصرف در نقصان
مذکور مسموع و مقبول است و با شک در اصل جوش آمدن یا در آب انگور بودن
پاک است و آیا پاک میشود اجسام دیگری که در عصیر افکنند چون سیب و به و غیر
اینها چون آب انار و نحو آن بسبب تبعیت عصیر بذهاب ثلثین یا بسرکه شدن آن حکما
بلکه منع است چنانچه در نجاست عصیر اشاره شد و اما طهارت دیگ و غیر آن از
ظروف چه محل قرار عصیر یا حواشی فوقانی آن که منفصل از عصیر است بلکه طهارت
دست مباشر نقصان و آلات استعمال آن پس از باب تبعیت است **دویم** از مواضعی که

بنقصان

در مطهرات

بنقصان طهارت حاصل است خروج خون حیوان مذبوح یا نحر شده است بنحو متعارف
پس از خروج این قدر خون حکم میشود بطهارت خون باقی مانده در بدن آن حیوان
و اگر مقدار متعارف در آن حیوان خون بیرون نیامده بجهت مانعی مثل اینکه سر حیوان
در محل مرتفعی باشد که بنفس کشیدن خون را بجوف کشد پاک نیست و فرقی نیست که
خون را ذکر بدن رفته باشد یا از جای دیگر آنچنانچه در صید حیوان فرار کرده که
نتوان او را گرفتن که بنیزه و تیر او را بکشند **سیم** از مواضع اخراج بعض آب چاه است
بطریق مقرر و مفصل در باب کشیدن آب چاه در صورت تغیر یافتن احد اوصاف ثلثه
او یا مطلقا بنا بر مذهب قدما که بعد از کشیدن بعض آب باقی مانده از آن پاک است
قسم یازدهم از مطهرات تبعیت است بمعنی اینکه چیزی که طهر متبوع است بحکم
شرع مطهر تابع است و این نیز در چند مورد است **اول** تبعیت اطفال صغار بپدران
و مادران خود را چنانچه اگر یکی از اینها اسلام آورد اطفال ایشان بتبعیت اسلام ایشان
پاک میشوند **دویم** تبعیت اطفال کفار حربی در اسیری یکی از مسلمین که تابع اسلام
مالک خود میشوند و این هر دو مورد در نجاسات مذکور شد **سیم** تبعیت آلات
و اسباب مطلق تطهیر است چه در شیره کردن عصیر و چه در کشیدن آب چاه و چه در غسل
دادن اموات و ازاله سایر نجاسات با آب قلیل از دست شوینده و ظرف شستن و سنگ
و نحو آن که از جهت اخراج غساله بر مثل لحاف و نمد گذارند و هم چنین تبعیت عرفی بدن
کافر و آب دهن و دماغ او که در حال اسلام آوردن او در محل خود باشند و در بین
باب مدار بر متعارف در هر مکان و هر زمان و هر نحو نجاستی بنحو تطهیر آن میباشد
مثلا در طبخ عصیر در این زمان در این اماکن آلاتی مقرر است که استعمال میشود
چه از باب کثرت چون دیگ و کفگیر مثلا چه از باب سهولت یا نظافت چون پاره از
چوب و کهنه گاه میشود که در زمان سابق چنین نبوده یا در جاهای دیگر باین نحو

نباشد

نباشد با آنکه بعد از این نجس و بکر شود اسباب و آلات مستعمله در این باب پاک میشود
بعد از پاک شدن عصیر بشرطیکه تا زمان طهارت عصیر هر یک در موارد استعمال
خود در کار باشند اگر قبل از این بکار نرفته بجهت شکستن یا بجای دیگر بردن یا غیر
ذلک پاک نخواهد شد و همچنین است حال در بدن و لباس عامل و همچنین ظرفی
که در آن شراب منقلب بسرکه میشود حتی حواشی بالای آن و همچنین آلات و دست
منقلب کننده آن بسرکه و در کشیدن آب چاه پاک میشود اطراف چاه که قطرات آب
نجس از دلو و غیر آن بران بچکد و همچنین اطراف بالای چاه و دلو و ریسمان و چرخ
و دست و بدن و لباس مباشر نزح و غیر ذلک همه پاک میشوند بعد از طهارت چاه
بشرط استعمال هر یک در موارد خود تا زمان پاک شدن چاه و ابدا آلات پاک نمیشود
چون ریسمان و دلوی که از جهت پاره شدن یا سبب دیگر بکار نبرند و بکار بردن این
آلات در چاه نجس دیگر یا آلات طبخ عصیر را در عصیر نجس دیگر یا آلات غسل میت را
در میت دیگر علی الظاهر مفید نباشد بلی در طهارت میت از باب تبعیت طهارت او پاک
میشود تخته و لوح و سنگی که میت را بر آن غسل میدهند و همچنین کهنه که بر روی
او میکشند و دست غسل دهنده و لباس او که صعوبت دارد حفظ آنها از نجاست
اگرچه احوط شستن غیر آلات است بلکه امر شستن دست شده در بعضی از روایات
قسم دوازدهم غایب شدن انسان مسلم است چنانچه اگر در بدن یا رخت
یا سایر آنچه با اوست که استعمال آنها میکند چون فروش و ظروف و آلات صنعت
و غیر ذلک نجاستی باشد پس از غایب شدن او از حضور ناظر و گذشتن زمانی که
عادة ممکن بوده تطهیر آن نجس با احتمال تطهیر کردن در ظاهر شرع حکم میشود بطهارت
آن نجس اگرچه مظنه بر خلاف آن باشد و فرقی میان شیعه بودن مسلم یا سنی بودن
و مرد بودن یا زن و بالغ و مراهق نیست بلکه اطفال هم که در تصرف مسلم است

ومعامله

در مطهرات

و معامله با آنها میکنند از توابع مسلم است با غیبت و احتمال تطهیر نمودن مسلم
متبوع ایشان را چون ظروف و فروش او بلی با استقلال طفل و اختصاص احتمال
تطهیر بخود ایشان اشکال بلکه منع است مگر در موضعی که طریقه و سیره مسلمین بر طهارت
و عدم اجتناب است چون استنجاء بلکه مطلق تطهیر است بلکه سایر بدن نه لباس و ظرفی
طفل مستقل که قرار سیره و طریقه در اینها معلوم نیست اینها هم در صورتی است که
اصل شستن معلوم نباشد و اگر اصل شستن معلوم است لکن شک در درست
شستن آن است اظهر و اقوی حمل بر صحت است حتی در اطفال بشرط تمیز ایشان و آیا
شرط است علم آن مسلم و اعتقاد داشتن او باجتهاد یا تقلید بنجاست در این خلاف است
و احوط بلکه اظهر بودن شرط است و آیا شرط است که آن مسلم بعد از حضور از غیبت علم
بصحت آن توقف بر پاکی آن متنجس میباشد بکار در آن بجا آورد یا نه احوط اشتراط است هم
علم اشتراط است و کسانی که در اعتقاد بنجس بودن چیزی از اجتهاد یا تقلید یا اختلاف
مذهب چون شیعه و سنی با یکدیگر اختلاف دارند پس اگر معتقد نجاست علم بنجس شدن
بدن یا لباس یا ظروف و سایر توابع معتقد بطهارت بهم رسانید اشکالی نیست
اگرچه مظنون و نجس شدن باشد و اگر علم بهم رسانید لکن علم بورود مطهر نیز بهم
رسانید و تقدیم و تاخیر تطهیر یا تنجیس معلوم نیست یا آنکه مطهر و منجس مکرر یا بطریق
تعاقب واقع میشوند بنحویکه علم بنجس بودن حال معاشرت نداشته باشد پس در ظاهر
شرع حکم بطهارت میشود چنانچه در زمین حمامها غالبا چنین است بلکه میتوان
گفت در خصوص سنی که کفایت میکند در صحت معاشرت با ایشان معلوم نبودن نجاست
ایشان در حال معاشرت اگرچه عالم باشیم بنجس شدن آنها قبل از حال معاشرت نظر باستمرار
طریقه و سیره مستمره و ظواهر اخبار کثیره و این قوی است و جایز بودن ابتلای به معا
با شیعه قائل بطهارت که بمجرد احتمال تطهیر حکم بطهارت او کنیم محل اشکال است بدانکه

غایب شدن شخص از لباس و فرش و ظروف و اطفال صغار شود که نجس شده باشند
باعث طهارت نمیشود مگر آنکه در بعضی و مباشرت مسلم دیگر باشد با ملاحظه شروط
مذکوره در این مسلم چون مالک بودن مسلم در طهارت توابع او بغیبت شرط نیست
بلکه حکم مذکور با غاصب بودن او نیز جاری است و ملحق نمیشود بغیبت ظلمت و نابینایی
و بر هم گذاردن چشم که بقدر زمان تطهیر شخص متنجس اگر بدن یا لباس را نبیند و احتمال
تطهیر داده چون عمده مدرک مسئله سیره مستمره و طریقه مستقره عند اولیه بین مسلمین است
بانضمام پاره از شواهد و قرائن میز و آنکه مکلف به ملاحظه آن نمودند در موارد شبهه شک
ترک احتیاط ننماید بدانکه در تطهیر خبث غیر از غسل میت قصد قربت بلکه قصد تطهیر
شرط نیست پس در شستن بی قصد تطهیر یا بعمل آمدن یکی از مطهرات بی قصد مذکور
مثل تابش آفتاب مثلا طهارت حاصل است بلی در تحصیل اجر و ثواب هر جا قصد قربة
معتبر است **فصل ششم** در آداب و احکام تخلیه و استنجا است و در آن چند بحث است
بحث اول واجبست در حال تخلیه و غیر آن ستر عورت از ناظر محترم و این وجوب
در همه حال است اگر چه چون مقام تخلیه مقام کشف عورت است لهذا در این مقام ذکر
میشود که واجبست بر هر مکلفی چه مرد و چه زن و چه خنثی از هر ناظر محترمی حتی
ممسوح حتی غیر بالغ حتی مجنون در صورت تمیز و ادراک قبح نظر اما از طفل غیر ممیز
و مجنون که هیچ درک نکند بلکه عورت و غیر آن در نظر ایشان یکسان باشد لازم
نیست ستر چنانچه لازم نیست ستر از حیوانات اگر چه با شعور باشند چون [illegible]
و همچنین حرام است بر مکلفین نظر بعورت غیر خود از مکلفین و غیر هم که بسیار کوچک
نباشند که هیچ وجه محل التذاذ و ریبه نباشند و الا جایز نیست مگر حتی بدون ریبه
چنانچه وارد است که حضرت صادق دختر شش ساله را از مجلس بیرون فرمود
و وجوب ستر و حرمت نظر در زوج و زوجه کنیز و مالک او و مادامیکه کنیز را بغیر شوهر نداده

بل

آداب تخلیه

بلکه تحلیل هم نکرده جایز نیست بخلاف صورت عقد و تحلیل که جایز است و ستر در این
مقام اختصاص بساتر مخصوص و کیفیت خاصه ندارد بلکه بهر چیز و هر نحوی که از ناظر
پنهان شود کافیست اگر چه بدست یا علف و برگ درخت و گل و آب و غیر اینها باشد چنانچه
در تاریکی و نظر نداشتن ناظر بسبب نبودن او یا دوری یا کوری یا خواب یا مانند آن دیگر
لازم نیست بلی متخصص نیست وجوب ستر بصورت علم بحضور یا حاضر شدن ناظر بلکه با
بهرحال لازم است و در احتمال آن هم قوی بلکه احوط است اگر چه اظهر عدم لزوم است و واجب
در ستر همان ستر لون بشره بلکه شکل مخصوص عورت است بنا بر اظهر تمام ستر حجم و بزرگی
آن و دیدن لازم نیست چه در اینجا و چه در نماز و بعنوان پس ستر از کسی که چشمش پیش از آن
نمی بیند واجب نیست و وجوب ستر و حرمت نظر جاری است در نظر بلا واسطه یا بواسطه چون
دیدن در آینه و آب و بعنوان بدانکه در غالب ملازم است با حرمت نظر وجوب ستر لیکن
همینکه نظر حرام شد ستر بر دیگری واجب است و بالعکس مگر آنکه احد طرفین مکلف نباشد
که در حق غیر مکلف وجوب و حرمت نیست اگر چه مانع از تکلیف داشته باشد چون غفلت
و خواب و بیهوشی و عدم اراده پوشیدن بدن است و جمع کردن پا هنگام که در این موارد ستر
واجب نیست لکن نظر غیر بعورت ایشان حرام است و از این قبیل است بر بدن مردان
اگر حرام دانیم نظر زنان را بر بدن ایشان که ستر تمام بدن بر مردان واجب نیست نظر
زنان بر ایشان حرام است و گاهی واجب است ستر با حرام نبودن نظر چون نظر غیر مکلف
و در نظر مردان بامارد و دست و صورت زنان بنا بر استثنا وجه و کفین ستر واجب
نیست ولی نظر بشهوت و ریبه حرام است بلی در مقام ضرورت و حاجت چون ادای شهادت
و دیدن طبیب و جراح و بعنوان نه ستر لازم و نه نظر حرام بلکه نظر واجب و ستر حرام میشود
بدانکه عورت شخص نسبت بشخص چهار قسم میشود **اول و دوم** عورت مردان نسبت
بمردان و عورت زنان نسبت بزنان و این همان قبل و دبر و بیضتان است یعنی ظاهر

بشره اینها پس عورة دو و در مردان سه و در خنثی مشکل چهار موضع است از باب
مقدمه وجوب ستر چنانچه فاضل از حواشی مرحله من باب المقدمة بحکم عورة است
بلکه فضل ما بین قبل و دبر و موی که بر محل عورة روئیده من باب الاحتیاط داخل
در حکم عورة دانند سیم عورة زنان از مردان غیر محارم خود و آن تمام بدن ایشان
است حتی وجه و کفین در بعضی زنان بنابر احوط و اقوی و پس از این قول استثنا کردن
وجه و کفین زنان اعراب بادیه و سایر ایلات و الوار و اکراد و امثال اینها بلکه کثیرا
چنانچه در جمله اخبار اشاره بآن شده اما وجه و کفان زنان شهرستان و امثال
ایشان پس غالب عادة خاصه در امثال این زمان در دیدن اینها است چگونه استثنا
آن توان نمود بلی پوشانیدن اینها در نماز با نبودن ناظر محرم واجب نیست و احتیاط
در محارم ایشان غیر از زوج اقتصار کردن بر مواضع ظاهره در عرف و عادة غالبه
زمان و مکان است پس زیاده بر عورتین چون الیتین و نحو آن را از ایشان بپوشانند
چهارم عورة مردان از زنان غیر محارم پس موافق ظواهر آیات و اخبار و کلمات
جمعی آن نیز تمام بدن ایشان است در غیر محارم لکن اقوی آن است که مثل دست و روی
و موی ریش و نحو آن از مواضعیکه سیره مستمره بر نظر زنان بر آن و بپوشانیدن آن است
از عورة نباشد بدانکه حرام خروج بول و غایط و نحو آن از غیر عورتین حتی با انسداد
مخرج طبیعی باعث تغییر مصداق عورة و ثبوت حکم عورة در ثانی نمیشود و اگر
خلقت عورة در محل دیگر شده حکم بر آن جاری است و اگر حقیقة عورة کبری متعدد باشد
حکم عورة بر همه جاری است چنانچه اگر هیچ قبل و دبر نداشته باشد چون ممسوح
حکم عورة بر محل آن جاری نیست اگرچه احوط است چنانچه احوط جاری بودن
حکم عورة است بر محل بریده شده مقطوع العورة و اگر چیزی از آن مانده جریانا
شبهه است و حکم عورة خاصه در زنان مختلف است بشدة و ضعف پس اگر امر دایر

شود

آداب تخلیه

شود میان ستر قبل و دبر نماید حتی بدستها اگرچه دست ایشان هم عورة است و حکم
در همه جا حکم نظر است در وجوب ستر و تحفظ از لمس غیر بلکه حکم لمس شدید تر است و
لهذا نظر زنان بر روی مردان و بعکس بنابر قول جماعتی جایز است و دون لمس و در هر
موضعی از بدن باید در هر وقتی که از جهة ضرورة نظر یا لمس جایز باشد جواز آن مشروط
بعدم تلذذ و ریبه بلکه لمس از روی لباس با تلذذ جایز نیست و در مواضع و اوقات
عدم جواز اصلا با تلذذ و ریبه حرمت شدید تر است داشت بحث دویم
حرام است بر هر مکلفی که در حال تخلیه بول یا غایط استقبال و استدبار قبله نماید
بکلیه بدن گردانیدن روی تنها و اصل عورة از قبله با مستقبل یا مستدبر بودن بدن
کفایت نمیکند چنانچه با مستقبل و مستدبر نبودن اصل بدن گردانیدن عورة و روی
بقبله یا خلاف آن مضر نیست و این حکم بدون فرق میان بنیان و عمارة و صحراها
نیست بلکه در بیت الخلائی که روی بقبله ساخته شده باشد اگر ممکن است انحراف
در حال تخلی بقدریکه از استقبال و استدبار خارج شود چنان کند و اگر تخلیه در
چنین مکان با عدم اضطرار حرام است و این حکم مختص بحال خروج بول و غایط است
است نه حال استبراء و استنجاء اگرچه احوط است و مدار استقبال و استدبار در هر جا
بر عرف است استقبال ایستاده و نشسته و راکع بمقادیم بدن است و در خوابیده
بر پشت بکف پاهای او است چون محتضر و در خوابیده بر احد جانبین مثل میت
و در خوابیده بر روی صدق استقبال یا استدبار محل اشکال است و فرقی میان حال
استقرار و حرکت پیاده و سواره نیست و حکم معکوس و مطبون در حال تخلی حکم
صحیح است بخلاف احوال دیگر او اگرچه خالی از دغدغه نباشد و اگر امر دایر شود میان
استقبال و استدبار با اختیار استدبار نماید خصوص در صورة بول کردن تنها
و در جائیکه امر دایر شود میان ترک ستر عورة و استقبال یا استدبار اختیار ستر نماید

واگر جهت قبله مشتبه شود پس اگر اشتباه در متقابلین است بی شبهه از هر دو احتراز
نموده بجانب دیگر توجه کند واگر اشتباه در دو جهت متصله بهم باشد چون جنوب
ومغرب مثلا لازم است که با امکان علم ببول وغیران تمیز دهد وبا عدم امکان
علم یا تعسر آن اکتفا بمظنه نماید والا این تکلیف ساقط است مخیر است بهر طرف که خواهد
توجه کند وبعد از اختیار تخلیه بیک جانبی عدول بجانب مقابل آن جایز است نه بجانب
دیگر ودر حرمت استقبال واستدبار فرقی میان ابتدا تخلی واخر آن نیست بدانکه مستحب
بلکه احوط است ترک استقبال بیت المقدس بلکه هر مکان شریفی که قبله ارباب
معرفت است چون مرقد مطهر حضرت رسول الله ص وائمه اطهار ع خصوص با عدم مجاز
بلکه بقعه متبرکه را هم احترام کنند **بحث سیم** در مکان تخلی است واجب است
بر مکلف که اختیار کند از برای تخلی محلی را که تصرف او در آن جایز باشد شرعا ومتعین است ازتلوث
وتنجیس امکان با مجرد تخلیه در رضا آن نباشد پس حرام است تخلیه در مکانی یا ظرفی
که ملک غیر است مگر باذن مالک یا ولی او وچه مختص بغیر باشد یا مشترک حتی در شارع
خاص واوقاف خاصه که تخلیه منافی وضع یا وقف آن باشد بلکه در اوقاف عامه نیز چون
رباطات ومدارس وشوارع که مضر بانتفاع مقصود از آنها باشد چنانچه در اصل حجرات
وابواب آنها ومحل تردد سکنه ومارده واقع شود وهم چنین حرام است در مواضع محترمه چون
مساجد ومشاهد شریفه اگر چه تنجیس آنها نشود وبا تنجیس حرمت متاکد یا متعدد است
وحرام است تنجیس ورق قران وکتب احادیث وادعیه وتربت مطهر سید الشهدا علیه السلام
بلکه خاک حرم محترم ایشان از برای غیر سکنه ومجاورین که در غیر بلاد شریف برده باشند
خصوص اگر بشکل اسباب عبادت ساخته باشند چون مهر وتسبیح وحرمت این قسم
جاری است در حق سکنه ومجاورین نیز بلکه بعضی از صور مذکوره حکم بکفر فاعل
میشود خاصه با قصد هتک و بی ادبی و در بعضی حکم بخروج از مذهب تشیع میشود

مکان تخلیه

بیان تفصیلی آن خارج از وضع رساله است چنانچه از برای متخلی وتخلی بسیار از آداب
مستحبه ومکروهه هست که بیان آن موجب تطویل است شاید بعد از این اشاره ببعضی
از آنها نمائیم **بحث چهارم** در استنجاء است وآن عبارت است از تطهیر مخرج بول
یا غایط از احدهما ودر مخرج فرقی میان عورتین وغیر آن در صورت اعتیاد نیست چه
با انسداد طبیعی وچه با عدم انسداد بخلاف خروج اتفاقی که تطهیر آن از استنجا نیست
که غسالت آن پاک باشد وهم چنین از استنجا نیست تطهیر سایر نجاسات خارجه از مخرج
حتی مخرج طبیعی چه مردان وچه زنان چه خون وچه غیر آن واستنجا چون تطهیر از سایر
نجاسات مستحب است فی نفسه وواجب میشود از جهت طواف ونحو آن که واجب باشند
از جهت وضوء وچه غسل وچه تیمم اگر چه تقدیم آن اولی است خاصه با احتمال خروج
جزئی از بول یا غایط در حال استنجاء که باعث نقض طهارت میشود آنها با نجس شدن
محل است اگر چه بر طوبتی باشد والا استنجائی نیست **بحث پنجم** در چیزیست که با
استنجا میشود بدانکه در استنجاء مخرج بول متعین است استعمال آب بنحوی که در ازاله
بول در غیر استنجا عمل میشود اگر چه بعید نیست اکتفا بیکدفعه شستن در استنجا بول
با عدم تعدی فاحش وخالی بودن محل نجاست دیگر هر چند که احوط تعدد است
چنانچه دو نوبت متعین است با تعدی فاحش طهارت آب استنجاء در صورت علم
وبودن نجاست دیگر است والا پاک نیست در آنچه دو شد فرقی میان اغلف ومختون
نیست وهم چنین متعین است استعمال آب در مخرج غایط با تعدی فاحش یا نجس شدن
بنجاست دیگر وبا عدم تعدی ونجس بودن بنجاست دیگر کافیست که تمثل
سنگ وکلوخ یا چوب یا لته ونحو آن تمام عین نجاست را از محل زایل کند اگر چه بوی
آن باقی باشد وباید سه چیز ازاله کند چه هر سه سنگ وکلوخ باشد یا بعضی
از این وبعضی از آن یا از کهنه وجسم دیگر باشد ودر کفایت دست خود یا زن وکنیز

اشکال است بدانکه شرط است در این تطهیر چند شرط یکی عدد که باید سه چیز باشد
کمتر کافی نیست اگرچه ازاله عین بکمتر بشود و اگر بسه ازاله نشود باید زیاده نمود
واحوط اکتفا نکردن بسنگ سه پهلو است که در هر نوبت بجانبی از ان بمالد اگرچه
بعید نیست اکتفا خصوص در سنگ بزرگ و کرباس طویل و بخوان دویم ازاله عین
نجاست اگرچه حاجت بچیدن سنگ شود و مثل بلور و شیشه و بخوان که قلع نجاست
نمیکند کافی نیست حتی در تکمیل عدد که بکمتر از سه ازاله شود سیم پاک بودن
انها پس اگر همه یا یکی از انها نجس باشند اگرچه در استنجاء سابق نجس شده باشد کافی
نیست بلکه بعد از ان سنگ نجس مثلا متعین میشود استنجاء باب بجهت نجاسة خارجه
چهارم انکه از اشیا محترمه که تنجیس انها باعث کفر و ارتداد است نباشد که در صورت علم
بموضوع و حکم ان و عدم سهو و غفلت باعث نجاست کفر استنجاء کننده میشود
و اما با جهل یا سهو و غفلت اظهر حصول طهارت است محل است و ایا پاک میشود محل
با استنجاء کردن بچیزهائیکه بخصوص نهی از انها شده چون استخوان و سرگین چهارپایان
یا بطریق عموم نهی از ان شده مثل چیزهائیکه از شرع احترام انها معلوم شده لکن
محض تنجیس ان باعث ارتداد نیست چون گندم و برنج و نان و بخوان احوط عدم طهارة
واقوی طهارة است خصوص در قسم دویم اگرچه استعمال قسم اول مکروه و استعمال
قسم دویم حرام است چنانچه حرام است استعمال مغصوب و بحکم مغصوب چون دهن بلکه
گاهی حرام میشود استنجاء به هر چیزی که لازم است بر مکلف حفظ طهارة ان چون سنگ
بعد از وجوب نماز لکن در همه طهارت حاصل است و ایا شرط است بکارت ان که قبل
ازین استنجاء بان نشده باشد اگرچه بالفعل پاک باشد اظهر شرط نبودن است چون
استنجاء بغیر اب در این ازمنه متروک است به همین قدر از مسائل ان اکتفا میشود بحث
ششم در مستحبات تخلیه و استنجاست و ان بسیار است مثل اینکه سرعت کند در دفع

مکان تخلیه

بول و غایط و مدافعه نماید خصوص در بول خاصه وقت قیام بنماز و اراده خواب
و بعد از خروج منی و قبل از جماع و مثل پنهان کردن متخلی شخص خود را از نظر ناظرین
حتی محارم و اینکه داخل شود در بیابان یا چاهی یا گودالی یا پشت دیوار و سنگ و در
و نحو اینها یا دور شدن زیاد و همچنین اختیار کردن مکانی که سالم بماند خود و لباس
او از نجس شدن بترشح و بخوان چون اختیار مکان مرتفعی یا زمین نرمی و اینکه بنشیند در
حال تخلیه بلکه تکیه و اعتماد بر پای چپ کند مگر کسیکه نوره در بدن او است که از برای
او ایستادن در حال بول اولی است و نشسته بول کردن او موجب فتق است و پوشانیدن
سر و دماغ و حاضر کردن اب یا سنگ پیش از تخلیه و مقدم داشتن پای چپ در دخول
بیت الخلاء تا انتهاء حرکت و بعکس ان در حال الخروج و حرکت عکس مساجد و مواضع
محترمه چون مشاهد و مقابر علما و صلحا بلکه خانهای و منزلهای ایشان و گذاردن
اب در جانب راست و استنجا بدست چپ و تقدیم استنجاء موضع غایط بر مخرج بول
و جمع میان استنجاء با حجار و اب با تقدیم احجار و اب سرد استنجا کردن که قاطع بواسیر
و دست بر شکم مالیدن بعد از فراغ بلکه بعد از استنجاء در حال ایستادن و نظر
عبرت بمدفوع کردن که چه بوده و چه شده و خواندن ادعیه وارده در موارد ان
چنانچه در وقت دخول بیت الخلاء بگوید بسم الله و بالله اعوذ بالله من الرجس
النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و وارد است که کسیکه کثیر السهو در نماز باشد
در این حال این را بخواند و در روایت دیگر بعد از اعوذ بک اللهم انی اعوذ بک و وارد است
و در اخر ان اللهم امط عنی الاذی و اعذنی من الشیطان الرجیم و جمع هر دو اولی است
و در وقت کشف عورة چه از جهت بول یا غایط یا غیر ان بسم الله بگوید که شیطان
نظر بر عورة او نکند و در حال تخلیه بگوید الحمد لله الذی اطعمنی طیبا رزقنی لذته
وابقی قوته فی جسدی واخرج عنی اذاه یا لها نعمة سه یا لها نعمة لا یقدر القادر

قدرها

قدرها وایضا بگوید الحمد لله الذی اطعمنیه طیبا فی عافیة واخرجه منی خبیثا فی عافیة
ودرحال نظر بآب بگوید الحمد لله الذی جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا ودروقت
استنجاء بگوید اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار یا ذا الجلال و
الاکرام وبعد از فراغ وما لیدن دست بشکم بگوید الحمد لله الذی اماط عنی الاذی
وهنانی طعامی وشرابی وعافانی من البلوی ودروقت نظر بمدفوع بگوید اللهم ارزقنی
الحلال وجنبنی الحرام ودروقت بیرون آمدن بگوید بسم الله وبالله والحمد لله الذی
عافانی من الخبیث المخبث واماط عنی الاذی **بحث هفتم** از جمله مستحبات بلکه عدهٔ انها
استبراء کردن بعد از خروج بول ومنی است بلکه جمعی از علما رضوان الله علیهم قائل
بوجوبش شده اند ولهذا احوط ترک نکردن است وشاید مراد ایشان وجوب شرطی
باشد نه در صحت وضو یا غسل یا اتمام بلکه در طهارت بلل خارج مشتبه زیرا که تارک آن
در ظاهر شرع نجس وناقض طهارت است بلکه اگر بعد از خروج منی است با اشتباه آن بمنی
حکم بجنابت این شخص میشود اما با استبراء پس آن طاهر وغیر ناقض است وموجب جنابت
نیست واین معنی از وجوب در استبراء بی شبهه بلکه اجماعی است ومترتب میشود بر
این ساقط بودن استبراء از محلی که لباس ومخرج بول او نجس باشد چه فائده بر دفع حدث
وخبث یا احدهما باشد یا نه لکن در سقوط استحباب بسقوط ثمره آن اشکال است ونیز
مترتب است بر این آنکه با شک در اصل استبراء کردن ونکردن یا شک در یکی از اجزاء آن
با ابقاء محل حکم بعدم تحقق استبراء وحکم بنجاست وناقض بودن بلل مشتبه شود زیرا که شک
در تحقق شرط شک در وجود مشروط است بلی ممکن است که با این شک حکم بتحقق استبراء
کنیم در حق کسی که از عادت او مداومت بر استبراء بوده ومحل آن که مشتبه بوده باشد یا شک
کند در جزء سابق بعد از دخول در جزء لاحق واحوط خلاف این است واگر شک کند در
تقدیم وتاخیر استبراء وخروج بلل مشتبه احوط واظهر عدم ثبوت استبراء واثر آن است و

مکان تخلیه

اگر تاریخ احدهما معلوم باشد ممکن است که دیگری را مؤخر دانیم مجمل آنکه رجوع با حدث
طهارت است که شارع مقدس در این مقام اعتناء بآن نفرموده نمیتوان کرد بلی با شک
در اصل خروج بلل مشتبه حکم اصل محکم است اما شک در خارج شدن بلل مشتبه یا بلل
غیر مشتبه پس رافع اصل است ودر بلل مشتبه وجهی است از باب جهت تابع حدث سابق است
پس بعد از بول بحکم بول وبعد از خروج منی بحکم منی است اگر چه اخراج آن بلل را عمداً
باستبراء یا غیر آن از استمنا محرم وناقض صوم ندانیم لکن احوط خصوص با علم یا ظن بخارج
شدن چیزی از منی با استبراء وبخوان ترک آن است در حق صائم چنانچه بعضی منع فرموده اند
از اخراج آن حتی ببول کردن با تمکن از ترک واز باب جهت مستقل است لهذا حکم نمیشود
بباطل بودن عبادات واقعه پیش از خروج این بلل که این حدث را متصل بسابق دانیم بلکه
بخروج بلل مشتبه محدث میشود **بحث هشتم** اصل استبراء طلب براءة وصاف
مجری بول ومنی است از اجزاء باقیه در آن وکیفیت آن متعدد است احوط واکمل اقسام او
آنستکه بقوت مسح کند از حاشیه دبر تا بیخ ذکر سه نوبت پس از آن بدو انگشت یا بیشتر که
یکی در زیر ویکی در بالای ذکر گذارده از بیخ آن تا سر آن بکشد بقوت پس سه بار بفشرد
سر او را واحوط بلکه اظهر متفرق نکردن سه مسح در هر موضعی است بلکه سه مسح اول را
تمام کرده شروع در مسح موضع ثانی نماید وشرط نیست که علم یا ظن ببراءة مجری بهم رساند
وشرط نیست اضافه کردن حرکت دادن بدن وتنحنح نمودن واگر بحرکت دادن یا فشردن
مجری یا طول زمان یا غیر اینها علم ببرائت مجری حاصل شود کافی است از استبراء وجایز است
که دیگری چون زن وکنیز استبراء مولی کند چنانچه استنجاء نماید یا نبودن بعضی از
محل اکتفا بوظیفه محل باقی میشود واز این کیفیت ظاهر است که استبراء مختص بمرد است
ودر مرد هم اختصاص بمحل متعارف معهود دارد نه محل دیگر که مجری بول شود حتی با اعتیاد
مجری طبیعی پس استبراء بمسحات در حق این شخص ساقط است وا یا بلل مشتبه از او با عدم

علم ببراءت مجری طاهر است یا نجس و ناقض احوط اخیر و اظهر اول است بلی با عدم تغییر
بجری و نفذ یا بغیر استبراء بسبب جراحتی یا دملی یا غیر ذلک و عدم علم ببراءت مجری بلل
مشتبه نجس و ناقض است و بلل مشتبه در زنان پاک و غیر ناقض است اگرچه مستحبات
ما بین عورتین را در حق ایشان مستحب دانیم و حکم خنثی مشکل درین مقام حکم زنان است
مگر آنکه از آلت مردی بول کند که باید استبراء کند اما خنثی ملحق بزنان اگرچه از آلت
مردی بول کند استبراء ندارد اگرچه احوط است **بحث نهم** استبراء از منی در
صورت احتمال بقاء چیزی از منی در مجری آن همان بول کردن است بلکه بعد از آن
خارج شود موجب جنابت نیست پس اگر بعد از بول کردن استبراء از بول نیز کرده
بلل مشتبه خارج نه نجس و نه ناقض است و اگر نکرده نجس و موجب حدث اصغر است
و با عدم تیسر بول در کفایت استبراء بول یعنی مسحات از بول کردن اشکال است و خلاف
احوط بلکه اظهر عدم کفایت است پس بلل مشتبه از چنین شخصی نجس و موجب جنابت است
بلی اگر علم ببراءت و فراغت مجری از منی حاصل شود بلل خارج بعد از آن پاک است بدانکه مفاد
ظاهر ادله و کلمات اصحاب اختصاص حکم نقض طهارت و موجب بودن جنابت بخصوص
بلل مشتبه است نه هر چیزی که احتمال منی بودن داشته باشد در صورت ترک استبراء و
الا لازم بود که جنب شده با انزال در صورت بول نکردن اگر غسل نکند هر زمان که
بعد از آن بول کند در ظاهر شرع حکم بجنابت او شود چون همین بول اول است که
ازاله کننده اجزاء منی باقیه در مجری است و کسی باین ملتزم نشده و این استبراء نیز مختص
بمردان است نه زنان و غیر خنثی و ممسوح بلکه در خروج منی از غیر مجری طبیعی یا اعتیاد
طبیعی و اعتبار غیر طبیعی استبراء نیست در جمیع مواردی که حکم بنجاسة بلل دانها
معلوم نشد و اصل طهارة جاریست **بحث دهم** در مکروهات تخلیه و استنجا است
و آن نیز بسیار است چون تصدا نمودن بول و غایط که از خود دفع نکند خصوص با اراده

نمار کردن و در صورت ضرر داشتن حرام است و کاهی واجب میشود مثل ضیق وقت
با عدم تمکن از آب یا از استعمال آن و در صورت کراهت و معارضه با مستحب دیگر چون
درک جماعت مثلا ملاحظه رجحان و اهمیت نماید و نیز مکروه است با خود داشتن قرآن
یا بعض از آن یا چیزی که اسم خداوند در آن باشد در وقت رفتن به بیت الخلاء و بعض
از مواضع تخلیه مکروه است تخلیه در مواضع لعن که هر شخص متخلی یا بر یکی از اقارب
چون یکی از والدین او لعن کنند و در روایت تنزیل شده به درهای خانها یعنی در غیر
انها در شارع عام اما در شارع خاص که فی الحقیقه ملک اهل آنست بی اذن صاحبان
آن حرام است مثل سایر املاک مشترکه و ظاهر آنست که این تنزیل بیان فرد کامل است
پس مشارع که موارد برداشتن آب است چون کنار چاه و چشمه و نهر و مطلق شوارع
که محل تردد است و محل نزول قوافل چه کاروانسرا و چه بیابان و نحو آن نیز از مواضع
لعن است چنانچه در خصوص اینها نهی وارد است و همچنین مکان اجتماع مردم از جهة
معاملات و نحو آن و در زیر درختان میوه دار چه رسیده یا نرسیده بلکه مطلق
درخت میوه دهنده اگرچه بالفعل میوه نداشته باشد و همچنین بول کردن در آب
جاری و غیر جاری و در سوراخ حیوانات حشرات و غیر آن و بول کردن مرد در حالتی
که آلت او رو به نجوم آفتاب یا ماه بوده اگرچه ماه ناقص یا تمام کوفته بلکه کراهت دارد
استقبال جرمین بنفس بدنا اگرچه تمام عورة مستور باشد یا بجانب دیگر باشد مگر با وجود
حایل چون دیوار و درخت و نحو آن بلکه ابر که کراهت مرتفع است و در زن بلکه
مقطوع الالة کراهتی نیست و مکروه است از برای مردان بلند کردن بول در هوا و کذا
مکان صلب که ترشح باو کند و رو به باد خصوص باد شدید و ایستاده بول کردن
مگر آنکه نوره در بدن او باشد و نیز مکروه است تکلم کردن با کسی یا با خود مگر از
جهة حاجت چون خواستن آب یا غیر آن اما ذکر خدا و خواندن دعا و حکایت اذان

وخواندن آیة الکرسی از قرآن بلکه مطلقا و صلوات بر حضرت رسول و ائمه الطاهرین
در وقت استماع یکی از اسامی شریفه ایشان بلکه مطلقا پس همه اینها مستحب است و چنین
مکروه است استنجا نمودن بدست داشتن انگشتری با علم عدل و استنجا بدستی که در او
انگشتری باشد که یکی از اسماء الله در او یا در نگین او نقش شده باشد بلکه چنین است
اسم حضرت رسول یا یکی از ائمه الطاهرین بلکه سایر انبیا و اوصیاء بلکه سایر محترمات
در آن باشد و اگر رسیدن نجاست بآن حرام است و بقصد اهانت کفر است و رسیدن
غسالۀ پاک بآن ضرری ندارد بخلاف غسالۀ نجس چون صورت تعدی فاحش که اظهر
حرمت است بلکه مکروه است تا خود بردن چنین انگشتری نیز مکروه است طول نشستن
در بیت الخلاء که مورث مرض بواسیر یا ناسور یا دوام آن است و هم چنین با خود داشتن
نقرۀ مسکوکه اگر در چیزی بسته نباشد و هم چنین مکروه است خوردن و آشامیدن
در آن مکان بهر قدری که صدق کند و هم چنین مسواک کردن در حال تخلی که موجب
بدبوئی دهان است و بعید نیست که خلال کردن در این حال هم مکروه باشد و
مستحبات و مکروهات دیگر نیز در این باب نوشته شده **باب دوم** از طهارت حدثیه
در وضو است و در آن چند فصل است **فصل اول** در اسباب و موجبات
وضو است و از جهت نقض وضو سابق نواقض و مبطلات هم گویند و میشود که ناقض
وضو سبب موجب وضو نباشد چون جنابت که موجب غسل است نه وضو و موجبات
وضو بول و غائط و ریح است بقیدی که عرفا اسم یکی از اینها بر آن صادق باشد
در صورتیکه از مخرج طبیعی یا از موضع دیگر که معتاد شده باشد بیرون آمدن اینها
از آن بیرون آیند اگرچه مخرج طبیعی بسته نشده باشد و با معتاد نشدن غیر مخرج طبیعی
مثل اینکه اتفاقا بسبب جراحت یا چیز دیگر از موضع دیگر خارج شوند موجب و
ناقض نیستند اگرچه از جهت صدق اسم بول یا غائط نجس باشند و در مخرج طبیعی معتاد

بودن

اسباب وضو

بودن شرط نیست چنانچه اگر معتادا گاهی خارج شدن اینها از محل دیگر شده باشد
پس از آن اتفاقا از محل طبیعی خارج شوند موجب و ناقضند اگرچه این حکم بی شبهه نیست
و شرط معتاد الخروج بودن از غیر طبیعی در صورتی است که مخرج طبیعی بسته نشده باشد
و الا شرط نیست بلکه احوط شرط نبودن اعتیاد است حتی در صورت بسته نشدن طبیعی
در صورتی که از زیر معده بیرون حقیقت بول و غائط و صفت ریح خارج شوند در حکم
بول است بلل مشتبهی که پیش از علم به براءت مجری پیش از استبراء از مجرای بول بیرون آید که
موجب و ناقض و نجس است **چهارم** خواب است که او را عرفا خواب گویند و از خواص و
علامات او غلبه بر چشم و گوش است که آن را بیفشند و با صدق خواب فرقی میان
ایستادن و نشستن و خوابیدن نیست خلافا در بعضی از شقوق آن از عامه است
پنجم هر چیزی که ازاله عقل کند چون دیوانگی و مستی و بیهوشی چه عذر بر
شخص وارد او در باخود او چه بطریق اغما و استعمال باشد یا نه **ششم** خون استحاضه
قلیله است بتفصیلی که ان شاء الله تعالی در محل آن میآید و اجزا از این خون که در حال
نماز میآید نیز نسبت بنماز دیگر البته موجب وضو است باید از برای نماز دیگر وضو
بگیرد و اگرچه در حال اتمام نماز اول یا در بین آن قطع شود لکن ناقض طهارة بودن
آن نسبت بنمازی که در بین آن آمده تا اتمام آن یا حدث معفو عنه باشد یا ناقض بودن
مطلقا یا بالنسبة بهمین نماز تا اتمام یا طهارة باشد محل تامل و اشکال است چنانکه است
ثمره هم در تشخیص این مطلب نیست شاید ثمره کند در مس اسماء الله و قرآن و هم چنین
کلام در مسلوس البول و مسلوس الریح و مبطون و در مسلوس النوم یعنی رسیده
و هم چنین در مزیل عقل شاید تفصیل بعد از این مذکور شود **هفتم** پاره چیزها
بی شبهه ناقض وضو میباشد لکن بعضی از آنها بی شبهه از اسباب وضو نیست چون جنابت

ودر بعضی خلاف است چون خون حیض و نفاس و مس میت که با او وضو هم که با غسلها
اینهاست از جهت همین احداث است که چنانچه موجب غسلند موجب وضو هستند یا از جهت
رفع حدث اصغر نیست که غالبا با اینها پیش یا پس از اینها متحقق میشود پس این احداث
موجب وضو نباشند شاید در این اعمال اشاره بان شود و بعضی از اینها در صورتی
بی شبهه موجب وضوست چون استحاضه کثیره و متوسطه نسبت بنمازهایی که از برای
اینها غسل نیست چون عصر و عشا مثلا اما نسبت بنمازی که با غسل است چون نماز صبح
و ظهر و مغرب در کثیره و نماز صبح در متوسطه پس خلاف است مثل حیض و نفاس بدانکه موجبات
وضو همین است که مذکور شد اما چیزهای دیگر که از یکی از مخرجین خارج شود چون
کرم و حب القرع که کرمهای پهنی است مانند تخم کدو و بهم متصل و مذی و آن آبی است
شبیه بمنی که از مرد و زن بیرون میاید در وقت ملاعبه و تقبیل و اوائل تحریک شهوت
و در زنان بیشتر است و ودی و آن آبی است که بعد از خروج منی میاید و وذی که آن
بعد از بول میاید هیچیک از اینها ناقض و موجب وضو و نجس نیست مگر در صورة اشتباه
ببول یا منی قبل از استبرا که هم ناقض و هم نجس است چنانچه گذشت و بادی که از قبل زنان
خارج شود ناقض نیست مگر با غیبا با انسداد طبیعی و هم چنین خونی که غیر خونهای
مذکوره باشد چون خون بواسیر و جروح و قروح که در باطن بهم رسیده چه در مرد و چه
در زن و خون بکارت و چرک سوزنک دار و غیر ذلک و اگر سنگی یا عصیده باشد و تخم
هندوانه و دانه انار و پوک و جوهری از جواهر و غیر ذلک بدون ضم چیزی از غایط یا
بیرون آید ناقض نیست و سنیها چیزهای چند را ناقض دانسته اند مناسب آنکه ناقض
وضوی خود ایشان باشد چون از اصل صحیح نیست مثل مس ذکر کسی و فرج زن حتی
در حق خود ایشان و لمس مرد بدن زن او بوسیدن ایشان را و قی کردن و خون از دهان
آمدن و قهقهه در خنده و خوردن گوشت شتر و شیر آن و هر گوشتی که آتش بان رسیده

باشد

اسباب وضو

باشد و تراشیدن مو و کندن ناخن و ناخن گرفتن و بیرون آمدن چرک یا خون آن بدن چه یکجا
یا غیر ان و هم چنین اشیا دیگر پس اگر قبل از عروض یکی از نواقض توبه نماید در مورد
قبول توبه مرتد بر طهارت خود باقی است **فصل دوم** در واجبات وضو و سنت وان
چند مطلب است **مطلب اول** واجبست در وضو و غیر ان از عبادات بدنیه چون نماز
و روزه و مالیه چون خمس و زکوة و بخوان و مرکب از هر دو چون حج نیت کردن بمعنی
قاصد شارع و ملتفت بودن عملی را که میکند مثلا با ترکا و در این چند چیز معتبر است
اول قصد قربت نمودن است که این عمل را بجا میاورم از جهت امتثال و فرمان برداری
خداوند عالم چون سزاوار اطاعت و عبادت است یا بجهت حیا و مهابت او یا از باب
شکر گذاری او بر احسانها و نعمتهایش یا آنکه مرا اجر و ثواب دهد یا مرا عذاب و عقاب
در دنیا یا آخرت یا هر دو نفرماید و وجه اخیر در وضو مستحب و بخوان از عبادات مستحبه
نشاید بلی ممکن است در مستحبات که قصد دفع عذاب و عقاب مترتب بر فعل حرام یا ترک
واجب که از او صادر شده نماید یعنی ایشان مستحب از این جهت باشد اگرچه از بجا که حسنات
اثر سیئات را میبرد و جایز است که قصد جمیع امور مذکوره یا چند قسم از انها نماید **دوم**
انکه خالص باشد نیت او از غیر آنچه مذکور شد و آن غیر که منضم میشود بقصد مذکور
دو قسم است یکی آنکه انضمام او باعث بطلان عمل است مطلقا چه آنکه با قصد قربت در
عرض و مقصود باشد یا آنکه این ضمیمه تبع وجود قصد قربت بوده باشد و این مثل ریا است
و هم چنین عجب و خوش آمدن شخص از خود یا عمل خود یا اینکه عمل خود یا خود را عظیم و برتر
دانا بشرط عروض عجب در بین عمل و اگر متاخر از عمل عارض شود ضرری ندارد ثانی
آنکه انضمام او بنحو عرضی و مقصود ذاتی مبطل است نه بنحو تبعیت در وجود مثل قصد تبرید
بدن یا سرد در هوای گرم و بعکس در عکس یا وضو در مکان سرد یا گرم از جهت
و نحو ذلک که اگر قصد قربت و تبرید مثلا هر دو مقصود نظر عامل است عمل باطل و اگر مقصود

اصلی که محرک و داعی بر عمل است همان قصد قربت است و در ضمن این حصول مثوبت را هم
طالب است ضرری ندارد و اگر هر یک مستقل باشند باین معنی که اگر هر کدام تنها بودند
محرک بر عمل بودند حال هر دو را جمع نموده عمل را بجای آورد اظهر آنکه اگر در اینحال این را
بمنزله مقصد احد قرار داده اگر چه هر یک در صورت انفراد کافی و از دیگری بود باز عمل
فاسد است و اگر غیر قربت را تابع کرده ضرری ندارد ولی در تقریر این مطلب آنستکه بگوییم
در صورت تعدد ابدان و تعدد مکان که بملاحظه افراد ابدان و مکان و افراد کلی نماز و وضو و غیره
با افراد ابدان و مکان باید نظر او در اصل عبادت جز قربت نباشد بلی جایز است که در اختیار
این فرد دون فرد دیگر و ترجیح این فرد بر آن فرد قصد غیر قربت نماید چون ترجیح
فردی بر فردی داخل در اصل عبادت نیست چنانچه در هر واجب تخییری یا بالاصل یا بالعقل
یا بواسطه وسعت وقت از جهت امور خارجه اختیار فردی یا وقتی کند ضرری ندارد و نتیجه
مذکور شد در غیر ضمایم راجحه است اما در ضمایمی که خود ضمیمه نیز شرعاً مطلوب است
مثل اظهار عبادات از جهت تعلیم جاهل یا ترغیب غافل و متکاسل در عبادات و حفظ نفس
از وقوع در مهلکه چون چاه و نحو اینها پس ضرری ندارد بلکه ارجح است چون فی الحقیقه
امتثال دو امر کرده و گاهی واجب میشود اگر امر ثانی واجب باشد **سیم** آنکه معین کند
عملی را که بجا میآورد اگر متعدد و متشابه باشند مثلاً اگر کسی بر ذمه او چند روزه
باشد یکی از جهت نذر و یکی کفاره و یکی قضا و الدین و معین نکرده که این کدام روزه است
بلکه همان قصد صوم فردا نماید باطل است و از هیچیک کافی نیست و همچنین در وضو
مستحبه یا واجبه بسبب نذر و عهد و غیر ذلک و گاهی میشود که تعیین بقصد رفع حدث یا کمال
عمل است مثلاً کسیکه میخواهد قرائت یا دعا بخواند یا زیارت کند یکدفعه غرض او بجا آوردن
امور مذکوره است با طهارت که محدث نباشد یکدفعه غرض او بجا آوردن اینها است
بر وجه اتم و اکمل و در صورت اولی باید قصد رفع حدث نماید مجرد وضو از جهت تلاوة

در واجبات

قربة الی الله کافی نیست چون مردد میان وضو رافع حدث و وضوء مکمل عمل است
این در صورتی است که کمال عمل را بدون رفع حدث در وضو حاصل دانیم و الا باز
حاجت بقصد رفع حدث نیست و گاهی میشود که تعیین با انضمام قصد وجوب یا ندب
و صفتیه یا تعلیل میشود مثل نماز صبح و نافله آن پس قصد دو رکعت نماز صبح کافی
نیست لکن تصویر اینمعنی در وضو بر مذهب مختار که با وجوب وضو از جهت غایات
دیگر استحباب آن متصور نیست ممکن نیست چون غایت بهر وضوئی که رافع حدث باشد
حاصل است و هر وقت که واجبی واجب بلی استحباب وضو با وجوب قسم خاصی از آن بسبب
نذر و نحو آن چون نذر وضو گرفتن با بدن و قرائت جمع میشود و چون جمع وجوب و
استحباب در یک فرد خاص ممکن نیست پس در وضوی نذری تعیین وجوب و در استحبابی
تعیین استحباب نماید **چهارم** آنکه [illegible] بر نیت از ابتدا مقارن عمل منوی بجا آورد
و این حکم با اختیار اخطار ببال در نیت واضح است لکن با کفایت داعی چنانچه اظهر و اشهر است
تصویرش آنکه انسان افعال وضو و نماز و امثال صوم و نحو آن را لغو و عبث یا بلا غرض
و محرکی دیگر بجا نیاورد که در اینجا اصل نیت موجود است و اگر داعی و محرک بر ایشان عمل از برای
خدا داشته لکن حال برخاستن و شروع در عمل کردن بکلی غافل از داعی مذکور شده
پس التفات بداعی هر چند بطریق اجمال باشد لازم بقاء داعی است و چون اخطار بالبال
از داعی منفک نیست و جمعی از معتبرین دانسته اند البته احتیاط در او است و اما ذکر نیت
لفظاً پس اگر ملازم اخطار یا داعی باشد ضرری ندارد بلکه استحباب آن در احرام و اعتکاف
وارد است اگر چه در نماز و غیره خلاف است و اگر مستلزم داعی نیست کافی نیست **پنجم**
آنکه این نیت را باقی و برقرار گذارد تا انتهاء عمل یعنی قصد خلاف آن نکند مثلاً در شستن
دست قصد خصوص ازاله چرک و غبار نکند و همچنین قصد ریاء یا ضم قصد ریاء نکند
و الا باطل است اگر همین قصد خلاف عمل را اتمام کند با عدم بقاء موالات از محل قصد

خلاف اما با بقاء موالات میتواند که تا نیا عود بر نیت لا بهم سابقه نوده از محل
قصد خلاف تجدید نیت عمل نماید صحیح است و در این مقام چند مسئله مذکور میشود
مسئله اولی اینکه آنچه مذکور شد در نیت وضو هم چنین غسل چه غسل جنابت
وچه غیر آن کافی است واحتیاج باضافه قصد رفع حدث یا استباحه نماز و بخواندن
نیست مگر در مقام تعیین و تمیز و هم چنین اضافه قصد وجوب در واجب و استحباب در مستحب
نیز بجهة وصفیت مثل اینکه وضوی واجب یا مستحب میکیرم نیز بجهة تعلیلیه و غایت مثل وضو
میکیرم از جهة وجوب یا استحباب آن لکن همه اینها احوط است بلی یا اشتباها حال از جهة
شک در دخول وقت اکتفا بقربة مطلقه اولی است چنانچه قصد قربة مطلقه در وضو
وغسل وسایر عبادات کافی است ومراد بقربة مطلقه اینکه در نظر او در کمال امتثال امر
الهی که الان در وضو یا غسل بجهة نماز یمین تعلق کرفته [illegible] در مقام تردید و منقد
بودن امر یعنی میداند دو امر دارد یکی وجوبی یکی مستحبی قصد قربة مطلقه نماید مردد
میانه امر وجوبی واستحبابی پس باطل است بلی در این حال اکر معین کند امر وجوبی یا استحبابی
را از جهة امتثال بآن قصد قربت کافیست **مسئله ثانیه** بعد از آنکه در هر عبادتی
قصد قربت را کافی دانستیم اکر اضافه کند بر او قصد وجوب را در مستحب پس اظهر صحت	بعکس
عبادت است مادام که تقیید قربت مطلقه بآن قصد خلاف ننماید مثل اینکه قصد [illegible]
بطریق غایت باو کرده بکوید وضو میکیرم از جهة وجوب آن بلکه اکر بطریق وصفیت هم یاد
کرده بکوید وضوی واجب میکیرم قربة الی الله چون مقصود از قربت همان امتثال امر است
که بالفعل تعلق بوضو و مکلف دارد و قصد امر زائد لغو است بلی اکر این امر را مقید بوجوب
کند یا استحباب او یا عکس چنانچه در قربت نظرش باین باشد که امتثال خصوص امر
وجوبی میکنم در اینصورت حکم بصحت نمیتوان کرد زیرا که چنین امری نیست امر موجود امر
استحبابی است و در عکس عکس است **مسئله ثالثه** لازم حکم در مسئله ثانیه

اینکه

[illegible]

اینکه اکر کسی وضوی تجدیدی بجا آورد پس از آن معلومش شود که وضوی اولیش ظاهرا
باطل شده باهمین وضو میتواند نماز کند اکرچه در تجدید قصد استحباب کند
مادام که تقیید امر نکند اما اکر بقصد قربت مطلقه وضوی تجدیدی بکیرد پس معلوم شود
که محدث بوده بی شبهه وضوی ثانی تجدیدی کافی است و در اخبار تجدید نیز اشاره
باین شده **مسئله رابعه** بعد از آنکه دانستی که قصد وجوب و استحباب و قصد
رفع حدث یا استباحه دخلی در صحت وضو و غسل ندارد میکوییم که در محلی که
ممکن است رفع حدث بوضو وضوی این شخص رافع حدث است حتی وضوی زن
برای خواب یا جماع با زن حامله زیرا که مقصود حصول خواب و جماع است از مطهر
پس قبل از خواب و جماع میتواند باین وضو نماز کند پس بطریق اولی بهر وضو
مستحبی اداء واجب میتوان نمود و در هر محلی که رفع حدث نمیشود چون وضوی
جنب و حایض از جهة اکل و بخواب پس ثمره آن محض الکمالیة عمل مترتب بر وضو است
و میشود که ثمره وضو اباحه عمل باشد مثل تیمم چون وضوی مستحاضه و مستدام
الحدث چه مسلوس وچه مبطون بلکه میتوان این وضو را نیز رافع حدث دانست لکن
احداث متجدده مستمره تا فراغ از نماز را ناقض ندانیم وشاید همین اظهر باشد پس
جایز است که قصد رفع حدث کند لکن احوط ترک است **مسئله خامسه**
هر زمان که واجب شود وضو بجهة غایتی از غایات دیکر امر استحبابی لنفسه یا از جهة
غایات دیکر امر استحبابی مستحبه باقی نمیماند زیرا که در هر وضوی رافع حدث است
بهر رافع حدث نماز و بخواندن توان نمود پس هر وضوی مقدمه واجب هر مقدمه
واجبی واجب پس قصد استحباب نباید کرد چنانچه فاضل قمی اعلی الله مقامه در غنائم
العلوم همین را اسناد بظاهر مشهور داده پس اکر قصد سنت را بند امر قرار دهد
وضویش باطل است ومتفرع است بر این اینکه اکر در بین وضو یا غسل وقت واجب

داخل

داخل شود وضو و غسل باطل است زیرا که بعد از عدم امکان اجتماع امر وجوب
بلکه معلوم میشود که امر اول نبوده بجهة کثیر نبودن و استحباب اگر چه احدهما للنفس و
دیگری للغیر باشد امر اول ساقط است برسیدن امر وجوبی بلکه معلوم میشود که
از اول نبوده بجهة کثیر بودن وقت و از مامور به که تمام افعال وضو و غسل است و امر
ثانی هم متعلق او تمام افعال وضو و غسل است نه بعض آن پس عمل موافق هیچ امری
نشده باطل است و چون نیت در هر عبادتی جاریست و ما نخواستیم در هر جا مکرر
ذکر کنیم لهذا تفصیل آن را در این مقام بیشتر نمودیم **مطلب دویم** یکی از واجبات
وضو شستن روی است و حد آن در طول از محل رستنگاه موی سر است تا آخر زنخ
و در عرض آنقدر که انگشت بزرگ و انگشت میانه فرو گیرد و از باب مقدمه علم
ببرائت و امتثال از هر جانب قدری اضافه کنند و در روی و دست مدار بر متعارف
غالب خلق است مثل کسیکه پیش سرش موی ندارد نباید از فرق سر آب بریزد بلکه
از محلی از سر که متعارف خلق میشویند بشوید و کسیکه دست او بزرگ و روی او
کوچک است نباید که قدری از گردن را بشوید و در عکس اکتفا بشستن بعض روی
کند و هر قدر از عذار که مابین گوش و دنبالهٔ ابرو و چشم است یا از عارض که در زیر
اوست تا زنخ در حد مذکور داخل است باید بشسته مقدار خارج از آن اما نزعتان
که در دو طرف پیشانی است بسمت فرق و در غالب موی ندارد پس خارج از حد
رو است و در صدغ مرجع شستن عرفا است اگر چه باب کمی باشد لکن با جریان اگر
چه باعانت دست و نحو آن باشد و بدون جریان شستن صادق نیست و کافی نیست
و اول کردن رو و سایر اعضاء وضو و ادراب ایستاده بنحو ترتیب که ابتداء از اعلی باسفل
نماید چنانچه مذکور میشود و مجرد تر نمودن که در عرف روغن مالی گویند کافی
نیست بلی در صورت کمی آب احوط جمع میان این و تیمم است و اگر یافت نشود الا برو

دیج

دیج پس اگر تنها مالیدن آن بر مواضع وضو یا غسل اقل مراتب جریان حاصل نشود متعین است تیمم
و واجب است شستن ظاهر موئی که در حد رو است بشرط آنکه محل رستن آن خارج از
حد رو نباشد چون موی ابرو و مژگان و شارب و ریش چه انبوه باشد و چه تنک اما از زیر آن
مو پس شستن آن در موی تنک هر قدری از حد مذکور که دیده میشود لازم است حتی
ته موهائیکه بر این محل است بخلاف زیر موی انبوه و نه آن که هر چه مستور است موی
شستن آن لازم نیست چنانچه مقدار از موئیکه در غیر حد رو روئیده یا بسبب بلند
شدن از حد رو بیرون رفته پس شستن آن لازم نیست و موئیکه در دست و سایر
شستن آن و زیر آن و زیر آن مطلقا لازم است باید آنکه واجبست در شستن رو و دو دست
که ابتدا کنند دان را علی من باب المقدمه قدری از بالا آب بریزد و عکس کردن و ابتداء
از وسط جایز نیست بلکه بعد از ابتداء با علی بسمت عرض شستن محل اشکال است
لازم نیست که هر جزئی از اعلی را قبل از مطلق اسفل یا اسفل آن جزء بشوید بلکه قدر
واجب همان است که آب را از بالای رو بریزد و بشوید بجانب پایین بنحویکه اهل عرف بگویند
از بالا به پایین میشوید اگر چه در شستن جوانب چشم و زیر مو و نزد آن بعرض یا نحو دیگر
بشوید و واجب نیست شستن داخل چشم و دماغ و دهن همان اطراف آنها را که ظاهر است
بشوید کافیست و اگر زوائدی در روی باشد چون دو بینی یا خال و ثالول باید همه را
بشوید و اگر دو روی متعدد یا دو سر داشته باشد پس با اشتباه اصلی با زائد همه را بشوید
و با معلومیت و تمیز اصلی از زائد **مطلب سیم** از واجبات وضو شستن دو دست
از مرفق تا سر انگشتان و از جهة عرض همه دست را بشوید بنحوی که در شستن رو مذکور
شد حتی در ابتدا با علی و کفایت کردن صدق عرفی که از بالا شسته و شستن خود
مرفق لازم است اصالة نه مقدمه پس از باب مقدمه قدری بالاتر بشوید و کسیکه دست
او افتاده یا بریده شده یا خلقت نداشته هر چه که از مرفق بپایین باقی مانده بشوید

حتی محل بریده وافتاده واگر از مرفق بریده یا افتاده غسل این عضو ساقط است بلی
در تفسیر مرفق خلاف است اظهر و احوط انکه مجمع استخوان بازو و زراع است چنانچه سر
هر دو استخوان از مرفق است پس در نداشتن مرفق باید سر استخوان بالا را هم نداشته باشد
واگر از بند جدا شده که سر استخوان بالا باقی است انرا باید شست وثالول و گوشت زائد
یا انگشت زائد بلکه دست زائد که در محل وجوب غسل روئیده باید شسته شود و
اگر در فوق مرفق بر امده شستن ان لازم نیست بلی در اینحال اگر دست اصلی و زائد شبیه
باشد یا تجویز کنیم که هر دو اصلی باشند چون دلیلی بر منع از ان نیست شستن هر دو لازم
ولازم است ازاله هر مانعی در روی یا دست تا اب بزیران برسد چون [illegible] چشم و چرک
ته ناخن و زیران بمقداری که از ظاهر بشره را گرفته باشد واگر در چیزی شک شود
که مانع از وصول اب بظاهر بشره است یا نه ازاله ان نیز لازم است بلی اگر شک شود
که ایا در محل شستن مانعی یا چیز مشکوک المانعیه میباشد یا نه ضرری ندارد اگر
چه مظنه بوجود ان باشد مگر انکه در سابق علم بوجود ان داشته باشد مانع و امر مشکوک
داشته حال شک دارد که باقی است یا نه لازم است ملاحظه و تحصیل علم به نبودن ان
بهم رساند ولیکن سفیدی که بعد از استعمال گچ یا نوره یا امثال در اطراف ناخنها بماند
مادام که جسم باد نداشته باشد مانع وصول اب نیست و همچنین رنگ حنا و نیل
وبقم و نحو ان مانع نیست بلی اگر اب را چنان متغیر کند که مضاف شود شستن بچنین
اب کافی نیست و مانعی که گفتیم ان است که مانع از رسیدن اب باشد ببدن اما اگر
چنین نیست لکن مانع از گرفتن قرار اب است چون چربی دست مثلا که اب از ان
دور میشود پس ضرر ندارد چه در وضو چه در غسل بدانکه در شستن دست چپ
مدافعه زیاد نکنند که این احتیاط منجر بخلاف احتیاط دیگر میشود چون لازم است که
مسح به بقیه اب وضو در دو دست که بعد از فراغ شستن ان دستها بطریق متعارف

میماند

میماند باشد تنها باید به یکر اگر چه از مواضع وضو اخذ شود و در این احتیاط شبهه اخذ
اب جدید جدا است و از اینجا معلوم شد که اگر شستن رو و دستها یا خصوص دستها را
بطریق ارتماس در اب جاری یا کر یا کمتر از ان بجا اورد بعض حرکت در زیر اب
که جایز میدانیم باید خصوص کف دو دست با همان نیتی که با و مسح سر و پا میکند بعد
حال خروج از اب قاصد شستن ان باشد والا مسح باب غیر وضو میشود مطلب چهارم
از واجبات وضو مسح پیش سر است بمقداری که عرفا صدق کند که مقداری از پیش سر
مسح کرد اگر چه بمقدار یک انگشت یا کمتر باشد و احوط انکه کمتر از یک انگشت نباشد
و احوط از ان اعتبار سه انگشت است چنانچه مستحب است و اظهر اعتبار این مقدار
در طول سر است یعنی از فرق سر به پیشانی نه در عرض سر انگشت متصل بهم یا فرج
میان هر دو و زن نیست و کافی است مسح بر ظاهر موی پیش سر که از همین موضع روییده
واز حد مسح خارج نشده و با خروج ان از حد بستنگاه مو مسح بر مقدار خارج جایز
نیست اگر چه از بیخ برگردانیده در محل مسح گذارد بلی جایز است مسح بر ان مو که
کران بالا بپایین مسح کند یا بعکس و در مسح بجانب عرض تامل است بلکه احوط افضل
بر اول است واگر مانع از مسح بر بشره پیش سر یا بر موی ان باشد باید ازاله نمود حتی
در صورت شک در مانعیت چیزی که موجود است بخلاف شک در اصل وجود مانع که
لازم نیست فحص مگر انکه وجود مانع پیش از این معلوم بوده باشد که در این صورت
تحصیل علم بزوال ان لازم است و باید مسح بباطن دست و انگشتان باشد نه ظاهر انها
مگر با تعذر مسح بباطن که در اینصورت بظاهر انها مسح میکند و با تعذر مسح بدست
مطلقا به ذراع و ساعد مسح میکند و ظاهر جواز بکف [illegible] چه [illegible] اگر چه [illegible]
واحوط است ولازم است که مسح ببقیه اب وضو کند که در دست مانده باشد اگر چه [illegible]
نباشد که غالب بود رطوبت محل مسح یا نباشد یا کمتر و نه مساوی که کافی نیست پس رطوبت

مسح

ممسوح را بچیزی اخذ کند تا رطوبت دست غالب باشد و اگر در دست رطوبتی
نمانده باشد بجهت کمی آب وضو یا حرارت هوا یا و بدن یا درد مواضع دیگر چون
موی ریش و ابرو و بخوان از محل وضو آبی باشد از آن مواضع اخذ کرده مسح کند و اگر
نمانده وضوء را اعاده کند و اگر بجهت شدت حرارت هوا یا و بدن یا درد نتوان در
با مواضع دیگر ابی یا رطوبتی نگاه داشت اگرچه مکرر وضو بگیرد در اینصورت
اخذ میکند از جهت مسح آب جدید بگذارد از هر جا که باشد حتی از ظرف دیگر و احتیاط
شدید در این صورت جمع این وضو با تیمم است چنانچه احتیاط شدید در تخفیف
آب مسح است بنحوی که شستن صادق نباید و باصدق شستن عرفا اگرچه برقصد
متوضی بالفعل باید اول وضو در حال نیت خصوص مسح باشد اکتفا بچنین مسحی محل
اشکال است هرچند که اکتفا بانها بعید نیست خصوص در صورتیکه از جهت کمی آب
در نظر غالب اهل عرف شستن صادق نباید اگرچه بنظر دقیق صادق باشد اظهر
در این صورت صحت مسح و وضو است **مطلب چهارم** از واجبات وضو مسح بشره
پشت پاها است از سر انگشتان تا کعب که عبارت از برامدگی در پشت پا بنا بر مشهور
و احوط آنکه مسح کند تا گودی که بعد از آن و متصل است باخر ساق و جایز است که ابتدا
از کعب نموده منتهی بسر انگشتان کند و باید از جهت طول خط مسحی متصل باشد و از جهت
عرض مسمی آن کافیست و جایز است که هر دو پا را بیک دست چه دست راست چه
دست چپ مسح کند بلکه مسح پای راست بدست چپ و پای چپ بدست راست عیبی
ندارد لکن احتیاط شدید در مسح پای راست بدست راست و پای چپ بدست چپ است
چنانچه احتیاط در تقدیم پای راست است بر پای چپ اگرچه جایز است جمع هر دو
پا در مسح کردن و اگر بعضی از محل پا یا از هر دو پا را انداخته باشد اکتفا میکند بمسح
باقی چنانچه اگر هیچ پا ندارد مسح آن ساقط است و با تعدد پا و اشتباه اصلی بزائد پاها احوط

بودن

بودن همه چنانچه تجویز آن در دست گذشت همه را مسح کند بدانکه سایر مسائل مسح
از بودن آن بیا الحوس ست و اخذ نکردن آب جدید مگر در حال الضرورة و غیر آن
چنان است که در مسح رو گذشت باقی ماند کلام در مسح و غسل در مقام تقیه از
مخالفین پس میگوئیم که اصل احکامی که از برای حال تقیه رسیده حکم خداوند متعال
در خصوص اینحال چه در وضو و چه در نماز چنانچه فرموده اند که تقیه دین من و دین
پدران من است پس نباید وحشت کرد و عمل تقیه را داخل اعمال ندانست بگمان
شود که باین سبب ترک قصد قربت شده عمل بکلی باطل میشود بدانکه در حال تقیه
لازم است که موافق طریقه مخالفین عمل کنیم اگرچه آنها آن قسم را مستحب دانند
لکن اگر با ترک کردن ما آن مستحب را خوف ضرری از ایشان بر جان ما یا عرض ما یا مال ما
باشد بر ما واجب است که ترک آن نکنیم پس دستها را بجهت مرفق باید شست و پاها را در
عوض مسح باید بشوئیم بلکه در جائیکه ایشان بر چکمه مسح میکنند ما نیز باید بر چکمه
مسح کنیم لکن با ملاحظه شرایط مذکوره مسح پا از خشک بودن محل و تر بودن دست
باب وضو و بخوان بلکه احوط و اظهر تقدیم شستن پا است بر مسح آن اگر تقیه باحدهما
بعمل آید حتی آنکه با معکوس شستن دست و شستن پا اگر بشود فتهی شست که موافق
با طریقه ما باشد و آنها بر نخورند چنان کنند از اینجا معلوم شد که تقیه تا لازم نشود
جایز نمیشود پس با تمکن از بجای آوردن اعمال را موافق طریقه ما اگرچه بسبب دور
شدن یا پنهان شدن از ایشان باشد نباید موافق تقیه عمل کرد و اگر کرد احوط در
اظهر بطلان عمل است چنانچه با چاره نداشتن اگر بر خلاف تقیه موافق طریقه شیعه
وضو یا نماز کند در صحت آن اشکال است بلکه اظهر بطلان آن است بدانکه چنانچه ضرر
در مسح بر چکمه و بخوان در حال تقیه رخصت است در آن در حال الضرورة چون خوف
از دشمنی بر جان یا مال یا عرض چون در حال فرار از دشمن و دزد در صورتیکه بجو

زاد یا از جهت ضرر سرما یا خوف درک نکردن تمام نماز را در وقت اداء آن و بعد از
زوال آن عذر و عدم لازم نیست اعاده نمازی که خود نماز یا وضوء آن بر نحو تقیه یا عذر
واقع شده حتی در وقت و اما اعاده وضوء قبل از نماز یا از جهت نماز دیگر پس اظهر
عدم لزوم اعاده آن است اگرچه احوط است بلکه احوط در مسح بر حایل بجهت ضرورت ضم تیمم است
با وضوء **مطلب ششم** از واجبات و شرایط وضوء ترتیب است باین نحو که دست
راست را بعد از روی و قبل از دست چپ بشوید تمام هر یک را قبل از شروع در دیگری
بشوید پس از اینها مسح سر کند قبل از مسح قدمین و ترتیبی در قدمین نیست اگرچه
احوط است و با اخلال ترتیب اگر از اول امر باین قسم نیت کرده وضوءش باطل است
باید همه را اعاده کند و همچنین است اگر سایر اعضا یا یکی از آنها را پیش از روشستن
بنحو یکه نیت وضوء نمودن شستن رو نشده باشد بنا بر اینکه نیت را اخطار دانیم
یا غفلت از داعی شده باشد در حال شستن رو که در اینصورت باید اعاده وضوء میکند
و اگر داعی در حال شستن رو باقی است اعاده شستن رو نمیکند بلکه همانچه را که باید
متاخر بشوید و مقدم داشته همان را اعاده کند بشرط بهم نخوردن شرط موالات
و همچنین است اگر خلاف ترتیب در غیر رو شده باشد چون تقدیم دست راست بر
چپ بر دست راست یا تقدیم مسح سر بر هر یک از اینها یا تقدیم مسح پاها بر هر یک
از اینها که با بقاء موالات همان متاخر را که مقدم داشته اعاده میکند و با عدم بقاء
موالاة اعاده اصل وضوء باید کرد و اگر باهم بشوید دست راست و رو را یا دو دست را
یا دست چپ و مسح سر را باهم اعاده کند پس رو را اول شستن رو را احراز کرده و در ثانی
دست راست و در ثالث دست چپ را بلکه اگر پنج بار همه اعضاء وضوء از غسل و مسح
همه را بطوریکه تماس باید در زیر آب و آن باید در مقام سقوط مباشره باهم بجا آورد در یک
وضوء صحیح بجا آورده بشرط بقاء موالاة و عدم قصد تشریع و جایز است که هر یک

از شستنهای

از شستنهای باعلی را بجزاء هر عضوی بطریقی حرکت دادن در آب نه بمحض نیت بلکه
در کف دست یا مقداری از آنها و اگر با آن مسح میکند قصد نماید شسته شدن
آنها را در حال خروج از آب نه در حال دخول در آب یا حرکت در زیر آب که اگر چنین
کند مسح بغیر آب وضوء میشود صحیح نیست و اگر ترک کند غسل عضوی یا جزئی از آنرا
عمدا یا سهوا و شروع در عضو بعد از آن نماید رجوع میکند بهمان ترک شده و بجا
میآورد در ما بعد آنرا با بقاء موالات و عدم قصد تشریع از اول نیت **مطلب هفتم**
از واجبات و شرایط وضوء موالات است و در مراد بآن بحسب شرع اختلاف شده
اظهر و اقوی آنستکه در حال شروع در عضو متاخر باید تمام اعضاء سابق بر آن
خشک نشده باشد بلکه در جزئی از اجزاء یکی از اعضاء متقدمه هر چه عضو متصل
بعضو باقی چه متقدم بر آن تری وضوء باقی باشد هر چند در جزئی باشد که
از باب مقدمه سر یا بنحو تبع یا استحبابا شسته شده چون موی پیش که از حد رو خارج
و این در صورتیست که در اعتدال گرمی هوا باشد و تند باد نیست بفصل و زمان نبود
خارج از غالب احوال هوا و باد نباشد و همچنین حرارت بدن بسیار زیاد نباشد
و اگر چنین است موالات باینمعنی نه واجب و نه شرط صحت است پس بنحو متعارف
شوید اگرچه جمیع اجزاء اعضاء سابقه بخشکد احوط آنکه در اینصورت نماید مبادرت
و مداقه در شستن نکند پی در پی بشوید بدون فاصله میان اعضا بلکه اجزاء
و احوط از این اعاده است با امکان احراز موالات بنحوی که مذکور شد و اگر
بجهت باد یا در ریختن آب یا برودت مزاج و هوا و نحو آن یا همه اینها تری وضوء در یکی از
اعضاء سابقه نماند با طول دادن وضوء یا فاصله زیاد بنحوی که در اعتدال هوا و مزاج
مقدار آب البته تری باقی نمیماند در این صورت اگر اهل عرف متابعت بطریق
حقیقت نه اعراف بگویند که این وضوء نیست یا وضوء نمیکند وضوءش باطل است و الا اقوی

صحیح است اگرچه اعاده احوط است و دست برداشتن از اتمام وضو عمدا بجهت شغلی یا غیر ان
بالنسیانا یا باعتقاد تمام شدن ان یا ماندن تری وضو در عضو سابق باعث
بطلان وضو نیست بلکه عود نموده بقیه را اتمام میکند و احوط در اعتبار موالات انکه
غسل و مسح اعضا و اجزاء وضو را متصل بهم بجا اورد و این قصدا مستحب است و گاهی
واجب میشود بجهة ضیق وقت یا خوف دشمن یا ماندن از قافله باید کردن و بخوان
لکن اگر عضو سابق از جانب این واجب کند حکم ببطلان نمیکنیم اظهر صحت و اقوی اعاده است | واحوط
مطلب ششم از واجبات و شرایط وضو مباشر بودن وضو گیرنده است تمام اعمال
وضو را که خود او بنفسه بجا بیاورد در صورتیکه بتواند و اگر نتواند چه جمیع ازا
یا بعض انرا شخص دیگر را نایب قرار میدهد و خود نیت میکند لکن عمل نایب وقت
رسانیدن اب بمواضع شستن کردن مواضع مسح است پس با تمکن باید خود علم بتحقق غسل شستن | شستن و مسح
و مسح بهم رساند با عدم تمکن از جهة کوری و بخوان اکتفا باخبار نایب میکند با عدالت
و وضو هرکسی را که میتواند بجا اورد باید خود بعمل اورد لکن باید دانست که زدن غیر اب
در دست مکلف که خود مکلف بشوید در حال اختیار هم ضرری ندارد بلکه ریختن اب بر اعضا هم
مضر نیست در صورتیکه خود مکلف از مرفق اب را از محل بمحل دیگر جاری کند اما کراهت
شدیده دارد و اگر نایب گرفتن متوقف شود بر بذل مالی یا اجاره کردن نایب یا غیر ان واجب
بذل اجمال نقد بلکه اجحاف و ضرری که زاید بر تحمل او نیست وارد نیاید چنانچه در خریدن
اب از برای طهارت لازم است که بهمین قدر بذل نماید باید دانست که در مواردیکه شستن
یا مسح موکول بنظر خود متوضی است شرط نیست که نایب عادل بلکه عاقل یا بالغ باشد همینکه
عرفا میگویند خود متوضی میشوید کافی است اگرچه طفل غیر ممیز بلکه حیوان معلم اب را بر
اعضا بریزد و هم چنین است مسح لکن باید بدست خود متوضی باشد نه بدست نایب و اگر خود
نتواند مسح کند باید تیمم کند و بدانکه مسئله لزوم مباشرت با امکان و جواز تولیت

باعدم

باعدم ان اختصاص بوضو ندارد در غسل هم چنین است پس حاجت بتکرار این در باب غسل نیست
فصل سیم بدانکه یکی از اقسام وضو وضوی صاحب جبیره است و اصل جبیره چوبی
است که بر مواضع شکسته یا در رفته می بندند لکن مراد در اینجا کهنه است که بر ان بلکه
بر هر زخمی و جراحتی میگذارند و بحکم اوست ضماد و بخوان که بر بدن زخمی یا درد دار
میمالند پس اگر چنین شخص را ممکن است که اب را بر اصل بشره یا اقل مراتب شستن رساند
اگرچه بجاری کردن اب در زیر ان یا بفرو بردن موضع جبیره در میان اب باشد باید چنین کند
و این از وضوی مختار است نه مضطر و اگر ممکن او نیست بجهة نرسیدن اب ببشره یا علم
امکان باز کردن یا ضرر رسانیدن اب ببشره و عدم امکان باز کردن یا ضرر رسیدن
اب یا نجس بودن موضع بنحویکه نتواند تطهیر کند باید تمام ظاهر کهنه و بخوان را مسح کند
نه فقط بلکه اقل مراتب شستن ظاهر ان صدق کند و در فت زیاد بجدیکه اب بجمیع خلل و
فرج ان برسد لازم نیست و اگر از جهة کمی اب و بخوان اقل مراتب شستن ممکن نباشد چه
مسح بر جبیره کند در صورت وجود ان و چه مسح بر اصل بشره مکشوفه یا مجروح در
اکتفا بچنین مسحی اشکال است البته در اینجا احتیاط جمع کند میان چنین وضو و تیمم و
در حال وضوی جبیره نباشد مسح بر بشره نماید مگر انکه همان قدر از اب مضر نباشد
یا انکه نتواند بر جراحت مسح کند یا انکه محل نجس باشد که نتوان تطهیر نمود پس
یا کهنه بر ان محل گذارده بر ان مسح کند و هم چنین اگر جبیره نجس باشد کهنه طاهر بر ان
گذارده مسح بر ان کند و اگر اینهم ممکن نباشد اطراف و جوانب شکسته و جراحت را شستن یا
و شستن یا مسح کردن ان محل ساقط است و نباید ترک تیمم کرد و اگر در جمیع اعضاء
وضو جبیره باشد وضوی جبیره گرفته تیمم هم بکند اگر جبیره در موضع مسح است بهمان
و همان قسم که بر بشره مسح میکرد مسح بر جبیره میکند احاطه تمام محل لازم نیست و اگر
جبیره در باطن دست است بظاهر ان مسح کند مگر انکه در ظاهر هم جبیره باشد که بر طریق

بر روی کهنه دست است اگرچه مسح میکند باید که بر کهنه غالب باشد چنانچه
در نجوید هم شرط بود و باید که نه و تخته جبیره مغصوب نباشد و اگر طلا یا از حریر باشد
در حق مردان ضرری ندارد اگرچه احوط ترک است بعد از آنکه دانستی وضوی جبیره وضوی
اضطراری است پس اگر زوال عذر و حاجت شود در بین وضو احوط اگر نگوئیم اقوی
اعاده شستن موضعی است که مسح بر آن یا بر کهنه موضع بر آن نموده با بقاء شرط
موالات وضو را بنحو اختیار تمام میکند با فوت موالات تمام را اعاده میکند
و اگر بعد از اتمام وضو عذر زایل شود اقوی صحت وضوست میتواند بهمین وضو
نماز کند لیکن احوط اعاده آن است نیز چون جماعتی از علما اعاده را لازم دانسته اند
فصل چهارم در شرایط متعلقه بوضوست شرط اول آنکه مکان وضو گیرنده
و هر چیزی که بر آن قرار دارد از فرش و نحو آن حتی کفش و جوراب بلکه لباسی که پوشیده
و بحرکت افعال وضوئی از شستن و مسح کردن متحرک میشود باید عینا و منفعة جایز
الاستعمال باشد یا اهل وضو گیرنده باشد یا ماذون باشد از مالک شرعی آن
و هر که داد آن حق هست پس ملکی که در اجاره غیر است بی اذن مستاجر تصرف در
آن مباح نیست و همچنین ملکی که در رهن غیر است اما تعلق حق حیاز و شفعه
و نحو آن ظاهر آنست که مانع مالک و کسیکه از قبل مالک ماذون است نباشد
و اذن از مالک عین و منفعت و صاحب حق هر چند قسم است یکی صریح یا موافق
ظاهر بلفظ یکی اذن نحوی که بگوید بخانه من بیا و مهمان باش و نحو آن که باو لوئیه
قطعیه اذن در وضو و نماز مفهوم میشود و یکی شاهد حال که نظر بصداقت و دوستی که در
میان دارند یقین برضا حاصل است و صریح و نحوی میشود که مفید کاشف اینها
فعل باشد یا کتابت چون نه در بیشتر از صنایف میشود که یقین حاصل شود برضا از غیر اینها
مذکوره همان معتبر است از هر چه حاصل شود و در اکتفا بظن در این موارد اشکال است
مگر آنکه سیره مسلمین را اکتفا بان باشد در موارد چون اراضی بلوکه و وسیعه صحراها و نحو آن با آنکه

از کسا

از کسانی باشد که خداوند متعال اذن در خوردن چیز موجود در خانه ایشان داده
پس در وضو و نماز در خانه اینها بطریق اولی اذن خداوندیکه میباشد مجملا امر مظنه
که شاهد حال و دلیل اعتبار او باشد متبع است نه مطلقا و همچنین شرط است مباح
بودن مکانیکه آب وضو در حال شستن در آن میریزد چه زمین و چه ظرف و باید در ظرف طلا
و نقره نباشد نیز و اگر ظرفیکه آب از آن برمیدارد مغصوب یا از طلا و نقره باشد پس در
صورتی که مکلف میتواند از ظرف مباح یا از مکان دیگر چون نهر و حوض وضو بگیرد
با انحصار عمدا یا از باب جهل بحکم تکلیفی یا وضعی از ظرف غصبی یا طلا و نقره وضو بگیرد
وضویش صحیح است و در صورتیکه متمکن از ظرف یا مکان دیگر نیست وضوی او از ظرف طلا
و نقره باطل است اگرچه وجه صحت را اینجا نیز بعید نیست بلکه اگر باشد ظرف بقدر یک کف
آب بگیرد یا دستها که بعد از فرو بردن یک کف آب بلند میتواند وضوی صحیح بگیرد و باین قسم
که از ظرف مغصوب یا طلا بقدر یک کف یا بیشتر آب در آن ظرف یا دستها ریزد
بعد هر یک از کفها خود را نیز پر آب کند و باین سر کف که مکان همه مباح است
وضوی بگیرد وضویش صحیح است اینها همه در وقتی است که اصل آب مباح باشد و اما
مطلقا باطل است چه منحصر و چه غیر منحصر بلی با جهل بغصبیت آب یا ظرف یا طلا
بودن آن یا فراموش کردن آن وضو صحیح است مطلقا چنانچه صحیح است وضوی شخص
عبادات کسیکه محبوس است در مکان مغصوب بجهت آنکه بنحوی عمل را اینجا آورد که باعث
تصرف زائد بر بودن او در آن مکان نشود و اگر مکان مباح یا ظرف مباح مشتبه شود
بمثل خود مغصوب یا طلا و نقره پس با اشتباه در محصور اجتناب از همه نموده عمل را در غیر
اینها بجا بیاورد و با اشتباه در غیر محصور اجتناب لازم نیست اگرچه اولی است با تمکن از
مباح معلوم شرط ثانی آنکه آب وضو مطلق باشد مضاف و مشتبه بمضاف نباشد و مباح
باشد مغصوب و مشتبه بان نباشد تفصیل مطلق و مضاف در اقسام و مباح در

ومغصوب در اینجا مذکور شد لکن باید دانست که اطلاق آب و پاکی آن از مقدمات
لازمه است پس در صورت نداشتن آب تحصیل آن هر چند بخرید آب یا آب کردن یخ و برف
و تمام کردن نقص آن بو بخشیدن قدری از مضاف در آن که همه را مطلق گویند لازم است
اگر خلاف کند در وسعت وقت تیمم کافی نیست و در تنگی وقت کافیست و همچنین
تحصیل غیر مباح از مغصوب و مطلق از مضاف بنابر اینکه وضو بمضاف و احرام
ذاتی دانیم لازم است و الا چنانچه اظهر است لازم نیست بلکه جایز است که هر یک از دو
پیاسه آب که مطلق آنها مشتبه بمضاف شد وضوئی بگیرد تا یقین کند که
یکی از وضوها او با آب مطلق شده پس تمیز غیر لازم و در صورت عدم امکان تمیز لازم است
بعدد تمام ظرفهای مضاف و اضافه یکعدد بر آن وضو بگیرد اما در اشتباه مباح
بمغصوب چاره جز لزوم تمیز با امکان آن و نبودن آب مباح غیر مشتبه نیست و وضو گرفتن بهیچ
و اجتناب از همه در صورت عدم امکان تمیز نیست شرط ثالث آنکه آب در محل استعمال
آن از اعضاء وضو و آنچه قائم مقام اعضاست چون جبیره پاک باشد پس اگر بخشین
آب هم اگر ازاله نجاست کند هم شستن وضوئی را بعمل آورد کافی نیست مگر در آب
جاری یا کر که با احاطه آب بمحل نجس محل پاک شده و بحرکت دادن محل را در آب شستن و
ضوء بعمل آید صحیح است بدانکه شروط مذکوره معتبر است در جمیع طهارات فرقی میان
وضو و غسل نیست بلکه همه اینها در تیمم و خاک تیمم هم معتبر است فصل پنجم
در مستحبات وضو است از آنجمله مسواک کردن دندان است بچوب یا خرقه یا انگشت
و بجوانبها و این از مستحبات مؤکده است خصوص در وقت وضو و نماز چنانچه وارد است
که دو رکعت نماز با مسواک افضل است از هفتاد رکعت نماز بی مسواک و از برای
مسواک دوازده خصلت وارد است که از آنهاست پاک کردن دهن و روشنائی دیده و
رضای خداوند و سفیدی دندان و محکمی گوشت بن دندان و زیادتی اشتها و

در مستحبات وضو

در مستحبات وضو

بردن بلغم و زیادی حافظه و از آنجمله گذاردن ظرف آبی که دست در آن میکند در جانب
راست و ظرف دهن تنگی که آب از آن بدست میریزد در جانب چپ و از آنجمله شستن
دستها تا بند دست پیش از داخل کردن در ظرف آب یکدفعه از حدث بول و
باز کردن چشم در وقت شستن رو تا اینکه آب داخل آن شود و از آنجمله گفتن بسم الله
در اول وضو و وقتی که دست را در آب میگذارد یا آب بدست میریزد و در اینوقت
چنین بگوید بسم الله وبالله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين و از آنجمله
مضمضه و استنشاق کردن هر یک سه مرتبه اگر چه بیک کف آب باشد لکن بهتر آنکه از برای
هر یک از شش مرتبه مذکور کفی آب بردارد و اگر هر یک بجا میآورد مضمضه مقدم دارد
و بخواند بعد از فراغ از مضمضه یا در بین آن اللهم لقني حجتي يوم القاك واطلق لساني
بذكرك و بگوید بعد از استنشاق یا در بین آن اللهم لا تحرم علي ريح الجنة واجعلني ممن
يشم ريحها وروحها وطيبها و از آنجمله که در حال شستن رو بگوید اللهم بيض وجهي
يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض فيه الوجوه و در شستن دست راست
اللهم اعطني كتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا و در دست چپ
اللهم لا تعطني كتابي بشمالي ولا تجعلها مغلولة الى عنقي واعوذ بك من مقطعات النيران
و در مسح سر اللهم غشني برحمتك وبركاتك وعفوك و در مسح پاها اللهم ثبت قدمي
على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعيي فيما يرضيك عني و بعضی در اینجا زیاد
کرده اند یا ذا الجلال والاکرام را و جمعی در دعای دست راست واجعلني ممن ينقلب الى
اهله مسرورا و این اولی است و بعد از فراغ از وضو بگوید الحمد لله رب العالمين
و اینهم مستحب است که در حال وضو یا بعد از آن سوره قدر را بخواند پس بگوید اللهم
اني اسئلك تمام الوضوء وتمام الصلوة وتمام رضوانك وتمام مغفرتك و اینهم
مستحب است که بعد از اتمام وضو بخواند آیة الکرسی را که خداوند عطا میفرماید باد

ثواب چهل سال عبادت و بلند میفرماید از برای او چهل درجه و تزویج میکند
با او چهل حور بهشت و در خبر امام علیه السلام وارد است که بعد از اتمام وضو بگوید سبحانک
اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و اشهد ان محمدا عبدک
و رسولک و اشهد ان علیا ولیک و خلیفتک بعد نبیک علی خلقک و ان اولاده
خلفاءک و اوصیاءه و ثواب بسیاری از برای این ذکر وارد شده و مستحب است از برای
مردان که در شستن دستها ابتدا کنند بر پشت ذراع و زنان ابتدا کنند بباطن
ذراع و مستحب است که هر عضوی را دو بار بشوید و سه بار شستن تشریع است نه مفسد وضو
مگر آنکه در حال نیت قصد امتثال بچنین وضوئی که سه مرتبه شستن دارد نماید که
از اول امر باطل است اگر چه بعد از شستن اول یا دوم قصد شستن بار کرده اند که
ثمری ندارد و در یک صورت دیگر هم مفسد است و آن صورتی است که تری در مسح بکار برد
و مستحب است اگر سبز اب کند شستن محل وضو را و اینکه آب وضو را یک مد و آب غسل را
یک صاع که چهار مد است و هر مدی یکصد و پنجاه و سه مثقال و نیم و ربع ربع مثقال
صیرفی است پس هر صاعی یکمن تبریز میشود که هشت عباسی است الا بیست و پنج مثقال
صیرفی و ربع آن و مستحب است که رطوبت هیچ یک از اعضای وضو را بدستمال و نحو آن
نخشکاند و اگر بخشکاند اولی افضل کرده نه آنکه مرتکب مکروه شده **فصل ششم**
در مکروهات وضو است مکروه است که استعانت جوید بغیر در مقدمات قریبه
بافعال وضو مثل اینکه آب در کف او بریزد یا بدست او بریزد که خود بشوید و اما مقدمات بعیده
مثل آب آوردن یا گرم کردن و نحو آن پس کراهت ندارد و اینهم مکروه است که آب وضو
در صورت جمع شدن در ظرفی یا در حال انفصال از اعضای وضو بریزد در مبال یا بر غیر
غایط و نحو آن از نجاسات و هم چنین مکروه است استعمال آبی که یکی از نجاسات
واقع در آن شده باشد بدون تغییر آن قبل از کشیدن مقدار مقدر آن نجاست را

و هم چنین است استعمال سؤر حیوان غیر ماکول اللحم و سؤر حائض متهمه بلکه غیر متهمه
و متهمی که مظنون است اجتناب نکردن او از نجاسات یا بعض آنها و آبی که دست بچه
بان رسیده باشد و هم چنین سؤر جلال بلکه مطلق مرغ خانگی و سؤر الاغ و قاطر
و سؤر ولد الزنا و استعمال آب غساله حمام که معلوم النجاسه نباشد و اینها
مکروه است که وضو بگیرد با آب گرم شده در آفتاب بلکه گرم شده بآفتاب اگر چه در ظرف
قریب بان باشد و کراهت در صورتی است که در ظرفی بآفتاب گرم شده باشد اما
گرم شدن در حوض و برکه و امثال آن پس ظاهر آنست که کراهت نداشته باشد و نیز
مکروه است وضو گرفتن بآبی که موش و گربه و مار و عقرب بان برخورده باشد یا غیر
موش از اینها در آن مرده باشد **فصل هفتم** در شک و سهوی است که تعلق
باجزاء وضو یا شرایط آن یا اصل وضو گرفتن یا زمان آن دارد پس در اینجا چند
مسئله است **مسئله اولی** اگر فراموش کند نیت یا یکی از اجزاء و شرایط وضو را
هر زمان که باشد باید عود کند و اتیان بان جزء یا شرط فراموش شده نماید پس از آن
ما بقی را بجا آورد مادام که موالاة فوت نشده باشد و اگر فوت شده باید وضو را
اعاده کند و اگر با این حال اعاده وضو یا جزء آن ننموده داخل در نماز شد یا اتمام
نماز کرد باید اعاده وضو و نماز کند اگر چه جهلا یا نسیانا چنین کرده باشد و
هم چنین اگر یکی از وضو فراموش کند **مسئله دویم** اگر قبل از اتمام وضو
شک کند در شستن یکی از اعضای وضو یا جزئی از اجزای عضوی داخل در بعض عضو
شده یا مظنه کند بشستن یا نشستن در همه صور باید عود کند و آن عضو
یا آن جزء مشکوک را بشوید مادام که موالات فوت نشده باشد و هم چنین است
حکم مسح چنانچه در حالت مسح پا شک در مسح سر یا شستن دست چپ یا دست راست
یا بعض اینها باید عود کند و مشکوک را بجا آورد تا آخر بشرط موالات و اگر مظنه با

مذکور بعد از فراغ از وضوء باشد پس اگر بعد از رفتن از محل وضو بجای دیگر یا بعد ان
دخول در عمل دیگر مظنه یا شک نماید در وظیفهٔ عضوی یا جزء عضوی از وضوء
بی شبهه واجب نیست عود کردن و اگر در محل وضو باقی است لکن بعد از فراغ
از اعمال وضو است اظهر عدم وجوب عود و احوط عود است خصوص در زمان
متصل بزمان وضو که وجوب عود در اینصورت قوی است بدانکه حکم بعود بر وظیفه
عضو یا جزء ان در غسل جاری نیست پس هرگاه داخل در عضو متاخر شد عود نمیکند
مسئلهٔ سیم اگر شک یا ظن در شرطی از شروط خارجه باشد چون مطلق
بودن اب یا اباحهٔ اب و مکان یا طهارهٔ اب و محل پس بعد از تجاوز از محل ان و داخل
شدن در محل دیگر اعتنا بشان مذکور نمیکند چنانچه در حال شستن دست
چپ شک در طهارت دست راست یا رو کند پس عود نمیکند لکن اگر یقین بنجاست
دست راست داشته از جهت نماز باید ان را تطهیر کند **مسئلهٔ چهارم** اگر شک
یا مظنه کند در اصل وضو گرفتن بعد از انکه از نماز فارغ شده باشد اعتنا
بشک مذکور نسبت باین نماز نمیکند بلکه چنین است اگر چه در بین نماز شک
کند اگر چه احوط در اخیر اتمام پس استیناف نماز است با تجدید وضو و اما نسبت
بنماز دیگر پس اظهر و احوط لزوم تجدید وضو است و هم چنین سایر عبادات مشروطه
بطهارة که باید تجدید کند **مسئلهٔ پنجم** اگر پیش از وضو یا غسل یا در بین
ان شک داشته باشد در وجود مانعی در بدن که منع از وصول اب بظاهر بشره
نماید لازم نیست تفحص از ان تا علم بنبودن ان بهم رساند حتی در صورهٔ مظنه
بوجود مانع اگر چه احوط خاصه در صورهٔ مظنه اعتبار تفحص است و اگر چنین مظنه
یا شک بعد از اتمام وضو نماید بی شبهه اعتنا بان نمیکند و اگر بعد از وضو چیزی
در بدن بر بیند و شک داشته که اب بزیر ان رسیده یا نه اعتنا نمیکند اگر چه مظنه

کند

کند که نرسیده لکن احوط اعاده است و اگر شک در حال شستن یا قبل از ان است لازم است
که تحصیل علم برسیدن اب در زیر ان نماید والا وضو یا غسلش باطل است بلی اگر فراموش
کند تحصیل یقین را تا بعد از فراغ از وضو پس با احتمال رسیدن اب در زیر ان اعاده
لازم نیست اگر چه احوط است و اگر بر بیند چیزی را که یقینا مانع است پس اگر یقین
کند که پیش از شستن محل ثابت بوده باید اعاده کند و اگر احتمال بدهد که بعد
اعاده لازم نیست چه تاریخ هیچیک را ندانند یا تاریخ احدهما را ندانند لکن در صورتیکه
زمان وجود مانع را بدانند و زمان وضو را ندانند و احتمال تاخر ان از وجود مانع
دهد احتیاط شدید در تجدید وضو است **مسئلهٔ ششم** اگر بعد از وضو
شک کند در عروض ناقض ان اعتنا بشک نکرده خود را با وضو داند و اگر عکس
که بعد از عروض حدث شک در وضو گرفتن نماید خود را محدث داند وضو بگیرد
مگر انکه دو عادل در صورهٔ اول شهادت دهند که بعد از وضو محدث شده و در
صورهٔ دویم با وضو داند و بقول عدل واحد اکتفا نمیشود چه جای غیر عادل اگر
چه متعدد باشند **مسئلهٔ هفتم** اگر بداند که وضو گرفته و حدثی از او
صادر شده و تقدیم و تاخیر احدهما معلوم نباشد حتی بشهادهٔ عدلین پس باید خود را
محدث دانسته وضو بگیرد مگر انکه بملاحظهٔ خارج معلوم کند تاخر وضو را مثل انکه
بداند که این وضو او رافع حدث بوده و این حدث ناقض طهارتی که داشته بوده
و بداند که قبل از این وضو و حدث با وضو بوده که در این صوره خود را با وضو
دانسته و هم چنین اگر بداند که قبل از این محدث بوده لکن دو وضو و یک حدث ناقض
بعد از ان واقع شده دعوای این صورتی که بحساب کردن علم بحال متاخر بهم
رساند **مسئلهٔ هشتم** انچه در این مسائل یاد نمودیم در صورتی است که شخص
بر حالة معتدله متعارفه باشد و اگر کثیر الشک یا کثیر الظن باشد التفات بشک

باین

باطن خود نمیکند و این شک با مظنه را معلوم فرض میکند چنان فرض میکند که شک
نکرده پس در مسائل مذکوره همه جا حکم بطهارة خود و صحت نماز و عدم لزوم تجدید وضو از
برای نماز دیگر میکند بلی در مسئله سادسه در جائی که یقین بحدث داشته شک
در وضو گرفتن نماید اگرچه احتمال تشکیک در وضو بعد از وضو بسیار واقع میشود
اقوی این است که بنا بر وضو داشتن گذارد خصوص در صورتیکه تکرار وضو موجب
عسر و حرج باشد که باز شک در وضو خواهد کرد بدانکه حکم غسل حکم وضو است در جمیع
مسائل مسطوره مگر در آنچه در مسئله دویم مسطور است چنانچه اشاره شد **باب سیم**
از طهارة حدثیه در غسل جنابت است و در آن چند فصل است **فصل اول**
در سبب جنابت و تعلق حکم غسل است بدانکه سبب جنابت در شرع منحصر است بدو چیز
اول انزال و در آن چند مطلب است مطلب اول مراد با انزال بیرون آمدن منی است
از جلو زن یا مرد یا موضع دیگر یا از موضع طبیعی ایشان در اصل خلقت بالغ باشند یا نه
چه در بیداری یا در خواب چه بخودی خود یا بسبب ملاعبه و ملامسه و تقبیل و نظر
و نحو اینها و قول بعدم جنابت زنان بمحض انزال ضعیف است چنانچه قول بحصول
جنابت با انزال از غیر معتاد مثل اینکه اتفاقا و احیانا از سوراخی که در آلت مرد
یا در بیضتین یا پائین تر از پشت بیرون آید نیز ضعیف است اگرچه احوط است و
شرط نیست که از بالغ بیرون آید بلکه خود علامت بلوغ است و خنثی اگر مرد بودن یا زن بودن
او نظر بامارات شرعیه ظاهر است اشکالی نیست و اگر خنثی مشکل است پس اگر معتاد او
شده خروج منی از یکی از دو آلت مرد بودن او یا بلکه از موضع دیگر پس جنب میشود بخروج
منی از این موضع معتاد و الا در ظاهر جنب نمیشود الا بخروج منی از هر دو آلت خود
اگرچه احوط غسل کردن او است بخروج منی از یکی از دو آلت لکن از جهة نماز و نحو
آن در صورة محدث بودن او بحدث اصغر وضو هم باید در شکستن غسل را بحدث

در جنابت

اصغر دیگر ضرور نیست بلکه احوط هم نیست بلکه خلاف احتیاط است حکم بجنابت
نمیشود با عدم یقین بخروج منی اگرچه مظنون شود هرچند که با مظنه با آن برای
محدث بحدث اصغر احوط جمع میان وضو و غسل است **مطلب دویم** بدانکه منی در
غالب احوال آن برای اکثر خلق معلوم است و اگر شک شود بسبب مرض و ضعف بدن
و نحو آن در اینکه آنچه خارج میشود منی است یا نه یا بسبب مستی و بیهوشی و خواب شک
شود در آنچه خارج شده که منی است یا نه پس اگر مرد صحیح است یا ضعف دارد باید
بطریق شهوة یا سستی بدن بیرون آید و هم چنین در زنان چه بیمار و ضعیف باشند
یا نه که در این دو مورد خارج شدن بجهیدن آن نیست و اما مرد صحیح خالی از ضعف بدن
پس علاوه بر این معتبر است جهیدن آن که بقوة بیرون افتد و بعضی اعتبار کرده اند
که بوی شکوفه خرما و خمیر ترش و سفیدی تخم مرغ داشته باشد لکن دلیلی بر این نیست
بلی اگر با این اشیاء علم حاصل شود حکم میشود بمنی بودن و الا فلا اگرچه با مظنه نزدیک
احتیاط بشستن آن و اتیان بغسل و وضو هر دو نماید اما خنثی مشکل پس بدون
جهیدن حکم بمنی بودن آن و جنب شدن او نمیتوان کرد مراعاة احتیاط در او اشد است
مطلب سیم آیا واجب است که خود شخص بنفسه یا رجوع کردن بغیر ملاحظه صفات
مذکوره نموده تمیز دهد که این منی است یا آنکه جایز است که بدون ملاحظه و رجوع
بنا بر طهارت و جنب نبودن خود گذارد تا زمانی که معلوم شود حال او احوط ملاحظه
یا رجوع است هرچند که لازم نیست بلی با شهادة عدلین بر منی بودن آنچه از او بیرون
آمده بنا بر منی بودن آن و جنب بودن خود میگذارد اگرچه خود علم بآن نرسانده و اکتفا بعدل
واحد و غیر عدل نمیشود اگرچه مراعات احتیاط در هر حالی نیکوست حتی در مسئله
احداث چه اصغر چه اکبر **مطلب چهارم** هرگاه شخص در جسد یا لباس مختص
خود منی بیابد و یقین بداند که از غیر نیست چه زن و چه مرد باید خود را جنب داند

در جنابت

ودر خنثی مشکل اشکال است زیرا که با علم بمنی بودن ان بمنزلة اند که از هر دو آلت او
بیرون امده یا از یکی بلکه با معتاد شدن خروج منی او از یکی از دو آلتش او اشکالی
نیست در هر حال ترک احتیاط نکند واگر مرد یا زن بیابد منی را در جامه یا لحاف یا زیر
اندازی که غیر او هم ان کسان که احتمال بودن منی از او برود واستعمال ان جامه و لحاف
مثلا کرده باشند پس هر یک که علم به بودن منی از خود نداشته بظاهر شرع خود را جنب
نداند وهر که علم دارد جنب است وعلم احد یکی از ایشان بجنابت خود مستلزم علم
دیگری بعدم جنابت نیست چه میشود که هر یک خود را جنب دانسته دیگری را بر
خطا داند اگر هر یک احتیاطا غسل جنابت کنند اولی است وبعد از معلوم شدن حال
ومشخص شدن جنب حاجت باعاده غسل نیست وخروج منی از زن مثل وجود منی
در ثوب مشترک در استعمال است پس تا یقین نکند که منی از خود او است کلا یا بعضا
باعدم دخول حکم بجنابت خود نمیکند **مطلب پنجم** هر گاه مرد بعد از انزال وپیش
از استبرا به بول کردن یا بمجامعت یا بتعذر بول واگر بعد از دخول در او غسل کند
پس از ان منی بیرون اید واحتمال برود که منی مرد باشد غسل لازم نمیشود اگر چه احوط است
غسل کند پس از ان بللی از او خارج شود که احتمال منی بودن تمام ان یا بعضی از ان
برود بظاهر شرع حکم بجنابت او میشود واگر چنین بللی از زن بیاید چون در حق
او استبرا نیست حکم بجنابت او بخروج چنین بللی نمیشود حتی انکه جنابت او بخصوص
انزال او باشد از اینجا معلوم میشود که خروج چنین بلل از یکی از دو آلت خنثی مشکل
یا از هر دو آلت او موجب جنابت او نمیشود مگر انکه معتاد او شده باشد خارج
شدن منی او از ان آلت هر چند که در اینحال بعید نیست که در لزوم غسل بجهت بلل مشتبه
بحکم مرد باشد اگر چه بمحض همین حکم نمیتوانیم کرد بهر حال غسل را ترک نکند
سبب دویم از اسباب جنابت وطی کردن ادمی است انسان دیگر را چه در قبل

مطلب پنجم هر گاه مرد بعد از انزال
وپیش از استبرا به بول کردن
یا بمجامعت یا بتعذر بول

بادرد

زن جنابت

یا در دبر چه زن وچه پسر وچه مرد که سبب جنابت هر دو از واطی وموطوء میشود
اگر چه انزال منی نشود ودر این مقام چند مسئله است **مسئله اول** مراد بوطی
داخل کردن ذکر است در قبل یا دبر تا موضع ختنه گاه اگر چه موطوء ذکر دیگری در فرج
خود داخل کند چه در بیداری هر دو یا خواب هر دو یا با اختلاف چه با رضاء هر دو
یا اجبار هر دو یا با اختلاف چه با بلوغ وعقل هر دو یا صبا یا جنون هر دو یا با اختلاف
چه با اسلام وایمان هر دو یا عدم ان در هر دو یا با اختلاف که در جمیع اینها واطی وموطوء
جنب میشوند اگر چه احکام تکلیفیه جنب چون واجب بودن غسل یا مستحب بودن ان بنفسه
یا بغیره وحرام بودن مکث در مساجد وقرائت سوره عزائم وبخوان تعلق نگیرد الا بعد از
بلوغ وعقل وبر ترک ان عقوبت نباشد مگر بعد از بیداری وغسل صحیح نباشد
مگر بعد از اسلام بلکه ایمان واقوی صحت غسل صبی ممیز است دون غیر ممیز ومجنون
اما مقطوع الحشفه پس جنابت او بدخول مقدار حشفه است تا ختنه گاه پس جنب نمیشود
بادخال کمتر از این اگر چه دخول صادق اید هر چند که احوط غسل است وموطوء نیز
نیست جنابت او بادخال تمام باقی مانده از آلت اگر چه مشتمل بر ان است واگر بعضی از
حشفه قطع شده دخول تا ختنه گاه بلکه کافی است والا معتبر دخول مقدار سابق است **مسئله**
ثانیه بدانکه میشود که دخول سبب جنابت میشود در یکی از فاعل ومفعول نه در هر دو
چنانچه اگر مردی یا پسری ادخال ذکر خود در قبل یا دبر انسان باشد مرده کند یا یکی
از این دو یا زنی ادخال ذکر مرد یا پسر مرده را در دبر یا قبل خود کند که جنابت واحکام
ان در زنده ثابت میشود نه مرده هر چند که از بعضی اخبار جنابت مرده موطوء
نیز مستفاد میشود وهم چنین است بنا بر احوط اگر نگوئیم اقوی دخول در قبل یا دبر
حیوانات لیکن واطی ان ترک غسل ننماید چنانچه جمعی لازم دانسته اند بلکه بعضی در
ادخال ذکر حیوان در خود نیز چنین فرموده اند اگر چه بعید است چون در اول صدق

جماع

جماع و ایلاج و ادخال و وطی بعید نیست بخلاف عکس بر هر حال فاعل چنین افعال
ترک احتیاط ننماید اینها همه در صورت عدم انزال است و الا با انزال در هیچ فرضی
خلاف و شبهه در حصول جنابت نیست **مسئله ثالثه** کاهی میشود که جنابت حاصل
نمی شود در هیچ یک از واطی و موطوء چنانچه اگر خنثی مشکل دخول کند در قبل یا دبر
مثل خود حتی اگر موطوء بوکر دو در واطی دخول کند باز جنابت ثابت نمیشود بسبب
احتمال زن بودن هر دو در واقع و هم چنین است اگر دخول کند در زن یا پسر و مرد
و هم چنین در عکس که یکی از اینها در قبل خنثی دخول کند اما اگر در دبر او دخول کند
پس در اینجا واطی و موطوء هر دو جنب میشوند و اگر مردی دخول کند در قبل خنثی و خنثی
دخول کند در قبل یا دبر زن یا مردی جنابت مختص بخنثی است دون واطی و موطوء او
نیز جنب است ظاهرا یا فتن منی در ثوب مشترک که از احدهما خارج شده و اگر مرد یا پسر موطوء خنثی
بر کرد دو در دبر یا قبل خنثی دخول کند هر دو جنب میشوند اینها همه بر فرض این است که خنثی
را از دو قسم مرد و زن خارج ندانیم چنانچه مشهور است و الا حکم او غیر از احکام مذکوره است

فصل دوم در آثار جنابت و احکام متعلقه بجنب است و در اینجا نیز سه مطلب است

مطلب اول در آنچه حرام است بر جنب و در آن چند مسئله است **مسئله اول**
حرام است بر جنب نماز چه واجب و چه مستحب چنانچه صحیح نیست بدون غسل و تیمم
مگر نماز میت حتی در حال وجوب آن که حرام نیست بلکه صحیح است بدون غسل و تیمم
و هم چنین حرام است بر جنب طواف واجب بلکه طواف مستحب در حال التفات چون
طواف همان عبور خاص است در مسجد الحرام که بر جنب حرام است بلی شرط صحت است
در طواف واجب نه مستحب پس با فرض جنابت طواف مستحب صحیح است و طواف واجب باطل
و نیز حرام است بر جنب در حال التفات دخول در صوم واجب و شرط صحت آن است

مسئله

مسئله دوم حرام است بر جنب قرائت هر یک از چهار سوره که سجده واجب دارند چون
الم سجده و حم سجده و و النجم و اقرأ باسم ربک چه تمام آن و چه بعض آن حتی کلمه بسم الله
با نیت مشترکه در آنها با سایر سور بقصد یکی از این سور **مسئله سیم** حرام است بر جنب
مس اسم الله بهر خطی که نوشته شده باشد بلکه بر روی طلا و نقره و غیر آن نقش
شده باشد یا بر روی لباسی یا فرشی دوخته یا فرا داده باشند بالجمله بهر چه صادق آید
نقش اسم خداست اگر چه با سیل و بخوان بوید ادعی بگویند اگر چه طول خط رنگین و موضع اصل
خط بی رنگ باشد چون نقش مهر یا کاغذ و کویا مس بشکل خط بیرون کند یکی دو سوء که بر
و بخوان موضع خط را خالی کنند که جز حواشی خط چیزی از خط موجود نباشد پس در مس
حواشی آن که نجد بید و نتیجه وجود خط میکند اشکال است احوط ترک است و هم چنین است
دست مالیدن بر سطح مهر و بخوان که در آن خط کنده اند و آیا حکم مختص بصورت خط لفظ
الله یا در سایر اسامی خاصه خداوند چون رحمن و اله السموات و الارض و بخوان نیز
جاری است اظهر عموم است بلکه اقوی جریان حکم است در جمیع اسماء الله که بنحوی جمع
غلبه اختصاص بکشف از ذات مقدس داشته باشد چون خالق نور و ارزق و محیی و ممیت
و بخوان اینها و آیا حکم مختص بالفاظ عربیه است یا در فارسی و ترکی و بخوان نیز جاری است
اظهر و احوط عموم است و در الحاق اسم حضرت رسول بلکه سایر ائمه معصومین
بلکه سایر انبیا سلام الله علیهم نیز خلاف و اشکال است اقوی در اول الحاق است
و در دویم نیز قوی است و در سیم بعید نیست البته ترک احتیاط ننمایند و فرق
نیست در اینکه بدست مس کند یا بلب یا سایر اجزاء بدن مگر در موی ریش و سر
بلکه در ناخن که صدق مس ننماید اگر چه احتیاط خصوص در بلندی ناخن
اجتناب است و اما در غیر آن که بکوشت چسبیده اقوی حرمت است **مسئله**
چهارم حرام است بر جنب مس خط قرآن و حروف آن چه مختص بقرآن باشد کلمه

با مشرک که بقصد قران نوشته شده باشد بهر خطی که بوده باشد چنانچه در اسم الله
کذشت بلکه ظاهر اینستکه تشدید و مدّ نیز از قران باشد و حروفی که نوشته میشود
و خوانده نمیشود چون همزه وصل و الفی که بعد از واو جمع مینویسند بلکه نونی که بعرض
در کلمه تنوین دار یا کلمه بعد مینویسند مثل عزیر ابن الله یا خوانده میشود و نمی نویسند
چون واو داود و طاوس خصوصا اگر متعارف شود نوشتن ان پس همه اینها از قران
محسوبند اما اعراب و نقطها از قران نمیباشند **مسئله پنجم** حرام است بر جنب
مکث در مساجد چه بنشیند یا بخوابد یا بایستند و بعید نیست که بحکم مکث
باشد حرکت بسیار ضعیف و دور زدن در ان مکر ان را بلی جایز است که مرور کند
که از سمتی بیاید و از جانب دیگر بیرون رود مکر در مسجدین اعظمین مسجد الحرام
و مسجد حضرت رسول در مدینه منوره که در انمقداری که در زمان حضرت
از مسجد بوده عبور جنب حرام است حتی انکه اگر در یکی از این دو مسجد محتلم شود
باید تیمم کند و بیرون رود و همچنین اگر متذکر جنب بودن خود شد در مسجد
یا العیاذ بالله متعمدا جنب شود در مسجد یا داخل در مسجد شود و اگر زمان
غسل کمتر از زمان تیمم باشد اظهر تقدیم غسل است بی حاجت بخروج چنانچه اگر
از جهت نزدیک بودن در مسجد با غیر ان زمان بیرون رفتن کمتر از زمان مکث
بجهت تیمم یا غسل باشد بی غسل و تیمم بیرون رود و حایض و نفساء در مثل جنب است
در احکام مذکوره اما مشاهد مشرفه اظهر بودن انهاست بحکم سایر مساجد و
احوط بودن انهاست بحکم مسجدین در حرمت دخول نه خروج **مسئله ششم**
حرام است بر جنب گذاردن چیزی در مطلق مساجد چه از لباس و بالاپوش
او باشد یا غیر چه بگذارد در مسجد یا از خارج بیندازد بعضی بغلط اینند سنگی را
مثلا بسوی مسجد و اقوی انکه حرمت است با سند انه وضع پس برداشتن بعد از
وضع

وضع لازم است و در الحاق مشاهد بمساجد در حرمت وضع هرچند که گذارنده
در بیرون باشد تامل است و فرقی نیست در حرمت وضع میانه انکه بر زمین مسجد
بگذارد یا بر دیوار و پایه ان یا بام و نیز در فضای ان اگرچه محلی که با ان او بجنبه خارج
از مسجد باشد **مطلب دویم** در بیان چیزهائی است که مکروه است در حق جنب
و در این نیز چند مسئله است **مسئله اولی** مکروه است در حق جنب خواندن
قران غیر از سور عزائم زیاد تر از هفت ایه و موکد است کراهت در زیاده بر هفتاد
ایه و بعضی زیاده بر هفتاد بلکه زیاده بر هفت بلکه مطلق قرائت قران را بر جنب
حرام شمرده اند و این ضعیف است بلکه اظهر استحباب است مطلقا لکن با قلت ثواب
در زیاده بر هفت ایه و همین است مراد از کراهت و نیز مکروه است در حق جنب
مس نمودن حواشی و مواضع از قران که خالی از خط است بلکه مس جلد ان
مسئله دویم مکروه است از برای جنب خضاب کردن چه در موی ریش یا سر
یا در دست و پا چه بحنا و رنگ و وسمه بلکه مکروه است جنب شدن بجماع و نحو
ان در حال خضاب داشتن که جرم حنا و رنگ و وسمه در بدن و مو موجود باشد
و اما در حال باقی بودن خصوص رنگ اینها کراهتی نیست **مسئله سیم**
از جمله مکروهات از برای جنب خوابیدن است بی وضو و چیز خوردن و آشامیدن
قبل از مضمضه و استنشاق یا شستن دستها یا وضو گرفتن و اخیر اولی است و جماع
کردن و عود بجماع بدون وضو و حاضر شدن نزد محتضر که در شرف وفات است و غسل
دادن مرده و داخل شدن با او در قبر او و نماز بر او کردن و سجده شکر و تلاوت کردن
مطلب سیم غسل جنابت را بعضی واجب لنفسه دانسته اند اگرچه از جهت غیر
هم گاهی واجب شود لکن مشهور ان است که مستحب لنفسه است و واجب میشود گاهی بسبب
وجوب غیر مثل نماز و شبه ان و گاهی از جهت وجوب چیزهائیکه صحت انها مشروط بغسل است چون نماز
دو...

و دخول در روزه واجب بلکه مستحب بنابر احوط و گاهی واجب میشود در صورت
واجب شدن یکی از امور مذکوره در بحث اول که بر جنب حرام میباشند اگرچه
غسل را شرط صحت نهاندانیم مگر در صورت اراده بجا آوردن آنها را بر وجه استحباب
و تحصیل اجر و ثواب که بگوئیم شرط صحت مستحب است پس باید غسل را قبل از امور
مذکوره بجا آورد در هر زمان که باشد بقصد قربت مطلقه کافی است و به نیت
وجوب بعد از واجب شدن مشروط بان است چنانچه در صوم پیش از فجر لازم است
از اول فجر تا شب قصد وجوب میتوان کرد اما بعد از دخول در روزه پس غسل
شرط صحت اتمام آن نیست اگر جنابت فراموش شده در شب یا احتلام در روز
باقی بماند روزه نقصی ندارد اگرچه مهما امکن در تعجیل غسل اولی است **فصل سیم**
در کیفیت غسل و شرایط صحت آن و بیان مستحبات و مکروهات آنست پس در اینجا نیز
سه مطلب یاد کنیم **مطلب اول** غسل بدو قسم میشود اول که احوط و افضل است
ترتیبی است و آن سه شستن است اول شستن سر و گردن و از باب مقدمه چیزی از
بدن را اضافه کند تا یقین بشستن تمام سر و گردن نماید **دویم** شستن تمام
جانب راست با اضافه چیزی از گردن و جانب چپ تا یقین کند بشستن تمام جانب
راست **سیم** شستن جانب چپ بنحو مذکور و میتوان مستغنی شد از شستن
اضافات مذکوره باینکه گردن را بعد از سر از جانب بالا بشوید بسمت زیر تا همه
جانب راست و در نیت قرار دهد که تا هر جا که در واقع گردن است از شستن سر و
گردن محسوب باشد و ما بقی از جانب راست بسمت جانب چپ بشوید بطریق
مذکور لکن در این قسم جانب چپ را ذکر کردن باید مگر ناشسته شود جایز است که
سه مرتبه در آب فرو رود و در هر نوبتی قاصد شستن جانبی از سه طرفین باشد و
نوبت بلکه یک نوبت در آب فرو رفتن هم ممکن است با حرکت در زیر آب و قرار دادن

شسته

در غسل

شسته شدن جانب راست را بعد از سر و گردن و قبل از جانب چپ لکن احوط قسم
اول است بهتر آنکه اول سه کف آب بر سر بریزد بقصد غسل آن بعد سر و گردن را
در آب فرو برد از باب اتمام شستن آن پس سه کف بر جانب راست بقصد شستن
آن بعد تمام جانب راست را در زیر آب کند از باب اتمام شستن جانب راست و هم
چنین در جانب چپ و بهتر آنکه فصل مشترک ما بین گردن و جانبین و ما بین جانب
راست و چپ را چون ناف و عورتین هر یک را مکرر بشوید یک نوبت بقصد جانب
مقدم و یک نوبت بقصد جانب بعد از آن بدانکه شستن هر عضوی لازم است که اقل
مراتب شستن صادق آید پس باید آب جاری بر بدن شود هر چند بجریان ضعیف باشد
و مجرد تر کردن اعضا یا بعض آن کافی نیست و لازم است که آب را بجمیع اجزاء هر عضوی
برساند مثل ته موها و میان گوش و ناف و چینهائی که در بدن بهم رسد یا پوستی
بر پوستی متصل شود چون پوست خصیتین و زیر ناخنها آن قدر که نمایان است
همه را بشوید و شستن خود مو واجب نیست و چرک بودن بدن ضرر ندارد مگر آنکه
زیاد باشد که خارج از متعارف غالب خلق باشد که باید چون موانع دیگر مثل
گل و موم و چرک خاک گرفته همه را ازاله کرد اما شستن بواطن چون میان بینی و دهن
و چشم و سوراخ گوش پس لازم نیست بلی سوراخی که از جهت حلقه و گوشواره در گوش
میکنند هر قدر از آن که نمایان است باید شست و انگشتر و حلقه که در انگشت زنها
میکنند حرکت بدهند قسم دویم ارتماسی است و آن شستن تمام بدن است بفرو
رفتن در آب بیک دفعه که در آن آب تمام بدن را فرو گرفته باشد و این نحو در غسل ارتماسی
اولی و احوط است لکن اظهر اکتفا بیک دفعه عرفیه است که بگویند یک دفعه در آب پنهان
شد پس قرار گرفتن پاها بر زمین در حال تخلیل مواضعی که آب نرسیده بعد از قرار
گرفتن تمام بدن در آب ضرر ندارد اما فرو رفتن پا در گل قبل از آن یا قبل از دخول

کردار

سر و داب پس مشکل است اکتفا بچنین غسلی و از این مشکل تر انکه فاصله بهم رسد در
فرو بردن اعضا یکی بعد از یکی در اب احوط و اظهر عدم اکتفا است و ثالث را از اول
فرو رفتن در اب منتهی باشد تا وقتی که تمام بدن در اب پنهان شود و ایا اکتفا میشود
در ارتماس بانکه بعد از پنهان بودن تمام بدن در اب حرکتی بدهد حتی انکه اگر سر و گردن
تنها خارج نباشد هر چند که خلاف احتیاط است بلکه احتیاط در خارج بودن اکثر بدن است
و ایا کافی است که در زیر باران تند و اب ناودان و اب نهری که از بالا بریزد ایستاده
غسل ارتماسی کند چنانچه جمعی فرموده اند احوط و اظهر کافی نبودن است بلی اگر اب
نهر جاری باشد که در فرو رفتن در ان اب تمام بدن را احاطه کند بیکدفعه عرفیه
اکتفاء باین اقوی است بدانکه لوازم و احکام غسل ارتماسی اگرچه در بسیاری موافق
غسل ترتیبی است لکن در پاره اختلاف دارند مثل اشتراط ترتیب اگرچه در اینجا هم
ممکن است بنا بر تحقق دفعی الحصول بودن ارتماسی و مثل فراموش شدن شستن موضعی
از بدن بجهة وجود مانع یا غیر ان که در اینجا حکم میشود ببطلان غسل و اعاده ان
بخلاف غسل ترتیبی که همان موضع را شستن اگر در عضو اخیر بود و دیگر چیزی نیست
و اگر در عضو اول یا دوم بود عضو بعد از ان را ثانیا میشوید **مطلب دوم**
در شرایط غسل است و ان چند چیز است اول نیت است بتفصیلی که در وضو گذشت
دوم ازاله نجاست است از بدن قبل از غسل حتی در غسل ارتماسی بنا بر
احوط بلکه اقوی و تطهیر هر عضوی بلکه هر جزئی از ان قبل از شستن ان از برای غسل
کافی است لازم نیست که تمام بدن را قبل از شروع در غسل تطهیر کند اگرچه احوط است
سیم طهارت اب چهارم مطلق بودن ان پنجم مباح بودن ان و حکم مشتبه بودن
اب بنجس دیگر یا مضاف یا مغصوب یا مشتبه بیکی از اینها مفصلا در وضو گذشت
ششم مباح بودن مکان غسل بلکه ظرفی که از ان میریزد و هم چنین ظرفی که اب از ان

برمیدارد در صورت انحصار هفتم انکه با تمکن خود مباشر غسل خود شود پس اگر ظرف
اب در دست غیر باشد چه ادمی چه غیر ان و بر بدن او جاری کند کافی نیست
~~غیر باشد چه ادمی چه [illegible]~~ در حال تمکن بلی اگر گذار
ظرف و نگاه داشتن سر و بدن او در زیر ان که اب بر بدن جاری شود ضرر ندارد و چون
ایستادن در زیر باران یا ناودان یا نهر بخواند هشتم انکه اب حتی گرم کرده ان مضر
بغسل کننده در بدن او یا عقل یا یکی از قوای او نباشد و الا صحیح نیست و اگر بعضی
یا جزئی از ان بجهة زخم یا شکسته بودن یا مرض بودن ان مضر باشد جبیره کند و احکام
ان چون احکام جبیره در وضو گذشت نهم شرط است ترتیب در غسل ترتیبی بترتیبی
که در مبحث اول مذکور شد و معتبر ترتیب در اعضا ثلثه است نه در اجزاء هر یک
بانکه از بالا بپایین بشوید پس تمام هر عضوی را بهر قسم که بشوید کافی است حتی اگر
ابتدا از پایین ببالا بشوید هر چند که احوط نزد اخیر است اما موالاة در اعضاء
بلکه در اجزاء هر عضوی پس شرط نیست اگرچه اولی پی در پی شستن است خاصه
در اجزاء بلی گاهی واجب میشود بنذر و شبه ان و بضیق وقت و خوف دزد و دشمن و نحو ان
لکن با مخالفت حکم ببطلان غسل نمیشود و حکم دخول وقت واجب در بین غسل
و وجوب ان قبل از وقت و نیت استحباب نمودن در ان یا وجوب ان بجهة اشتغال ذمه
بواجبی که موقوف بر غسل است یا نیت وجوب در مبحث تفصیلی است که در وضو
گذشت بدانکه حکم شک در طهارت یا یقین بجنابت یا بعکس یا شک در تقدیم و تاخیر
هر یک بعد از دخول در صلوة یا طواف و نحو ان یا قبل از ان بنحوی است که در وضو
مذکور شد اما شک در تمام شستن عضو سابق بنحو صحیح در هر جهتی چون که هر محل
و طهارت و اباحه و مطلق بودن اب بعد از داخل شدن در شستن عضو لاحق
مثل وضو نیست که عود بمشکوک لازم باشد بلکه در اینجا اعتنا بشک میکنند

مگر بشک در جزء هر عضوی بعد از داخل شدن در جزء پائین که باید عود کند
مطلب سیم در مستحبات و مکروهات متعلقه بغسل است یکی از انها
استبرا است از برای کسیکه بانزال منی جنب شده باشد و این استبراء در حال تمکن
از بول کردن ببول کردن است نه بعد بکه عرفا صادق اید نه انکه چند قطره بول از او
بیاید که کافی نیست و کفایت میکند از بول کردن اینکه بسبب طول مکث و حرکت
و یا دخول صابا انضمام استبراء از بول بحدیکه یقین کند یا ظن متاخم بعلم بهم رساند
که چیزی از اجزاء منی در مجری باقی نمانده که علاوه بر حصول فائده استبراء بعید نیست
که استحباب هم بعمل امده باشد اما فائده استبراء ان است که اگر بعد از ان بلکه بعد از
استبراء از بول چنانچه گذشت رطوبتی مشتبه الحال از او بیرون اید که احتمال منی بودن
ان بتمامه یا بعضی از ان باشد نه ان رطوبت نجس است و نه حکم بنقض طهارة او و
اعاده غسل و لزوم وضو در حق او میشود و اگر قبل از این استبراء بعد از غسل چنین
رطوبتی از او بیرون اید بظاهر شرع حکم بجنابت او و نجس بودن این رطوبت میشود
بهر جا که ملاقات کرده باید شست و اگر بعد از استبراء ببول قبل از استبراء بول غسل
کرده چنین رطوبتی بیاید پس اگر هیچ احتمال بول بودن ان کلا یا بعضا نمیرود چیزی
بر او نیست اگرچه احتمال منی بودن ان کلا یا بعضا باشد و اگر احتمال بول بودن هم
دارد اعادهٔ غسل بر او نیست بلی باید ان رطوبت را شست و وضو بگیرد اینها هم در صورت
اشتباه است اما اگر معلوم باشد منی بودن ان یا بول بودن ان کلا یا بعضا اگرچه
ممتاز از غیر ان نباشد پس بعد از تطهیر در اول غسل و در ثانی وضو میگیرد اگرچه
هردو استبراء را بجا اورده باشد چنانچه اگر یقین داشته باشد که هیچ جزئی از ان
منی و بول نیست پس بر او غیر شستن ان است و نه تجدید غسل و وضوء اگرچه هیچ
استبراء نکرده باشد و با ترک استبراء از منی یا بول اگر معلوم شد بول بودن یا منی

بودن

در احکام غسل

بودن ان حکم ان از اینجا اورده این فائده در خصوص استبراء مردان است نه زنان بلکه
در ایشان جز استحباب استبراء چیزی نیست نه در استبراء از منی در صورت انزال او
ببول کردن و نه در استبراء از بول بفشردن فرج با انگشت خود یا غیر لکن چون موافق
اعتبار و ظاهر بعضی از اخبار و کلمات جمله و صریح بعضی از علما ابراء نقض غسل نما
است در صورت انزال بدون استبراء ببول پس ترک استبراء نمایند بلکه مردان نیز ترک
ننمایند چون جمعی قائل بوجوب ان بلکه شرط صحت غسل دانسته اند اما خنثی مشکل
پس البته ترک استبراء نماید خصوصا از الت مردی انزال منی کند با اعتبار ان با از
هر دو الت و اگر بدون بول کردن غسل کند پس بکل مشتبهی بر بیند البته ترک اعاده
غسل نکند اما اگر معتاد مرد شود انزال او از غیر الت مردی پس ظاهر انستکه بحکم زنان
اینها در صورتی است که جریان بول او از موضع انزال منی او باشد و الا بغیر بول استبراء
مجری منی نماید و از جمله مستحبات غسل شستن دستها است از بند دست یا بکه از مرفق
یکدفعه و افضل سه دفعه است چه انکه از اب قلیل غسل کند یا در کثیر چه در غسل ترتیبی
و چه در ارتماسی و از جمله ان مضمضه و استنشاق است یکدفعه و سه دفعه افضل است
و از این جمله است مالیدن دست بر بدن در غسل ترتیبی از جهت تمام احتیاط در
رسانیدن اب بتمام بدن و شستن موها خصوصا موهای کوتاه که از توابع عرف
بدن است و اینکه اب غسل بقدر یکصاع باشد در غسل ترتیبی از جهت تمام احتیاط
و ان چهار مد است و گذشت که موالاة در غسل ترتیبی مستحب است و نیز مستحب است
که در اول غسل بسم الله بگوید و در حال غسل این دعا بخواند اللهم طهر قلبی و تقبل سعیی
واجعل ما عندک خیرا لی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین و اینکه
هر عضوی را سه نوبت بشوید و اینکه بعد از جنب شدن تعجیل در غسل کند و با جنابت

نخواهد مگر با قصد عود بسبب آن و مکروهات غسل آنکه با آب گرم شده با آفتاب غسل
کند و هم چنین بآبی که از جهت ماندن در یاد در مکانی متعفن شده باشد و بشوید
حیوان غیر ماکول اللحم و غیر آن چنانچه در وضو گذشت و نیز مکروه است که قبول اعانه
غیر نماید در غسل با افعال و مقدمات قریبه آن چون ریختن آب بدست او و در ملا
مکروهات مسطوره در وضو زیاده بصیرت است باقی ماند کلام در دو مسئله مسئله
اولی آنکه اگر در بین غسل حدث اصغری عارض شود پس اظهر آنکه غسل را اتمام
کرده وضو بسازد و جایز است که غسل را از سر گرفته وضو بگیرد و احوط آنکه این
غسل را اتمام کرده ~~[illegible]~~ ثانیا اعاده غسل نموده وضو هم بسازد در هر قسم
بلکه در هر غسلی چه غسل جنابت یا حیض و بخوان وضو لازم است و در اغسال غیر
رافعه حدث و غیر مبیحه چون غسل جمعه و زیارت و بخوان ظاهر آنکه هیچ حاجت
با عاده غسل نباشد و وضو هم از جهت اثر غسل ضرور نیست بلکه از جهت بجا آوردن
چیزیها است که مشروط بطهارت است و این حکم در بدل غسل که تیمم باشد نیز جاری است
پس تیمم دیگر بدل از وضو بجا میآورد و در جائی که گمان معصومی رفع حدث اکبر بغسل کردن
یا رفع اثر آن بتیمم نمودن باشد چون از جهت دخول در صوم واجب یا لبث در مساجد
هیچ حاجت بوضو و تیمم بدل از وضو نیست مسئله دویم اگر بر مکلف جمع شود
چند غسل اظهر آنست که جایز است که هر یک را مستقلا بجا آورد چه آنکه یکی را اتمام کرده
بعد از آن دیگری را بجا آورد یا تفریق کند باینکه یک غسل سر را مثلا بقصد غسل جنابت
و یک غسل بقصد غسل حیض یا جمعه و یک غسل بقصد غسل زیارت بشوید و هم چنین
در جانب راست و چپ تا سه غسل تمام شود و اگر بخواهد که بیک غسل از همه اکتفا کند
پس اگر غسل را ضمنی یا مبیحی چون استحاضه یا قطع نشدن خون در میان نیست میتواند
که همه را در نظر آورد تفصیلا یا اجمالا هرچه در نظر اوست لکن منظور شرا همین قرار

دهد

در غسل [جنا]بت

دهد که این غسل از همه کافی است چه در قرار خاطر همه را این جمع باشند یا بی مسقط
از جمیع باشد پس چنین غسلی کافی است از همه اغسال و بعید نیست که در این صورت
اگر یکی از آنها را چون جمعه معین کند باین قسم که کافی از غیر او هم باشد اکتفا بتوان کرد
و اگر غسل را ضمنی یا مبیحی در میان است چه جنابت و چه غیر آن پس بهر یک از سه قسم
نیت که تفصیل جمیع یا اجمال جمیع یا یکی از آن معین غسلها را در نظر آورد در غسل جمیع
کافی است از جمیع لکن با وجود جنابت غسل جنابت را معین کند دیگر صورت نمیخواهد
و با نبودن جنابت وضو هم لازم است و اگر قصد کند رفع حدث مطلق را با استباحه
انها هم عیبی ندارد بلکه بعید نیست که قصد قربت مطلقه هم کافی باشد در صورت و
جوب همه اما در صورت استحباب جمیع یا وجود مستحب در بین قصد قربت مطلقه کافی نیست

باب چهارم از طهارت حدثیه در غسل حیض است و در آن مقدمه و چند فصل است

مقدمه خون حیض خونی است که در غالب احوال بر غالب زنان مشتبه نیست مثل سایر
اقسام خون که از ایشان میاید و در غالب خونی است که در حال خروج از فرج گرم
و بقوت بیرون میاید و باین دو سبب سوزانندگی دارد و بحسب بو متعفن و بحسب رنگ
از شدت سرخی بسیاهی مایل است و گاهی سرخ شده بلکه گاهی اشقر که در رنگ است
میانه سرخ و زرد و گاهی زرد است و خون استحاضه در رنگ عکس آنست که غالبا
زرد و گاهی اشقر و گاهی سرخ بلکه گاهی سیاه است و هم چنین در سایر صفات بعکس
خون حیض است که سرد و بی قوه و بی سوزندگی و غیر متعفن است و در مقام تمیز و
تخلف بعضی از صفات مذکوره در هر یک از این دو خون که اسباب تمیز از آن [illegible]
خونهای دیگر هم هست چون خون بکارت و خونی که از زخم دیگر بسبب جراحتی یا زخم
و ماده در باطن فرج یا رحم یا خون نفاس که در احکام کلا یا بعضا اختلاف دارند
پس باید که اسباب تمیز بعضی از بعضی مذکور شود تا در مقام اشتباه رجوع بآن

کنند **فصل اول** اگر خون مشتبه میان دو نوع باشد حکم آن معلوم است و اگر
مشتبه باشد در دو نوع که در احکام محتاج الیها اختلاف نداشته باشند چون
خون جروح و قروح با خون بکر یا با خون بکارت و چون اشتباه خون حیض بخون نفاس
پس در غالب حاجت بتمیز نیست و اگر اشتباه میان دو نوع مختلف الحکم باشد چون
اشتباه حیض بخون بکارت یا بخون جراحت دیگر یا بخون قرحه یا اشتباه خون نفاس بیکی
از این خونها یا با خون استحاضه در همه این صور احتیاج بتمیز است و آیا تمیز دادن با امکان
آن لازم است یا نه صریح جمعی از علما وجوب است چنانچه موافق ظاهر جمله از اخبار است
در چند مورد بلکه جمعی تمیز دادن را شرط صحت عبادت دانسته اند پس هرگاه کسی نظر
باستصحاب و ثابت نبودن حایض بودن خود نادیدن خون با احتمال [illegible] عبادت
کند پس از آن معلوم شود که خون حیض نبوده بلکه خون بکارت یا جروح یا قروح بوده
بلکه استحاضه بوده [illegible] بجا آورده وظیفه آن [illegible] باید که عبادت او باطل است اعاده و
قضا باید نمود اظهر در نظر حقیر بطلان این قول و صحت عبادت است مگر آنکه تردید
در نیت داشته باشد که از این راه باطل است اما وجوب تمیز پس بطلان عبادت اگرچه
دور نیست لکن اقوی خلاف آنست و امر اخبار از باب ارشاد و تعلیم طریق تمیز است
نه وجوب تعبدی یا غیری بهر حال طریق تمیز خون بکارت از حیض آنست که پنبه را یا کهنه
داخل فرج گذاشته اندکی آرام کرده پس آن را [illegible] پنبه را بیرون آورده ببیند اگر خون در
دور پنبه یا کهنه واقع است و وسط آن خالی است خون بکارت است یا احتمال خون جرح
یا قروح اگر در دور فرج از اندرون زخمی باشد محلا خون حیض نیست و اگر خون تمام
آن را فرو گرفته بظاهر شرع خون حیض است با اجتماع سایر شرایط آن و اگر خون زیاد
باشد این طریق تمیز دادن مشکل است چون هر خون که باشد احاطه بکهنه یا پنبه مینماید
بهتر آنکه در حال این عمل بر پشت بخوابد [illegible] و پاها را بلند کند تا فارغ شدن از

عمل

عمل و اگر احتمال خون استحاضه باشد رجوع بقواعدی که در تمیز خون حیض و استحاضه مذکور
میشود نماید و اگر اشتباه میان خون حیض و خون جروح یا قروح است پس اگر بدانند
که جراحت یا قرحه در طرف چپ است چه بدانند که در طرف راست است یا ندانند که در چه
موضع است طریق تمیز آن است که بر پشت بخوابد و پاها را بلند کند و انگشت میان خود
یا انگشت دیگر بلکه پنبه یا کهنه در فرج خود داخل کند پس اگر خون از جانب چپ آمده
خون حیض است و اگر از جانب راست آمده خون جروح یا قروح است و این تمیز در صورت بودن
قرحه یا جراحت در جانب چپ ثمر ندارد و در صورت [illegible] در اصل وجود قرحه یا جراحت محل
اشکال است البته احتیاط را ترک نماید باینکه عبادت نماید یا بجا آوردن اعمال استحاضه
یا بقاعده از قواعد دیگر تمیز حیض دهد چنانچه بعد از گذشتن سه روز با سایر شرایط
حیض بقانون حیض عمل کند و اگر اشتباه میان یکی از این خونها غیر از حیض و نفاس با خون
استحاضه باشد مثل آنکه یقین دارد که نفاس نیست بسبب یقین بولادت بعد از [illegible] و حیض نیست
بجهت نبودن شرایط آن مثل فاصله ده روز نشدن با حیض سابق یا درست یابن بودن
پس تمیز استحاضه از خون بکارت همان نحو است که مذکور شد اما از خون قرحه و جراحت
تمیزی در شرع مقدس نرسیده اگر بقیمی توانستند که تمیز دهند مثل صورت بودن
قرحه یا جراحت در اطراف فرج یا یک طرف آن که از گذاردن پنبه و نحو آن معلوم میشود
بآن عمل کند و اگر معلوم نشود پس اگر اصل جراحت یا قرحه یقینی است ظاهر آنست که [illegible]
شرع مستحاضه نیست اگرچه احتیاط آن است که عمل استحاضه کند و اگر اصل جراحت و قرحه
معلوم الوجود نیست پس احوط بلکه اقوی عمل استحاضه است چون در صورت نبودن حیض و
نفاس موافق ظاهر اخبار اصل بودن استحاضه است و سایر صور اشتباه چون [illegible]
میباشند مثل اکثر از مسائل حیض و استحاضه پس تفاصیل آن و ذکر احکام آنها مناسب
وضع این مختصر نبود بلکه باعث تشویش اذهان عوام خاصه نسوان میشد لهذا ترک

در حیض

بموده اکتفا باید کرد بمسائلی که کثیر الحاجة غالب الوقوع است بود بیم **فصل دوم**
در شرایط حیض و آن چند چیز است **اول** آنکه بابتدای زنان بیرون آید پس با لفرض
اگر از مرد بیاید هر چند بصفات خون حیض باشد بلکه فرض شود که معتاد الوقت والعدد
شود آن حیض نیست بنا بر این خونی که از فرج خنثی ملحق بمرد یا خنثی مشکل آید خون
حیض نیست دویم آنکه از موضع طبیعی یا از غیر طبیعی با انسداد طبیعی از بیرون آید خون
یا با اعتیاد از هر دو بیاید سیم آنکه در اول بحیض از باطن خارج شود اگر چه بعد از آن
در اندرون فرج موجود باشد چهارم آنکه سن خون بیننده معلوم بناشد که کمتر از نه سال است
پس با معلومیت آن خون حیض نیست اگر چه بصفات حیض باشد بلکه فرض اعتیاد وقت
و عدد در این سن شود بنا بر ظواهر اخبار و بابت فتاوی اصحاب اگر چه بر فرض اجتماع صفات
و عدد بی شبهه نیست ثمره در وجوب غسل است بچنین خون بعد از بالغ شدن بلکه
صحة غسل قبل از آن و اشکل از این صورت است که چنین خون را قبل از تمام نه سال
بعد از بلوغ با احتلام بر بیند اگر چه ندیدیم کسی متعرض این شده باشد لکن حکم بحیض
بودن آن بعید نیست و اقوی از این حکم بحیض بودن چنین خون است در حق کسیکه
سن او معلوم بناشد بلکه استاد اعلی الله درجته در صورتیکه صفات حیض در خون
زن مجهولة السن بناشد لکن یقین بهم رسد که خون حیض است بشهادت زنان و بحکم
آن حکم ببلوغ این زن و خون حیض بودن این خون بظاهر شرع فرموده و این قوی است
بدانکه در هر فرضی که حکم بحیض بودن خون با معلوم نبودن تمام نه سال نکردیم حکم
باستحاضه بودن آن میکنیم بلوغ در استحاضه شرط نیست اگر چه اکثر تصریح باین نفرموده
اند پس در غیر طیله بعد از بلوغ غسل باید بکند اگر قبل از آن غسل نکرده و اگر کرده
باز احوط اعاده غسل است شرط پنجم آنکه در قرشیه که معلوم از ایشان مطلق سادات باشد
اگر چه عباسی یا ابو لهبی باشند بلکه غیر سادات چون بنی امیه اگر متحض شوند و همچنین

و همچنین طائفه عرب که نبطیه اند بین خون بیننده معلوم بناشد که از شصت سال
گذشته و در غیر ایشان از پنجاه گذشته و اگر معلوم باشد که گذشته این خون در ظاهر
شرع از حیض نیست اگر چه بصفات حیض باشد بلکه بر فرض عادت وقت و عدد نباید
بنا بر ظاهر اخبار و فتاوی اگر چه بی اشکال نیست خصوص با فرض اجتماع عادت و صفات
که حکم بحیض بودن آن بعید نیست بلکه ما بین پنجاه و شصت از زن اقسب و قوی در رد
اقوی از این صورت است که قرشیه یا نبطیه بودن آن زن مظنون باشد و معتبر در قرشیه
و نبطیه آنست که از جانب مادر و پدر یا از جانب پدر تنها از ایشان باشد نه از جانب مادر
تنها که از آن طائفه محسوب نیست اگر چه بعضی جانب مادر را اعتبار کرده اند نه بلکه
باعتبار تقارب مزاج زنان با زنان و ایام متولد از این دو طائفه نه با سلیمی با زنان است پس
اظهر الحاق است و در ملحق با زنان ببسبب قرعه بلکه محض اقرار اشکال است احتیاط در هر حال
مطلوب است بدانکه خونی را که بسبب تجاوز سن از پنجاه و شصت حکم بحیض کردن آن نکردیم
حکم باستحاضه بودن آن میشود اگر چه بصفات استحاضه نباشد و این مسئلی اصحاب است و شرط ششم
آنکه از اول بیرون آمدن خون تا آخر قطع شدن آن از بیرون و اندرون کمتر از سه روز نباشد
پس خونیکه دو روز یا کمتر و دو روز و نصف بیشتر از آن نشود خون حیض نیست هر چند بصفات
حیض باشد و معتبر است در این سه روز چند چیز اول آنکه بیکدیگر متصل باشند پس کافی
نیست تحقق این سه روز در کمتر از ده روز دویم آنکه خون در این سه روز مستمر باشد پس کافی نیست اینکه
در هر یک از این سه روز دفعتی خون به بیند بلی اظهر کفایت استمرار در اندرون فرج اگر بعد از بیرون آمدن قدری از آن
باین قسم که در هر زمانی از این سه روز که پنبه را بگذارد داخل کند آلوده بخون بیرون آید
و ضرور نیست که در این مدت مستمر الخروج باشد سیم آنکه در عرف این را سه روز گویند پس اظهر عدم
اکتفا بتلفیق روزها است چنانچه در ظهر خون به بیند و در ظهر روز چهارم این خون قطع شود بلی
کسر قدری از روز مثل یکساعت یا دو ساعت ضرر ندارد و فرق نیست در این باب که روز همین قدر یا از دو روز
فطن

نیست بلی اگر از اول شب خون ببیند و مستمر باشد تا غروب روز سیم همه حیض است
بلکه اگر بعضی روز دهم زیاد شود باز چنین است و احتیاط مراعات سه شب است با این سه
روز که اگر از صبح خون آمده شب روز چهارم را هم داخل کنند شرط هفتم اینکه تمام
خون واقع در ظرف ده روز یا کمتر تا سه روز واقع شود پس هر قدر از خون که در زیاده
بر ده واقع شود از حیض نیست لکن در این تفصیلی است که در طی اقسام حایض مذکور
میشود و بیان امور معتبره در روز بنحوی است که در سابق مذکور شد و بعد از آنکه
معنی حیض و شروط از اداء الشی بدانکه زنان در خصوص حیض بجهة اختلاف احوال و احکام
آن چنانچه مذکور میشود چند قسمند و ما از جهة سهولت اخذ مسائل از این کتاب
اقسام غالبة از آن در ضمن چهار قسم در فصول که مذکور میشود یاد کنیم

فصل سیم

یکی از اقسام حایض ذات العاده است و آن زنی است که بجهة تکرار حیض از برای او عادة
بهم رسیده باشد و عادة حاصل میشود بتکرار حیض آن زن از برای او عادتی بهم رسیده
در دو دفعه و از اهل این قسم چهار طایفه اند یکی از آنها ذات العادة وقتیه و عددیه است
که در وقت و عدد موافقت حیض او مکرر شود مثل اینکه در هر ماهی در اول آن مثلا
یا در وسط آن یا در آخر یا در غیر این حیض می بیند بعدد موافق که در هر دو سه روز
یا ده روز یا غیر این اتفاق افتاد دوم ذات العادة وقتیه است بدون عددیه که اول زمان
عادة او در هر ماهی موافق است که همیشه مثلا در اول ماه خون می بیند یا همیشه در روز
دهم خون می بیند لکن در عدد روز موافق نیستند چنانچه در یکماه سه روز و در دیگری
بیشتر می بیند سیم نیز ذات العادة وقتیه فقط است لکن آخر زمان حیض او همیشه موافق است
نه اول مثلا در هر ماهی روز دهم آن پایان است لکن در یکماه از اول آن خون می بیند
یکماه در پنجم یا ششم آن خون می بیند چهارم عکس دوم است که ذات العاده عددیه است
بدون وقتیه که در هر ماه سه روز یا پنج روز یا هفت روز خون می بیند لکن یکدفعه

در دو دفعه

در احکام حیض

در دهه اول ماه است یکدفعه در دهه دوم و همچنین توضیح کلام در این فصل
بیان چند مطلب است اول آنکه معتبر است در همه اقسام ذات العاده چه در تحصیل
عادة و چه در بقاء آن که حیض دیگری در این بین فاصله نشود که اگر فاصله شود مثل
عادة است مثل کسیکه در اول هر ماه خون می بیند خون دیدن در وسط مثلا آن
اما فاصله شدن نفاس ضرر ندارد مثل فاصله شدن استحاضه دوم آنکه حصول
عادة بعد چه در عددیه تنها و چه در عددیه و وقتیه بلکه حصول عادة بوقتیه تنها
چنانچه بر وقتیه دم و انقطاع آن میشود از قراری که گذشت هم چنین حصول عادة در
هر یک از این سه قسم بتوافق صفات خون در چند روز موافق از هر ماهی میشود
مثلا زنیکه بیشتر از ده روز خون می بیند چه با استمرار خون و چه با انقطاع
اگر در پنج روز اول هر ماهی خون او بصفات حیض باشد ما بقی بصفات استحاضه چنین
زنی ذات العادة وقتیه و عددیه است و هم چنین اگر در همه ماهها پنج روز از خون
او بصفات حیض باشد باقی بصفات استحاضه لکن با اختلاف وقت چنین زنی ذات
العادة عددیه است و اگر در هر ماهی در اول آن خون او بصفات حیض است لکن
در یکماه سه روز و در یکماه پنج روز چنین زنی ذات العاده وقتیه است و اما زنیکه
از باب عمل بروایت چنانچه میاید در صورت استمرار خون بعض روز اول هر ماهی را
حیض خود قرار دهد پس تکرار این عمل باعث ذات العاده بودن او و از قرار مذکور
نمیشود بلکه چنین است زنی که بتکلیف او رجوع بعادة اقربا خود است پس ذات العاده بودن
اقربا او باعث ذات العاده بودن او نیست هر چند که تکلیف او رجوع بایشان باشد مطلب سیم
بعد از این مذکور میشود که بیاض میانی که در میان کمتر از ده روز در میانه دو خون که هر دو از یک حیض
محسوب باشند این دو خون با آن بیاض همه حیض واحد متصل محسوب میشوند پس هر گاه این
حالت در چند ماه مکرر شود مثلا در هر ماهی در اول آن چهار روز خون می بیند

پس یک روز یا بیشتر پاک است پس باز دو روز خون می بیند یا بیشتر یا زیاده و در دیده
منقطع میشود و در دو ماه دیگر هم بر همین سیاق اظهر آنستکه چنین زن ذات العادة است
مثل ازینکه همه را خون می بیند و مراد از سه قسم عادة با ابتحال ممکن الحصول است
چنانچه باندک تامل ظاهر است **مطلب چهارم** آنچه عادة بسیطه میشود گاهی
مرکبه میشود چه در وقت وچه در عدد مثلا اگر زن در دو ماه یا سه ماه در اول
هر ماهی پنج روز خون می بیند پس ازان در دو ماه یا سه ماه از اول هر ماهی هفت
روز خون می بیند بعد ازان باز در دو ماه یا سه ماه از اول هر ماهی هفت روز
خون می بیند و هکذا چنین زن ذات العادة وقتیه و عددیه است لکن یک قسم از عادة
که باید همیشه در دو ماه یا سه ماه حیض خود را از قرار پنج روز اول آن قرار دهد و
هکذا بهمین سیاق در ماههای بعد و این را ذات العادة مرکبه گوئیم و هم چنین در وقتیه
تنها یا عددیه تنها و تصویر آن بتامل ظاهر است و گاهی میشود که ترکیب با اختلاف فصول
باشد چنانچه در تابستان همیشه عادة او پنج روز از اول هر ماهی باشد و در زمستان
در کمتر یا بیشتر بلکه گاهی با اختلاف مکان و منزل هم میشود مثل ییلاق و قشلاق و نحو
آن چه در وقتیه و عددیه یا وقتیه تنها یا عددیه تنها **مطلب پنجم** مستفاد از ظاهر
کلام اکثر و صریح جمعی آنستکه مراد بماه که بتکرار خون در دو ماه یا بیشتر عادة متحقق
میشود اقل آن سیزده روز است پس بتکرار ابتحالت واحد دو دفعه عادة حاصل
میشود اگرچه در یکماه هلالی واقع شود مثل اینکه سه روز خون ببیند بعد ده
روز پاک باشد باز سه روز خون ببیند پس ده روز پاک باشد و هکذا تفصیل
مبنا حصول عادة بعدد ایام حیض و حصول آن بوقت داده اند و اول را ممکن و ثانی را
غیر ممکن شمرده اند اظهر قول دوم است پس در اینجا نیز هر یک از سه قسم ذات العادة
متصور میشود بسبب تکرار دیدن خون در دو وقت و دو عدد موافق در یکماه

هلالی **مطلب ششم** بدانکه در حصول عادة بعدد در هر قسم از اقسام مذکوره در حیض
توافق در روز تمام معتبر است نه در بعض روز و چون نصف یا کمتر پس اگر یکدفعه
پنج روز و یکدفعه پنج روز و نیم ببیند منافی حصول عادة نیست چنین زن ذات
العادة عددیه است فرقی در تاخیر نصف روز زائد و تقدیم آن نیست بلکه اظهر
آنستکه زیادتی نصف روز یا کمتر هم در تحقق عادة وقتیه فقط هم مضر نیست چه زائد
در اول واقع شود یا در آخر بنا بر این زیادتی مذکوره در تحقق عادة وقتیه و عددیه
که اظهر اقسام ذات العادة است هم ضرری ندارد و چنانچه این زیادتی منافی اصل حصول
عادة نیست پس اگر بعد از حصول عادة و استقرار آن چنین زیادتی اتفاق افتد البته
منافی قرار عادة و احکام آن نخواهد بود **فصل چهارم** در بیان احکام معتاده
و در آن چهار مطلب است اول در معتاده وقتیه و عددیه است و حکم او این است که بمجرد
دیدن خون در زمان عادة خود خود را حائض دانسته ترک عبادة نماید چه آن خون
موافق صفات خون حیض کلا یا بعضا باشد یا نباشد بلکه اگرچه متصف بصفات
استحاضه باشد و فرقی نیست که در اول زمان عادة خون ببیند یا در وسط آن
بلکه اگر یک روز یا دو روز قبل از زمان عادة خون ببیند باز ترک عبادة میکند
و این تقدیم در یکدفعه یا دو دفعه یا بیشتر یا اختلاف عدد ایام متقدمه منافی
استقرار عادة و باعث زوال حکم آن نمیشود بلی با تکرر تقدم آن و توافق در دو دفعه
قرار عادة و زمان آن منقلب میشود باین ایام مثلا کسیکه همیشه در اول ماه خون میدید
اگر دو دفعه یا بیشتر دو روز قبل از این خون ببیند ایام عادة او کمتر از ده
روز باشد و اگر ایام عادة او ده روز بوده پس نمیتواند که دو روز زیاده بر ده را
از حیض بداند پس در صورت استیعاب خون تمام دوازده روز را دو روز متقدم
استحاضه دانسته قضاء عبادت ترک کرده نماید مگر اینکه آنجا انتقال عادة او شود

که در این صورت دو روز آخر را استحاضه بداند **مطلب دویم** در احکامی که
در ذات العادة وقتیه و عددیه مذکور شد و در ذات العادة وقتیه فقط که اول
زمان عادة او مضبوط است نیز جاری است و یکی از احکام هر دو صنف آنست که
در بین ایام عادة اگر یک روز یا بیشتر خون منقطع شود چه از ظاهر و چه از باطن
باز این بیاض از حیض محسوب است و اما انقطاع از ظاهر فقط با جریان در باطن فرج
پس در هیچ مقام منافی حیض نیست چنانچه گذشت و این دو صنف در حکم آخر خون
مختلف میباشند پس حکم صنف اول که ذات العاده وقتیه و عددیه است آنست که اگر
خون او از عادة مضبوطه او بگذرد زیاد را استحاضه داند اگرچه بصفات حیض باشد مثل خون
ایام عادة بصفات استحاضه باشد لکن سزاوار آنست که از یک روز تا سه روز استظهار نماید
یا بمعنی که تا سه روز بعد از گذشتن ایام عادة خود باز صبر کند و ترک عبادت نماید
در صورتیکه مجموع ایام عادة و ایام استظهار از ده روز زیاده نباشد چنانچه اگر
ایام عادة او نه روز باشد یک روز بیشتر استظهار نیست و در هشت روز دو روز
و در هفت روز سه روز بیشتر نیست و کمتر از سه روز جایز است مثلا کسیکه عادة
او هفت روز یا پنج روز است جایز است که یک روز یا دو روز دیگر استظهار کند
و بعد از ایام استظهار غسل پاکی از حیض میکند و عبادت میکند پس اگر باز خون
میبیند عمل استحاضه میکند تا وقتی که خون باشد و یا گذشتن ده روز عبادة غیر ایام
عادة خود را قضا میکند چنانچه میباید و این استظهار که مذکور شد در کسیکه عادة
او ده روز است هیچ جا که نیست و اصل استظهار واجب نیست بلکه مستحب احوط است
در صورتیکه خون بعد از گذشتن ایام عادة بصفات حیض باشد و احوط از این آنستکه
در روزهای بعد از ایام عادة جمع کند میان عمل حیض و استحاضه باینکه ترک عبادت نکند و محرمات
حیض را هم ترک کند و اما صنف دویم که ذات العادة وقتیه فقط است پس در حق او

استظهار

استظهاری نیست بلکه لازم است که صبر کند بر حالت حیض خود تا ده روز و اگر پیش
از ده روز پاک نشود و تفصیل آن در مضطربه میباید **مطلب سیم** ذات العادة
وقتیه فقط که آخر وقت عادة او مشخص و مضبوط است اگر خون او از وقت مضبوط او بگذرد
استظهار میکند چنانچه گذشت چون این صنف با صنف اول که ذات العاده وقتیه و عددیه
است در معلوم بودن آخر وقت عادة خود موافقند اختلافی در اول آن دارند لهذا
در این صنف سیم اول زمان عادة و مقدم شدن خون از ایام عادة منصوص نیست بلکه
حکم این در ابتدا حکم مضطربه است که میباید بلی اگر از زمانی که خون میبیند تا آخر زمان
عادة او که مضبوط است بیش از سه روز نباشد بمجرد دیدن خون باید خود را حایض داند
بلکه اگر بسبب تکرر حیض یا غیر آن یقین داشته باشد که حیض او از سه روز زیادتر است
از چهار روز یا آخر زمان مذکور باید خود را حایض داند و اگر از چهار بیشتر است از پنج روز
مطلب چهارم ذات العادة عددیه بنابر اظهر و اشهر ترک عبادة میکند بمجرد
خون دیدن در هر زمانی از ماه که اتفاق افتد خصوص اگر خون بصفات حیض باشد
لکن احتیاط آنست که تا سه روز ترک عبادة نکند بلکه بطریق استحاضه عمل کرده نماز و روزه
و غیر آن از عبادات را بجا آورد و مراعات جانب حیض نیز نموده مکث در مساجد و مس
کتاب الله و خواندن از اشیاء محرمه بر حایض ننماید و در این طایفه تقدم خون بر ایام عادة
منصوص نیست بلی تا آخر آن منصوص است پس استظهار سابق در اینجا نیز جاری نیست بخصوص که
مذکور شد **فصل پنجم** در جمله دیگر از احکام ذات العاده است و در اینجا
نیز چند مطلب است اول آنکه ذات العاده همه اقسام آن چه عادة او ده روز باشد
تا کمتر همین که قطع شود خون او در سر روز دهم از ابتدای حیض او باید همه این مدت را از
حیض داند و هرچه روزه که در این مدت گرفته باید قضا کند اگرچه خون او مطلقا یا
در بعد از زمان عادة او اصلا هیچ بصفات حیض نباشد بلکه چنین است اگر در یک روز

یا دو روز

پاک و روزه در بین ایام عادة او یا در بین ایام زائده بر ایام عادة او یا مبانتر ایام عادة
و ایام زائده خون از ظاهر و باطن قطع شود که باز این ایام محسوب از حیض است **مطلب ۲**
اگر در بین این ده روز حتی در ایام عادة خون از ظاهر قطع شود و احتمال بدهد که از باطن
قطع نشده به همین قدر نباید خود را پاک بداند و جازم به پاک بودن خود نیز نباشد
بلکه استبراء نماید باینطور که چیزی را که پنبه بخوان داخل در فرج خود کند و قدری
صبر کند پس آنرا بیرون آورد اگر خون آلوده است هر چند بقدر کمی باشد هنوز
در حیض است و اگر هیچ آلوده نیست پاک است غسل حیض میکند پس اگر باز خون بیاید
و پیش از روز یازدهم از اول خون حیض او منقطع شود باز همه را حیض داند در روز
یازده غسل پاکی از حیض کند اگر بعد از استبراء روزه گرفته قضا نماید بهتر آنکه در حال
استبراء راست بایستد و شکم خود را به دیواری یا درختی یا ستونی بچسپاند و یکی از پاها
بلند نگاه دارد تا درست مشخص شود که خون از عادة منقطع شده یا نه و اگر پیش از استبراء
مدتی کرده غسل کند باعتقاد قطع شدن خون در باطن یا باعتقاد اینکه استبراء لازم نیست یا با جهل
بمسئله یا عدم توجه درست پس از آن معلوم شود که خون در باطن بوده غسل باطل است
و اگر معلوم شود که نبوده ظاهر صحت غسل است و هرگاه بجهت عذری از اعذار چون کوری
یا علم تمکن از رجوع بغیر یا علم وثوق بغیر که ظنه هم حاصل نشود یا تاریکی و عدم تمکن بنور
از روشنائی و مثل آن احوط آنکه غسل نموده عبادت کند تا برائت یابد و اموری که حرام است
بر حایض تا یقین بقطع خون از باطن نماید تا آنکه بکند در تمام عادت ایام او یا بکند در ده
و اول حیض او ده روز تا از عادة غسل نموده اگر در این آیات روزه گرفته قضا آن نماید
مطلب سیم اگر خون از ده روز بگذرد اولا ذات العادة وقتیه و عددیه هستند
ایام عادة مستمره خود را حیض دانسته باقی آن را استحاضه محسوب بدارد پس قضا میکند
عبادات را که در ایام استظهار و یا غیر آن بعد از انقضا ایام عادة ترک کرده و هم چنین آن
عباد

ذات

ذات العادة وقتیه فقط که در آخر ایام عادة او معلوم است و فرقی نیست که خون بعد از
ایام عادة موافق باشد با خون ایام عادة در صفات یا نه حتی اگر خون ایام عادة بصفات
استحاضه و خون بعد از آن بصفات حیض باشد بلی و احتیاط این صورت بلکه در دو و دیگر
هر دو خون بصفات حیض باشند اگر فاصله ما بین دو خون بقدر اقل طهر که ده روز است
شده باشد یا نه یا هر چه این فاصله بیاض صرف باشد یا خونی که بصفات استحاضه
روان باشد پس میتوان گفت که هر یک از این دو خون حیضی مستقل قرار دهد لکن در
هر دو صورت احتیاط در این است که تا سر روز از خون دوم ترک عبادات نکند و احوط آن
این است که در تمام خون دوم که بصفات حیض است جمع کند میان عمل حیض و استحاضه که
با وظیفه استحاضه عبادت کند و اجتناب از محرمات حیض نماید پس اگر مکرر این حالت
از برای زن اتفاق افتد با موافقت وقت و عدد در هر ماهی یا موافقت در هما پس
این زن در هر ماه حالتی صاحب دو عادة میشود یکی از سابق داشته و یکی هم از روی
تکرار صفات خون حاصل شده چه این عادة متجدده با عادة سابقه موافق باشند در
عدد ایام یا نباشند بلکه بعد از استقرار هر دو عادة زوال صفت از خون عادة ثانی
ضرر ندارد **مسئله دوم و سیم** ذات العادة وقتیه فقط که همان اول زمان عادة او
مضبوط است یا که گذشتن خون از ده روز تمام ده روز را از حیض قرار میدهد هر خون
در تمام آن بیک صفت باشد چه بصفت حیض یا صفت استحاضه باشد و در زائد بر ده روز
عمل استحاضه میکند و بعید نیست که حکم دو خون که هر دو بصفت حیض باشند یا آنکه
خصوص دومی بصفت حیض باشد با فاصله شدن ده روز یا بیشتر یا بیاض صرف یا دو
خونی که بصفت استحاضه است در این ده روز فاصله در اینجا هم چنان باشد که در ذات
العادة وقتیه و عددیه مذکور شد که هر یک از این دو خون طرفین را حیض مستقل
داند بلکه میشود که بتکرار و موافقت در چند ماهی این زن صاحب دو عادة باشد

بنحوی که گذشت مسئلهٔ بیستم ذات العادهٔ عددیه فقط با گذشتن خون او از
ده روز همان عدد مضبوط را از اول خون دیدن حیض قرار میدهد و در زائد
عمل استحاضه میکند بنحوی که در ذات العاده وقتیه و عددیه گذشت و هم چنین اگر
فاصله شود میان دو خون او ده روز یا زیاده و در میان هر یک با خونی که بصفت استحاضه
باشد که هر دو را حیض محسوب میدارد اگر سایر شرایط حیض در هر یک موجود باشد
لکن در اینجا این حکم در صورتی است که هر دو خون بصفات حیض باشند یا هر دو بصفات استحاضه
باشند بشرط خالی بودن فاصلهٔ زمان طهر ده روز یا بیشتر از مطلق خون مع ذلک
احتیاط در این حال آنکه در خون دوم ترک نکند عمل حیض و استحاضه هر دو را و اگر
یکی از این دو خون بصفات حیض و دیگری بصفات استحاضه باشد همان خون بصفت
حیض را حیض و دیگری را که بصفات استحاضه باشد قرار دهد و اگر احتیاط نماید در این
خون که بصفت استحاضه است بجمع کردن اعمال حیض و استحاضه بهتر است پس اگر خون اول
بصفت حیض بوده خون دوم بصفت استحاضه اشکالی نیست و اگر عکس بوده و این زن
در خون اول که بصفت استحاضه بوده قرار حیض داده بود باید خون دوم را حیض قرار
دهد بعد از پاکی از خون دوم تمام نماز و روزه که در زمان خون اول ترک کرده قضا
نماید و اگر عدد خونی که بصفت حیض است کمتر از عدد مضبوط ایام عادهٔ این زن باشد پس
تعدد را کمال آن عدد از خون متصل بآن که موافق با عدد ایام او شود همه را حیض قرار
دهد یا اگر خون باقی است استحاضه نماید و اشکال در صورتی است که یکی از دو خون
بصفت حیض لکن کمتر از عدد ایام این زن و متصل بخون دیگر هم نباشد و دیگری بصفت
استحاضه لکن موافق عدد ایام او نباشد پس در اینصورت حکم ترجیح مشکل است و حکم
بحیضیت هر دو هم بعید است پس بعید نیست که این زن را مخیر دانیم در اینکه هر یک از دو
خون را که بخواهد حیض قرار دهد احتیاط در این است که در هر دو خون جمع کند ما بین

اعمال

اعمال استحاضه و حیض چنانچه مفصلاً مذکور شد فصل ششم یکی از اقسام صاحبان حیض
مبتدئه است و مراد بمبتدئه زنی است که از برای او هیچ عادتی برقرار نشده یا بجهة آنکه
اول خون حیض دیدن اوست یا آنکه اگرچه مکرر حیض دیده لکن بسبب اختلاف خونهای
او در وقت و عدد هیچیک از اقسام عادة از برای او حاصل نشده و این اشهر است از اینکه
مبتدئه مختص باشد بزنی که اول حیض دیدن اوست و آن زنی که مکرر حیض دیده لکن
عادتی از برای او برقرار نشده داخل در اقسام مضطربه باشد بهر حال احکام مبتدئه در
چند مسئله مذکور میشود مسئلهٔ اولی حکم مبتدئه در اول دیدن خون آنستکه تا
سه روز احتیاط نموده جمع کند میان اعمال حیض و استحاضه و بعد از آنکه در همه این سه روز
خون آمده بنحو اتصال اگرچه باستمرار در باطن فرج باشد خود را حایض بداند بوظیفهٔ
حیض عمل نماید اگرچه بعید نیست که بگوئیم از اول امر میتواند اقتصار بر وظیفهٔ حیض
نماید خصوص اگر خون بصفات حیض باشد پس اگر قبل از تمام شدن ده روز یا سر ده
روز خون بکلی قطع شود تمام این مدت را از حیض داند چه خون در همه مدت مستمر
باشد یا بعد از سه روز قطع شده باز در بین ده روز عود کند و چه تمام خون بصفت
حیض باشد یا استحاضه یا مختلف بلی اگر قبل از اتمام عشره قطع شود باید استبراء نماید
پس از آن عمل کند و کیفیت استبراء در ذات العاده گذشت مسئلهٔ دوم اگر خون
مبتدئه از ده روز بگذرد پس ممکن نیست که همه حیض باشد و همه هم استحاضه نیست باید
در تعیین حیض ~~ده روز بگذرد پس ممکن نیست که همه حیض باشد و همه هم استحاضه نیست~~
~~پس هر چه از این خون که مجموع~~ رجوع نماید بتمیز و ملاحظهٔ صفات متقدمه در حیض و
استحاضه پس هر چه از این خون که مجموع آن در زیاده از ده روز واقع شده بصفات
حیض است حیض قرار میدهد و غیر آن را استحاضه بداند چه خون جامع صفات حیض
از اول این مجموع باشد یا از آخر آن یا از وسط آن لکن در این حکم معتبر است که خون

جامع

جامع صفات حیض بیشتر از سه روز متوالی مستمر نباشد پس اگر بعضی از این ایام باین
نحو باشد دون سایر ایام همان حیض است و اگر چنین حول نباشد اگر در هر یک از
این سه روز صفت حیض در خون یافت شود باز کافیست در حکم بحیضیت آن اگرچه صفت
مذکوره در همه سه روز مستمر نباشد بلکه هم آن اصل خون مستمر باشد و در بیان حیض
گذشت که از برای صفات حیض شدت و ضعف است پس اگر بعضی از خون با استمرار در
سه روز صاحب صفت شدیده باشند باقی صاحب صفت ضعیفه مثل اینکه اول اسود
دویم احمر یا اول احمر دویم اشقر سیم اصفر حیض همان صاحب صفت شدیده است و
میشود که خون در بعضی از روزها بصفت اشد و در بعضی بصفت شدیده و در باقی
بصفات استحاضه باشد مثلا در سه روز سیاه و در سه روز سرخ بعد ازان تا آخر زرد
اشقر یا زرد باشد در این صورت شش روز اول حیض باقی استحاضه است بلکه میشود
در دو روز سیاه و در دو روز سرخ در باقی همه زرد حیض او چهار روز اول است
هکذا و شرط دیگر آنکه خونی که بصفات حیض است بیشتر از ده روز نباشد که اگر
بیشتر باشد حکم بحیضیت جمیع و حیضیت ده روز ازان هم نمیشود و ازاینجا معلوم شد
شرط سیم و آن این است که تمام خون بصفت حیض بلکه تمام آن بصفت استحاضه نباشد
بلکه مختلف باشد در صفات تا آنکه بسبب اختلاف صفات بتوانیم بگوییم خون صاحب
صفت حیض و خون صاحب صفت استحاضه است مسئله پنجم در صورتی که خون
مبتدئه از ده روز اگر صفات حیض در چند روز اول از خون او یافت شود در
همین ایام عمل حیض کرده و تا آخر هم خلاف آن ظاهر نشود کلامی نیست چنانچه اگر در
اوایل صفات استحاضه بوده و بعد بصفات حیض شده و از همین قرار هم عمل کرده باز
کلامی نیست و اگر خلاف آنچه عمل کرده ظاهر شود مثل اینکه در سه روز اول یا چهار
روز یا پنج روز مثلا خون سرخ بوده و مبتدئه هم عمل حیض در این چند روز نموده

بعد ازان

بعد ازان تا چند روز خون سیاه و منعقد آمده مشخص میشود که این خون حیض است
نه اول پس در این ایام ترک عبادت نموده بعد از پاکی عبادات فوت شده چند روز اول
را قضا میکند و بنا میشود که بسبب ترقی صفات در چهارده روز یا پانزده روز که
خون می بیند در همه ترک عبادت کرده غیر از سه روز آخر همه را باید قضا کند مسئله
ششم در صورتی که بسبب موجود نشدن شرایط اعتبار صفات نتوان تمیز خون
داد پس باید مبتدئه در تعیین حیض خود از استحاضه رجوع کند بزنان از خویشان خود
چه از جانب پدر و مادر باشند چون خواهران ابوینی خود یا از جانب پدر تنها چون
عمه یا از جانب مادر تنها چون خاله پس اگر ایشان ذات العاده باشند بهر قسم از اقسام
عادت که باشد باید همان عادت ایشان را در وقت و عدد یا امکان و الا در مقدار عدد
حیض قرار دهد و اگر همه متفق نباشند در ذات العاده بودن رجوع بذات العاده از
ایشان مینماید و اگر متفق باشند در ذات العاده بودن لکن در مقدار عادت بحسب وقت
و عدد یا هر دو مختلف باشند پس رجوع میکند بغالب از ایشان اگر غلبه قویه باشد
نه آنکه یک نفر یا دو نفر در جانبی زیاد تر باشند که کافی نیست و فرقی نیست که این زنان
همه یا بعضی زنده باشند یا مرده اگر احوال عادت ایشان بدست آید و هم چنین فرقی نیست
ما بین زنانی که مبتدئه شهر و یکی شهر یا یک شهر باشند یا مختلف و با اختلاف بلاد ایشان
نزدیک تا باشد بسیار مبتدئه شهر یا دور و نیز فرقی نیست میان آنکه انتساب مبتدئه بزنان
خویشان بانتساب صحیح شرعی باشد یا بزنا که همان انتساب عرفی است چه از جانب مبتدئه
و چه از جانب ایشان کلا یا بعضا مسئله هفتم جماعتی از علما رضی الله عنهم
فرموده اند که مرتبه سیم از مراتب رجوع مبتدئه در معرفت حیض خود از استحاضه
رجوع بزنان هم سن او است مطلقا چه از خویشان و چه غیر ایشان پس عمل میکند بر
وفق عادت کرده ایشان یا غالب ایشان است و جمعی اعتبار وحدت بلد مبتدئه

و ایشان

وایشان نموده اند واین حکم محل اشکال است بلی اگر باعث قوة مظنة واطمینان شود
بعید نیست که صحیح باشد لکن مع ذلک احتیاط جمع کردن میانه وظیفه حیض واستحاضه را
در موافق ایام عادت ایشان ترک ننماید اگر نتوانند موافق ایام عادة ایشان وا بقا نوبت روایات
که میباید عمل کند واگر میتوانند مقدم این است که مطابق ایام عادة زنان هم سن را بایکی از
روایات که مذکور میشود حیض خود قرار دهد مسئلهٔ ششم باید دانست که مبتدئه را
لازم است که نسبت بمراتب مذکوره از رجوع بتمیز و رجوع بزنان خویشان و رجوع
بغیر ایشان از هم سن خود از زنان بنا بر قول جمع مذکور بلکه در رجوع بروایات که مرتبه
اخیر است بترتیب مذکور عمل نماید پس با تمکن از مرتبه سابقه رجوع بمرتبه لاحقه نمیتوانند
کرد بلکه ظاهر آنست که از اصحاب اشتراط صحت اعمال اوست از وظایف حیض واستحاضه برجوع
مذکوره بترتیب مسطور پس اگر رجوع نکرده باختلاف ترتیب نموده اعمال او صحیح نیست اگرچه
بعد معلوم شود که همان خون را که حیض قرار داده حیض و خون را که استحاضه قرار داده
استحاضه بوده اگرچه این بنا بر مختار که صحت عبادت جاهل است در صورت مطابقه با واقع
تمام نیست پس اگر بدون رجوع چند روز را حیض خود قرار داده و بعد را استحاضه
بعد از ملاحظه تکلیف خود در مراتب رجوع مشخص شد که در واقع هم همان حکم بوده که
عمل کرده و در حال نیت تشکیک و تردید نداشته عمل او صحیح است بلی اگر خلاف آن ظاهر شود
بلکه مجهول الحال بماند اظهر و اقوی آنکه تدارک مافات نماید و عباداتی که ترک کرده
قضا کند اگر خلاف واقع شده صحیح نداند هم چنین طواف و نحو آن مسئلهٔ هفتم
بدانکه بعد از وجوب رجوع مبتدئه بزنان خویشان با غیر ایشان و رجوع نمودن او بعید
نیست که بر آن زنان هم واجب باشد که بیان نمایند احوال خود را از وقت عادة و عدد آن
با او اما لکن اعتبار قول ایشان بدون حصول اطمینان از برای مبتدئه بلکه با عدم حصول
مظنه نیز محل اشکال است و با اطمینان سؤال از همه لازم نیست بلکه بدون سؤال هم

همین

همین قدر که اطمینان بهم رسد که عادة ایشان و فلان قرار است کافی است و نیز باید
دانست که رجوع با ایشان در تحصیل معرفت بعادة ایشان است نه غیر آن از اسباب تمیز
مثل عمل کردن ایشان بتمیز یا زنان هم سن خود یا اختلاف ایشان با مبتدئه در سن بلکه
رجوع ایشان بخویشان خود که عرفاً از خویشان مبتدئه محسوب نباشند چون اقارب
مادری خواهران عمه و عمه زادهای مبتدئه که هیچیک از امور مذکوره باعث جواز رجوع
مبتدئه با ایشان نیست مسئلهٔ هشتم در صورت گذشتن خون مبتدئه از ده روز و حصول
اگر زنان نکند در حال بعد از عجز از رجوع بخویشان با اختلاف عادت غالب ایشان یا عدم
وجود عادت از برای آنها لازم است که عمل کند بیکی از روایات که در مضطربه اشاره
شود اشهر و اقوی تعیین روایت هفت است که در هر ماهی که خون او از ده روز بگذرد
وصفات در رجوع هیچ ممکن نشود هفت روز از ایام خون خود را حیض قرار دهد و در باقی
عمل استحاضه نماید و در وضع هفت روز در ابتدای خون بلکه احوط آنست که اگر بتواند
اختیار کند عدد دیگر را که موافق عدد عادت هم سنهای او است بجهت خروج از شبهه خلاف جماعتی
متعدد تمر و باعث در این مرحله احوط اختیار سه روز است در هر ماهی با التزام احتیاط
باینکه جمع کند بعد از گذشتن سه روز تا تمام هفت روز بلکه تا تمام ده روز و در همین
سه روز نیز بلکه تا آخر خون میان وظیفه حیض واستحاضه و غسل انقطاع حیض نماید
بعد از سه روز در آخر هر روزی یا هر زمانی که حالت خون تغییری بیابد که باحتمال
قطع حیض محتمل باشد و هر زمانی که تمیزی از برای او بهم رسد رجوع بتمیز نماید بلکه هر
زمانی که از برای خویشان و عادت برقرار شود رجوع بعادة خود میکند و هم چنین اگر در
ماهی کمتر از ده روز خون ببیند یا بر سر ده روز قطع شود حیض او همین است حتی آنکه
با فاصله نشدن ده روز پاک اگر خون ببیند خون دوم را استحاضه قرار ندهد بلکه در
هر ماهی که از ده روز بگذرد کند باید عمل بروایات نماید فصل هفتم در مضطربه است

وان زنی است که اول ذات العادة بوده بهر قسم از اقسام او بعد از ان پس بسببی از اسباب
چون فاصله شدن زمان حمل و بعنوان عادة مضبوطه محفوظه خود را فراموش کرده که نسبة
واجب الاحتیاط از وقت و عدد دارد و نظر بنداوه چنانچه وقت او در تمام ماه کم باشد و عدد
او هم از سه تا ده نهر را احتمال داشته باشد و از اقسام مضطربه باشد و حکم او ست زنی که بسبب
اختلاط خون او در تقدیم و تاخیر و در مراتب عدد و مخلوط شدن حیض او با استحاضه عادة
مستقره مضبوطه او از هر قسم عادتی که داشته زایل شده که از دست او رفته تا آنکه
عادة بر قرار است فراموش ازاو کرده پس بنا بر این که این قسم را هم از مضطربه دانسته میشود
که از دست رفتن عادة با اختلاف و اختلاط و فراموشی هر دو با هم باشد مثل اینکه ذات
العادة وقتیه و عددیه بوده حال از وقت بالمرة فراموش کرده و عدد او با اختلاط از دست
رفته توضیح کلام در این مقام بذکر دو مطلب است مطلب اول در آنکه حکم ناسیة العادة
که در فصل بعد میاید چون با حکم مضطربه در بعضی جا مختلف است و اقسام این دو زیاد با هم
متقارب و متشابه اند لازم است که اولا اقسام هر دو را بیان کرده اشاره بتمیز احدهما
از دیگری نمائیم و منشأ اقسام عارض شدن اختلاط و نسیان است بر ضبط عادة پس میگوئیم
که اقسام متصوره مختلفه و حکم دو غالب بیست و دو قسم میشود اول آنکه ذات العادة
وقتیه تنها که ضبط اول حیض کرده بود ان وقت مختلط شده دویم ذات العادة وقتیه
تنها که آخر ان مضبوط بوده حال مخلوط شده سیم عددیه تنها عدد ان مخلوط شده چهارم
ذات العادة وقتیه و عددیه بعد از ضبط هر دو مختلط شده همه این چهار قسم از مضطربه است
پنجم ذات العادة وقتیه و عددیه بوده وقت ان بالمرة مختلط شده که هیچ در وقت سابق
خون نمی بیند لکن عدد ان مضبوط و برقرار است و مثل او ست اینکه گاهی آخر حیض او
روز اول یا دویم از وقت سابق او ست و گاهی اول حیض او یکروز یا دو روز از آخر وقت
سابق او ست ششم عکس این که عدد او مختلط لکن وقت او همان وقت سابق است لکن گاهی

زیاد

زیاد و گاهی کمتر بشود از جانب وقت از قبل یا از بعد و این دو قسم بعد از عروض این
اختلاط اگرچه از ذات العادة وقتیه و عددیه خارج است لکن اول ان یا از ذات العادة
عددیه تنها و دویم از ذات العادة وقتیه تنها میباشد این شش قسم از اقسام عروض اختلاط
تنها بوده و اما اقسام عروض اختلاط با نسیان با هم پس چهار است اول انکه ذات العادة
وقتیه و عددیه وقت ان بنحو مذکور مختلط شده و از عدد ان بالمرة فراموش کرده دویم همین
فرض لکن عدد ان فی الجملة فراموش شده سیم از مضطربه دویم و چهارم از اقسام ناسیة العادة
که میاید و اقسام عروض نسیان فقط دوازده است اول ذات العادة وقتیه تنها که همان
اول وقت را سپید اشتر بالمرة فراموش کرده دویم همین لکن فی الجملة فراموش کرده که بعضی از
ایام عادة را در نظر دارد و اما اول یا آخر یا وسط عادة بودن را نمیداند سیم ذات العادة
وقتیه تنها که همان آخر را سپید اشتر بالمرة فراموش کرده چهارم همین لکن فی الجملة فراموش
کرده پنجم ذات العادة عددیه تنها بالمرة عدد را فراموش کرده ششم همین لکن فی الجملة فراموش
کرده اول و سیم و پنجم از مضطربه است دویم و چهارم و ششم از ناسیه است هفتم ذات
العادة وقتیه و عددیه بوده از هر دو بالمرة فراموش کرده هشتم همین وقتیه و عددیه
از عدد بالمرة و از وقت فی الجملة فراموش کرده مراد نمیداند اول تنها یا آخر تنها یا وسط
عرفی که غیر اول و آخر است نهم همین لکن از عدد هم فی الجملة فراموش کرده دهم همین لکن از
وقت بالمرة فراموش کرده عدد تماما مضبوط است یازدهم تمام عدد مضبوط و از وقت فی
الجملة فراموش شده دوازدهم از عدد فی الجملة و از وقت بالمرة فراموش کرده هفتم از
مضطربه باقی از ناسیه است از این اقسام از مضطربه و دو از ذات العادة و سیزده قسم
از ناسیه است مطلب دویم حکم مضطربه است که در اول دیدن خون عمل استحاضه
کند بلکه احوط جمع میان استحاضه و حیض است تا سه روز مگر آنکه خون او بصفات حیض
باشد که میتواند اقتصار بر وظیفه حیض کند لکن احتیاط با جمع است پس از سه روز

بابودن خون عمل حیض کند و با قطع شدن قبل از تمام ده روز یا بر سر ده روز
همه را حیض داند و با قطع شدن در کمتر از ده روز استبرا میکند بنحوی که گذشت
واگر پس از ده روز باز خون به بیند عمل استحاضه میکند مگر انکه خون لاحق بصفات
حیض باشد بخلاف خون سابق که در اینصورة خون لاحق را حیض قرار میدهد
و عبادات فوت شده در زمان خون سابق را قضا میکند مگر در صورتیکه
مابین دو خون ده روز پاکی یا با خون بصفات استحاضه در همه ده روز یا کمتر
ازان فاصله شده باشد که در اینصورة هر دو طرف را دو حیض قرار دهد بشرط
انکه خون در هر دو طرف بصفات حیض و در وسط بصفات استحاضه باشد بالجمله
در فرض انقطاع قبل از ده روز یا بر سر ده روز باز عود کردن خون بعد ازان
و در صورة اتصال خون و استمرار ان بعد از ده روز باید مضطربه رجوع کند به
صفات و تمیز دهد حیض را از استحاضه پس با امکان تمیز هر خونی که بصفات
حیض است حیض و غیر انرا استحاضه قرار میدهد و با عدم امکان ان در اینجا
رجوع بزنان خویشان و غیر ایشان نمیکند مگر انکه افاده اطمینان تام در تشخیص
حیض نماید که بعید نیست عمل بان و با عدم حصول اطمینان یا عدم امکان رجوع بایشان
بلکه با اطمینان هم بنا بر احوط باید رجوع کند بروایات چنانچه در مبتدئه مسطور
شد که احوط روایة هفت است و سایر احتیاطاتیکه مذکور شد در اینجا نیز جاری
پس در هر ماهی که خون از ده روز میگذرد باید چنین کند و هر زمان که در بین
ده روز یا بر سر ده روز قطع شود همه انرا حیض قرار دهد و هکذا **فصل هشتم**
در ناسیه است و مراد بناسیه زنی است که ذات العاده بوده بیک قسم از اقسام
چهارگانه سابقه لکن در ذات العاده وقتیه و عددیه یکی از وقت و عدد را در
حفظ دارد و دیگری را بالمره یا فی الجمله فراموش کرده یا هر دو را فی الجمله فراموش کرده

و در سه قسم دیگر همان وقت یا عدد که معتاد او شده بود از فی الجمله فراموش کرده
مثلا اول عادة او همیشه اول ماه بوده حال همین قدر میداند که در اول ماه حایض
بوده لکن نمیداند که اول ماه اول عادة او بوده یا وسط حقیقی یا عرفی یا اخر ان بوده
یا در میان اول و وسط یا اول و اخر یا وسط و اخر بوده و در قسم ثانی وقتیه تنها
که اخر عادة او مضبوط بوده که مثلا پنجم ماه بوده حال همین قدر میداند که این روز
از یوم حیض او بوده و بطریق مذکور باز شک دارد و در ذات العاده عددیه تنها
همین قدر میداند که عادة پیش از سه روز یا چهار روز یا از پنج یا از شش یا هفت
یا هشت بوده لکن نمیداند که چند روز کمتر بوده و همچنین در ذات العاده وقتیه
و عددیه توضیح مقام بذکر چند مطلب است **مطلب اول** ناسیه مذکوره از جهتی
حکم ذات العاده را دارد و از جهتی حکم مضطربه را پس از انجهة که هر وقت از ماه را در
نظر دارد که حایض بوده حال با دیدن خون در ان باید خود را در ان وقت حایض بداند
چه خون بصفات حیض باشد یا نباشد و همچنین هر قدر از عدد عادة خود را در
نظر دارد باید خود را بقدر این عدد از ایام خون حایض بداند نه کمتر اما بحکم مضطربه
بودن و پس از این جهة است که در صورة ضبط وقت نه عدد باید عدد ایام حیض خود را
در زمانی قرار دهد که خون بصفت حیض باشد و با اتصال الزمان محفوظ و با نبودن
تمیز رجوع کند بروایات که اظهر و احوط هفت است و در صورة ضبط عدد نه وقت
در وضع عدد محفوظ خود باید مطابق کند با صفات حیض با امکان و الا در هر جا
از ماه که خواهد لکن اگر عدد محفوظ او بیش از هفت روز است نمیتواند رجوع
بروایت کند بنا بر مختار که روایة هفت است بلی اگر کمتر است بان اگر ان عدد محفوظ
کمتر از هفت است که میداند بهفت نمیرسد نمیتواند رجوع بروایت هفت کند
و همچنین اگر اجمالا میداند که بیش از هفت یا کمتر از هفت است بلی با احتمال هفت

بودن قرار دا بر هفت دهد چون مضطربه نیز اینکه اقتصار بر اقل نماید که سه روز است
یا اختیار اکثر کند که ده روز است چنانچه هر یک را جمعی فرموده اند و احتیاط
سابق در مبتدئه نیز همان حکم دارد اینجا نیز جاری نیست مطلب دوم ناسیه للعاده
اگر خون در تمام ماه یا در غالب آن مستمر نباشد بلکه در هر ماهی چند روزی خون
ببیند پس اگر خون او شامل وقتی است که فی الجمله محفوظ او است باید آن خون
واقع در اطراف وقت محفوظ را هم علاوه بر خون واقع در خود وقت مذکور آن
حیض داند مثلا میداند که در اول ماه عادة او بوده و عدد را نمیداند و حال هم در
همان دوم خون دیده باید از روز دو روز بعد را بیقین حیض داند و در زیاده اگر
اجمالا یقین بزیاده بر سه روز هست آن را هم از حیض داند و در زیاده بر آن اگر
بده نرسد رجوع بصفات میکند و الا بروایات عمل کند و اگر یقین بزیاد بودن از
سه ندیست در باقی رجوع بصفات پس از آن بروایات عمل میکند و همچنین اگر بداند
که دهم ماه مثلا آخر عادة او بوده و خون هم از اول ماه آمده روز دهم یا دو روز قبل
از آن را بیقین از حیض داند و اگر زیاده هم یقین دارد آن زیاده را هم از حیض یقینی
داند و اگر یقین ندارد در زائد رجوع بصفات آنگاه رجوع بروایات میکند و اگر
خون در وقت محفوظ هیچ نیست یا هنوز نیامده و یا آمده قطع شده پس اگر بقدر ده روز
که اقل طهر است فاصله میان خون و وقت محفوظ او شده چنانچه پونزدهم ماه اول
وقت محفوظ او است و حال در اول ماه خون دیده پس ممکن است که این خون هم خون
حیض باشد تا سه روز احتیاط نموده بعد میتواند بنا بر حیضیت خود گذارد و اولی
یا لازم است مگر آنکه خون بصفات حیض باشد که دیگر احتیاطی نیست پس اگر بعد
فصل ده روز پاکی در پونزدهم باز خون دید بمجرد دیدن آن خود را حایض میداند
تا سه روز بیقین و بعد هم از قراری که اشاره شد و اگر در پانزدهم خون ندید حیض

او

او همان خون اول است و اگر زمان محفوظ او گذشت و خون ندید و بعد خون دید
پس تا سه روز احتیاط نموده بعد میتواند بوظیفه حیض عمل کند خصوص اگر بصفات
حیض باشد و اگر محفوظ او همان عدد است معتبا با علم استمرار خون پس هر خون که
موافق عدد او است در علم آن را حیض قرار میدهد و مخالف آن استحاضه و اگر دو خون
موافق در عدد که هر یک مطابق عدد محفوظ او است ببیند پس اگر در یکی صفات
حیض موجود است در دیگری حیض همان صاحب صفات است و اگر هر دو با صفة
یا هر دو بی صفه میباشند در وضع حیض خود در هر یکی از دو خون مختار است احوط خون
اول است بعد از احتیاط تا سه روز در غیر صفه حیض که جامع بحفظ و بر حیض قرار
میدهد مطلب سیم اگر خون در تمام ماه یا در غالب آن مستمر باشد بنحوی که وقت
محفوظ ناسیه را هم گرفته پس یقین است که این خون مستمر بعضی از آن خون حیض و بعض
خون استحاضه است اجمالا که مفصل طریق عمل و قرار حیض و استحاضه این است که محفوظ
ناسیه یا عدد است معتبا مثل پنج روز یا هفت روز یا عدد است فی الجمله که از پنج
کمتر نبوده و از هفت مثلا بیشتر نبوده یا یکی از زیاده و نقیصه مذکوره را میداند یا آنکه
محفوظ او همان وقت است بتعیین یک جانب که اول ماه مثلا آخر عادة او بوده اول را نمی
داند یا وقت است فی الجمله که میداند سیم ماه را مثلا در عادة بوده اما نمیداند که چند
آن بوده یا اجمالا میداند که اول آن نبوده احتمال وسط و آخر میدهد یا بعکس و میشود
که محفوظ او هم وقت و هم عدد باشد مثلا عدد را معتبا یا فی الجمله میداند وقت را
هم معین از اول یا وسط یا آخر یا فی الجمله میداند پس در اینجا چند مسئله مذکور میشود
مسئله اولی محفوظ ناسیه همان عدد است معتبا پس اگر در اول خون دیدن خون او
بصفه حیض است همان را حیض قرار میدهد و صبر میکند تا تمام عدد خود چنانچه در
طرف تمام عدد بصفه باقی مانده شبهه نیست و همچنین اگر در زیاده بر عدد خود باز

صفت حیض در خون موجود است مع ذلک زائد را از استحاضه میدانند و اگر از اول
بصفت حیض نیست پس اگر میدانند تا آخرهم بصفت حیض نخواهد بود مخیر است که عدد خود را
در اول یا در وسط یا در آخر آن قرار دهد اولی و احوط آنکه از اول قرار دهد و بعد از
تمام شدن عدد غسل پاکی از حیض کرده عمل استحاضه کند و اگر نمیدانند که تا آخر خون بصفت
حیض خواهد شد یا نه پس با احتمال عدم استمرار تا سه روز احتیاط کرده جمع کند میان
عمل حیض و استحاضه و بعد از سه روز قرار بر حیض بودن دهد تا تمام عدد پس غسل پاکی
از حیض کرده در ما بقی عمل استحاضه نماید پس اگر بعد از این هیچ خون بصفت حیض نشد
او همان قراری که داده بود معمول دارد و اگر بعد خون بصفت حیض شد از قرار سابق
دست بر داشته حیض را در خون جامع الصفة قرار دهد و عباداتی ترک شده در قرار
سابق را قضا کند مسئله ثانیه محفوظ ناسیه همان عدد است فی الجمله مثلا همین
قدر میدانند که عدد ایام عادة او کمتر از پنج روز نبوده بیشتر نمیدانند یا از جانب زیاده
میدانند که از هفت روز بیشتر نبوده کمتر نمیدانند یا همین قدر میدانند که در میان پنج
و نه روز است یا پنج و نه روز است و هکذا پس از همان قرار مذکور در مسئله اولی عمل
میکند لکن بعد از صبر کردن بقدر محفوظ از عدد چون پنج روز در مثال اول اگر خون
از صفت حیض بیرون رفت در صورة صفت داشتن از اول قضا میکند در حیض خود
بر همان عدد مثل پنج روز در این مثال و اگر باز با صفت است صبر کند تا هفت روز
و هم چنین است اگر از اول بی صفت یا مختلف بود پس غسل پاکی از حیض نموده عمل استحاضه
میکند یعنی در صورة نبودن صفت اگر بعد خون بصفت حیض شد عدد خود را تا تمام هفت
روز در این خون قرار میدهد و عباداتی ترک کرده سابق را قضا کند بلکه بعید
نیست که چنین باشد در صورتیکه صفت حیض در کمتر از عدد محفوظ او بوده در سابق
و حال در تمام عدد محفوظ او هست که باز ثانی را حیض و عبادات ترک کرده در اول را

قضا کند مسئله ثالثه محفوظ ناسیه خصوص وقت است از اول آن پس اول روز را
روز بعد را بیقین میدانند که حیض است چه خون بصفت حیض باشد یا نباشد در روز سیم
اگر بصفت حیض باشد یا نباشد و در زیاده اگر بصفت حیض است باز باید حیض داند
تا هر چند روزی که باشد مگر آنکه وجود صفت حیض از ده روز بگذرد که دیگر اعتنا
بصفت نکرده غسل پاکی از حیض کرده عمل استحاضه میکند در زیاده بر ده روز و اگر صفت
پیش از تمام ده روز منتفی شود باز بعد از آن را عمل استحاضه میکند و اگر هیچ صفت نبوده
یا یک روز بوده و یک روز نبوده پس صبر میکند تا هفت روز و بعد از هفت روز بعد از آن عمل استحاضه
میکند مسئله رابعه اگر محفوظ ناسیه خصوص وقت است لکن از آخر آن پس دو روز قبل
از آن روز را با آن روز بیقین حیض میدانند و در زیاده بر آن بنحو مذکور عمل میکند لکن
از جانب قبل از روز محفوظ مثلا اگر هفت روز قبل از سه روز یقینی الحیض از آخر
خون را بصفت حیض بیند همه را چهار روز دیگر آن سه روز یقینی قبل ملحق کرده
که تمام ده روز است از حیض داند و هم چنین در کمتر از هفت روز و اگر هیچ بصفت حیض
نبیند پس چهار روز دیگر آن سه روز یقینی از قبل ملحق کرده حیض داند که تمام آن هفت
روز بشود و در این دو صورة که محفوظ اول عادة یا آخر آن است که در یقینی شکوک
آن گفتیم تا ده روز حیض محسوب کند در وقتی است که علم نداشته باشد که عادة او بده
نمیرسیده و الا هر قدر که با صفات است حیض قرار دهد و غیره مسئله خامسه اگر محفوظ
ناسیه خصوص وقت است لکن اول بودن آن یا آخر بودن یا وسط بودن از آن نمیدانند پس همان
روز را بیقین از حیض داشته اگر صفت حیض در خون قبل از آن روز موجود نباشد از اول
اضافه کند بر آن روز پس اگر بقدر ده روز میشود و علم بکمتر بودن عادة خود از ده روز
ندارد ده روز با صفت را حیض قرار دهد و اگر علم دارد که کمتر بوده کمتر را حیض قرار دهد
و اگر در خون قبل هیچ صفت حیض نیست پس از اول خون تا روز یقینی الحیض خود

خود عمل استحاضه کند واز روز و بعد را قرار حیض دهد خصوصا اگر خون بعد بصفت
حیض نباشد لکن جایز است که با احتمال از قبل روز یقینی بنای حیض بودن کذا در بلی
اگر حیض خود را مقدم و متصل بروز یقینی قرار داد بوجود صفت حیض و پس از آن
روز خون بصفت حیض شد بعد را حیض قرار داده عبادات را که ادا شده سابق را قضا
کند و اگر هیچ بصفت نباشد شش روز دیگر قبل از آن روز یا بعد از آن یا قدری پیش
و بعضی را بعد قرار دهد که مجموع آن هفت روز بشود این مسئله ظاهر را نمی‌یابد
مسئله عاشره اگر محفوظ ناسیه خصوص وقت است لکن از وسط عادة پس از روز مقدمه
و یک روز قبل و یک روز بعد از آن بیقین از حیض است اگرچه خون بصفت حیض
نباشد و اگر قبل از این روز و در طرف هفت روز یا اکثر خون بصفت حیض باشد
که با این سه روز از ده روز زیاد تر نشود همه را حیض داند و اگر هیچ بصفت حیض نباشد
و بعد از این سه روز تا هفت روز دیگر یا اکثر بصفت حیض باشد خون بعد را حیض
داند و الا چهار روز دیگر از هر یک از دو طرف این سه روز که بخواهد اضافه کرده همه
هفت روز را از حیض داند و جایز است که دو روز از این چهار را قبل از این سه روز
متیقن و دو را بعد از آن قرار دهد بلکه می‌تواند که این یک روز را قبل از سه روز مذکور
و سه روز هم بعد از آن قرار دهد و اگر میداند که این یک روز وسط حقیقی عادة او بوده
پس متعین است که سه روز قبل و سه روز بعد با یک روز وسط که یقینی است حیض
قرار دهد و وجود صفات در یک طرف بخصوص کافی نیست بلی در صورة وجود صفات
در دو روز قبل از یک روز وسط و دو روز بعد از آن اقتصار بر حیض بودن در خصوص
همین پنج روز میکند نه زیاده بلکه سه روز در صورة اختصاص صفت بسه روز هم گو
مگر آنکه علم اجمالی داشته که عادة او بیش از سه بود بلکه بیش از پنج بلکه بیش از هفت
که در این صور باید زیاده را عدد حیض قرار دهد اگرچه صفات اختصاص بکمتر از آن

دارند

داشته باشد مسئله سابعه گاهی میشود که وسط محفوظ پیش از یک روز بلکه بیش
از دو روز باشد چه زوج و چه فرد باین سبب هم مشخص میشود که عدد ایام حیض
زوج است یا فرد چنانچه اگر بداند عدد فردی وسط حقیقی بوده پس عدد حیض هم فرد
بوده و اگر وسط حقیقی زوج بوده لا محاله عدد حیض این هم زوج است و گاهی معلوم
شدن عدد وسط بملاحظه امر خارج میشود مثل اینکه عادة او در خصوص ده روز میداند که
اول ماه کم شده و عدد آن هم هفت روز بوده یا علم دارد که او هفت روز در ... کمتر نبوده
پس یقین است که روز چهارم ماه و پنجم و ششم و هفتم از حیض است و اضافه سه روز هشتم
از یکی از دو طرف رجوع بصفات میکند با امکان و الا مخیر است که از هر جانب که بخواهد
اضافه کند و اگر میداند که عدد عادة هشت روز بوده یا کمتر از هشت روز نبوده و در
ده اول ماه کم شده پس سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم این شش روز بیقین از حیض
و در دو روز دیگر چنان است که گذشت مسئله ثامنه حکم صورتی که محفوظ ناسیه
هم وقت باشد هم عدد فی الجمله یا عدد فی الجمله و وقت معینا که از کدام طرف است یا وسط
یا وقت فی الجمله و عدد معینا از مسائل مذکوره معلوم میشود چه معلوم باشد که این روز
محفوظ اول عادة او بوده یا آخر آن یا وسط حقیقی یا فی الجمله یا امر مردد میان جمیع یا مردد میان
بعضی از احتمالات مذکوره پس نسبت بمضبوط بودن وقت از قرار گذشته عمل میکند که
آن روز را بیقین حیض داشته و در اضافه دو روز دیگر از قبل یا بعد یا از طرفین یا مخیر بین
طرفین موافق همان قسم مطابق خود از مسائل سابقه معمول میدارد و نسبت بمعین بودن
عدد از عدد معین تجاوز نمیکند و در معلوم بودن عدد فی الجمله مثل سابق رجوع بتمیز
پس از آن بروایت هفت یا عدم قطع بزیاده یا بنقیصه عمل میکند و صور دیگر نیز منصوص
که از فرع صور مسطوره است و حکم اینها نیز از آنچه مذکور شد معلوم میشود مطلب
چهارم [illegible] اگر متذکر نشدن که عادة خود را مطلقا یا فی الجمله فراموش کرده چه از مضطربه باشد

با

یا ناسیة العادة بعادة فراموش شده خود چه وقتیه و عددیه که هر دو را
متذکر شده یا یکی را فراموش کرده بود متذکر آن شد یا متذکر یکی شده دون
دیگری یا عادة وقتیه از اول تنها یا وقتیه از آخر تنها یا عددیه تنها که بعد از
فراموشی متذکر آن شده در هر حال متذکر شدن او چند صورة است یکی آنکه
پیش از دیدن خون یا در اول دیدن خون که هنوز وقت عمل بوظیفه حیض یا
استحاضه نشده متذکر شده حکم این صورة واضح است که بعد از تذکر موافق
عادة بیاد آمده عمل میکند صورة دوم آنکه در زمان عمل یا بعد از آن متذکر
شده لکن بر خلاف حکم عادة یاد آمده عمل نکرده بلکه موافق حکم آن عمل کرده و
مطابق حکم مضطربه و ناسیه هم بوده مثل اینکه در پنج روز اول ماه خون او
بصفة حیض بوده او هم ترک عبادة کرده در بین آن یا در آخر متذکر شده که عادة
عددیه تنها داشته و پنج روز هم بوده یا وقتیه و عددیه بوده و همین پنج روز
بوده یا آنکه در اوایل ماه خون بصفة حیض نبوده و او هم عمل استحاضه کرده در
وسط آن بصفة حیض بوده بقدر هفت روز و او هم از جهة وجود صفة حیض در آن
هفت روز یا از جهة رجوع بروایات در این هفت روز بوظیفه حیض عمل کرده معلوم
شد که همین هفت روز محل عادة او هم بوده باز اشکالی نیست صورة سیم
آنکه در زمان عمل یا بعد از آن معلوم شود که موافق عادة یاد آمده عمل شده
لکن مخالف وظیفه مضطربه و ناسیه عمل کرده از باب جهل بمسئله یا فراموشی حکم
مسئله یا بسبب یکی بجوی که در حال عمل استحاضه تردیدی در صحت عمل نداشته در
این صورة هم بنابر اصح آنچه کرده صحیح است صورة چهارم آنکه در زمان عمل یا بعد
از آن معلوم شود که عمل موافق وظیفه مضطربه یا ناسیه بوده لکن مخالف حکم عادة
اتفاق افتاده این بر سه قسم است یکی آنکه زمان عادة گذشته مثل اینکه در اول

ماه بوده حال در وسط یا آخر ماه است در این صورة اظهر صحت عمل او است قضا نماز را
که در غیر زمان عادة ترک کرده لازم نیست و روزه را هم از قرار وظیفه مضطربه و ناسیه
که عمل کرده قضا میکند قسم دوم آنکه در بین عمل معلوم شود که چند روزی
از زمان عادة باقی است که در ضمن آن عمل استحاضه کرده بر وفق حکم مضطربه
یا ناسیه پس اگر بقدر سه روز یا بیشتر از عادة باقی است و میان این یا آن زمانی که
قبل از این عمل حیض کرده فاصله ده روز یا بیشتر شده اظهر آنکه عمل سابق را صحیح
دانسته در این چند روز هم عمل حیض نماید چون گذشت که دو حیض در یک ماه میشود
و اگر بقدر سه روز نمانده یا فاصله ده روز نشده عمل حیض در این وقت عادة
مشکل است احوط جمع میان عمل حیض و استحاضه است البته غسل پاکی از حیض را
بعد از گذشتن این چند روز از زمان عادة ترک نکند و عمل سابق را نیز
صحیح داند و احتیاطا هر نمازی ترک شده در زمان حیض سابق است اما روزه
گذشته پس آنچه را که در حیض نگرفته و آنچه را که در نصف از زمان عادة گرفته قضا نماید
قسم سیم آنکه زمان عادة یاد آمده تمام آن باقی است پس تاملی نیست در اینکه باید
در این زمان عادة بوظیفه حیض عمل کند اما نسبت بعمل سابق پس اگر فاصله ده روز
یا بیشتر میان دو حیض شده تدارک عمل سابق ضرور نیست و اگر فاصله ده روز نشده
احوط اگر نگوئیم اظهر تدارک عمل سابق است پس نماز و روزه فوت شده را هم قضا
کند صورة پنجم آنکه عملی که کرده مخالف حکم عادة یاد آمده و حکم مضطربه و ناسیه هر دو
بوده پس چه در زمان عمل بوظیفه مضطربه و ناسیه باقی باشد مثل اوسط یا اواخر
ماه در صورة استمرار خون یا باقی نباشد بعد از متذکر عادة شدن در دو قسمه
و گذشتن زمان آن دیگری نتواند بحکم مضطربه یا ناسیه عمل کند بلی در عددیه
تنها میتواند از قرار عادة عددیه در بقیة ماه عمل کند لکن از فرض ما خارج است

واما در قضا عباداتی که از او فوت شده پس عدد هر وظیفه که کمتر است یقینا
باید قضا نماید مثل اینکه وظیفه او رجوع بصفات بوده و صفره در ده روز پانزده
روز موجود بوده و عادة او ایام عادة او هفت روز بوده یا اینکه وظیفه او رجوع
بروایات بوده و عادة او پنج روز یا سه روز بوده پس هفت در مثال اول و سه یا پنج
در مثال دوم را باید قضا شود وهم چنین در عکس این که عدد عادة بیشتر از وظیفه
مضطربه و ناسیه بوده اگرچه ظاهر در مورد اختلاف قضا ایام موافقه وظیفه مضطربه
و ناسیه است لکن احوط قضا عدد اکثر از این دو است تتمیم زنی که خون بیند
اگر ترک کند عمل حیض و استحاضه را از باب جهل یا تقصیر پس حکم ذات العاده معلوم است
وهم چنین مبتدئه و مضطربه و ناسیه چه با استمرار خون یا عدم استمرار در صورتیکه
تمیز در خون موجود و معلوم وهم چنین عادة خویشان مشخص باشد پس اگر در دهه
عمل حیض کرده حتی زمان استحاضه را باید قضا کند روزه ایام حیض را و حکم معصیته
در سایر تکالیف چون مکث در مساجد و نحو آن نیز معلوم است و اگر تکلیف او
رجوع بروایات بوده و نکرده پس یا تعیین روایت هفت چنانچه اظهر است نداده
همان هفت روز را میکند و بنابر تخییر میان این و روایت سه روز از ماهی و ده روز
از ماه دیگر با اعتبار ظاهر همان تداره اقل ایام از روایات کافی باشد بلکه اکتفا
باقل ایام حیض هم که سه روز است ممکن است لکن احوط اکثر است بدانکه شوهر میتواند
اجبار کند زن خود را بر اختیار زمانی بجهة استمتاع از او در زمان دیگر بلکه بعید
نیست که اجبار کند او را بر قرار دادن حیض خود در اواخر ماه بجهة تقدیم استمتاع
و با اختیار نکردن زن مرد تعیین کند احوط تعیین حاکم است فصل نهم
در احکام حایض است و بیان آن در ضمن چند مسئله است مسئله اولی
حرام است بر حایض چه در حال استمرار خون و چه بعد از انقطاع آن قبل از

غسل

غسل حیض ارتکاب هر چیزی که جواز آن مشروط بطهارت از حدث است مثل جنب در قبل
بجا آوردن نماز و روزه و مس کتابت قرآن و اسماء الله و اسامی شریفه انبیا و ائمه
هدی علیهم السلام و خواندن سورهای سجده واجبه حتی غیر آیه سجده را بلکه بسم الله را بقصد آن
لکن سجده کردن در صورت استماع آیه سجده را بلکه بمجرد شنیدن آن بنابر احوط یا
در صورت خواندن سجده سوره از روی غفلت یا جهل بحکم حرمت یا حکم لزوم سجده
بلکه از روی معصیت یا سجده کردن در خواندن و شنیدن یکی از آیهای سجدات
مستحبه و سجده شکر حرام نیست و نیز حرام است بر او مکث در مساجد گذاردن چیزی
در آنها و عبور کردن در مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله وهم چنین است مکث در مشاهد
مشرفه ائمه هدی علیهم السلام اما عبور کردن حایض از مساجد مشاهد شریفه پس در صورت تنجیس
آنها با علم بآن بلکه با ظن قوی بنابر احوط حرام است و با عدم تنجیس حرام نیست و تفصیل
این احکام در احکام جنب مذکور شده مسئله دویم حرام است بر مرد وطی زن حایض
در قبل او بلکه حرام است بر حایض تمکین از آن مادام که از حیض پاک نشده چه خون
در ظاهر جاری باشد یا در باطن بلکه در زمانیکه محکوم بحیض است چون زمان بیانی
کمتر از ده روز در مبتدئه و خون حیض نیز چنین است بلی جایز است وطی بعد از پاک شدن
از خون اگرچه غسل نکرده باشد هرچند که مکروه بلکه احوط ترک است و با استظهار از
زمان حیض نیست اگرچه احوط الحاق آن بزمان حیض است و نیز حرام نیست وطی
در دبر زن حایض مطلقا و در صورت آمدن حیض او از دبر اشکال است خصوص
با انسداد حیض از قبل احوط ترک است اگرچه اقوی جواز است و اگر خون از منفذ دیگر
بیاید احوط ترک دخول در این منفذ و دخول در قبل است اگرچه جواز بعید نیست
و حرام دخولی است که موجب غسل میشود نه در کمتر از آن اگرچه احوط ترک مطلق
دخول است و جایز است سایر استمتاعات از حایض در هر حال بلی مکروه است در خصوص

مابین ناف و زانو بلکه بعضی حرام دانسته‌اند مسئله سیم مشهور متقدمین
از اصحاب واجب دانسته‌اند بر مردی که وطی کند زن حایض را قبل از پاک شدن
از خون در قبل او که کفاره بدهد و کفاره در اول حیض یک دینار است که یک مثقال
طلای مسکوک باشد و در وسط آن نصف دینار و در آخر آن ربع دینار و اظهر نزد
اکثر ایشان کفایت قیمت آن است از پول دیگر و اول و وسط و آخر گاهی در حال
معلوم است که در ذات العاده وقتیه و عددیه یا عددیه تنها و همچنین زنی که عمل
بروایات میکند و گاهی بعد از پاکی از حیض معلوم میشود بر هر حال ثلث اول آن از
اول و ثلث وسط از وسط و ثلث آخر از آخر است و فرقی نیست مابین زن دائمه یا
منقطعه اما کفاره وطی کنیز حایض چه واطی مولای او باشد یا شوهر او یا کسیکه
تحلیل با او شده پس از سه مد از گندم یا جو دانسته‌اند که به سه مسکین بدهد اگر
چه کنیز مدبره باشد یا ام ولد مولی یا مکاتبه مشروطه یا مطلقه که هیچ اداء مال
الکتابه نکرده باشد بلکه چنین است اگر بعض او آزاد باشد اینها همه در صورتی است
که با حلال خود وطی کند اما وطی بغیر حلال خود اگر چه بنحو شبهه باشد پس
کفاره نیست اگر چه حکم حرمت در صورت زنا شدیدتر است و بعضی جهل بموضوع
و اگر این زن حایض او است یا زن غیر حایض او بلکه بعضی جهل بحکم تکلیفی که حرمت است
از عذر مسقط کفاره است یا شبهه عذر نیست بر هر حال ثبوت کفاره در خصوص
مردانست نه در زن و نه در خنثی مشکل اگر چه او وطی کند و چون مختار استحباب
کفاره است مطلقا و جواب آن به همین قدر از مسائل آن اقتصار کردیم مسئله چهارم
صحیح نیست طلاق دادن زن حایض بعد از دخول شوهر در قبل یا دبر از زن
در صورتیکه از شوهر خود حامله نشده باشد و شوهر او غایب نباشد چه
آنکه در حال طلاق معلوم باشد که حایض است یا بعد معلوم شود که حایض بوده

چنانچه

چنانچه اگر با اعتقاد حیض حیض زن او را طلاق بگوید بعد معلوم شود که حایض
نبوده طلاق او صحیح است اما زن غیر مدخوله یا غایب از شوهر و حامله در هر حال
طلاق او صحیح است اگر چه حایض باشد و اگر در اصل معرفت خون حیض یا در حالت
اشتباه یا در صورت اختلاف ... اختلاف شود میان زن و شوهر ظاهر آنستکه
هر یک بتکلیف خود عمل میکنند اما در صورتیکه مدار حیض بر اختیار زن است چون
در عمل بروایات و تعیین زمان آن پس احکام متفقد در زمانی است که زن قرار حیض
خود را در آن داده و بر مرد لازم است که متابعت او کند چنانچه لازم است بر مرد قبول قول
زن در حایض بودن اگر مظنه بکذب او نباشد بلکه با ظن بکذب نیز بنابر اقوی زن را
اخبار از حال خود نماید مسئله پنجم واجب است بر حایض بسبب حیض آنکه بعد از
پاک شدن از خون حیض اولا ازاله نجاست از ظاهر فرج خود و غیر آن از بدن نماید در
صورت وجوب نماز یا طواف و بعد از آن غسل حیض نماید یا وجوب هر چیزیکه صحت آن
مشروط بطهارت است چون نماز و روزه و طواف یا جواز آن مشروط بطهارت است چون
مس کلام الله و اسماء الله و لبث در مساجد و خواندن آیات سجده و نحو اینها و این
غسل در هر چیز مثل غسل جنابت است مگر آنکه در اینجا وضو هم لازم است لکن نه از برای
رفع حدث حیض یا شرط بودن در صحت غسل بلکه از جهت رفع حدث اصغری که در زمان
حیض یا قبل از آن یا بعد از آن عارض شده پس بغسل تنها مکث در مساجد میتواند
کرد و روزه گرفت لکن نماز و طواف نمیتواند کرد و تقدیم وضو و تاخیر آن از غسل
هر دو صحیح است لکن احوط تقدیم است و در صورت عدم تمکن از وضو و غسل هر دو
دو تیمم میکنند یا تقدیم تیمم بدل از وضو و یا تعذر از احدهما یک تیمم بدل آنکه
متعذر است و آب غسل محتاج الیه در وضو و غسل و تیمم از نفقه است که بر شوهر است
مسئله ششم واجب است بر حایض که بعد از پاکی قضا کند روزه را هر چند

دو بار

رودی که از ماه رمضان او فوت شده بسبب عروض حیض بلکه بعید نیست که
هر روزه معینی چون روزه نذر معین و نحو آن چنین باشد پس زنان ذات العادة قضا
میکنند عدد ایام خود را بلکه گاهی لازم میشود که زیاده بر آن قضا کنند مثل آنکه قدری
از روز قبل از ایام عادة بقدر نیم ساعت تقریبا خون ببینند بلکه گاهی میشود که
باید دو روز را قضا کنند و در کسیکه حیض او بحسب عادة یا صفت یا عمل بروایت ده روز
زیادت گاهی یازده روز باید قضا کند چنانچه قدری از روز سابق مانده حایض شود
تا آخر ده روز اما نمازهائیکه بسبب حیض فوت شده پس هر نمازی که بحسب اصل شرع
صاحب وقت است چون نماز یومیه چه واجبه چه مستحبه چه نوافل مرتبه یا غیر آن و چون
نماز کسوف و خسوف قضا آن لازم نیست بلکه بدعت است مگر آن نماز را که در اول
وقت آن بقدر ادای آن با شرایط که مخفف بوده از وضو یا غسل یا تطهیر بدن یا معرفت
قبله و غیر ذلک و بحسب حال مکلف از حاضر بودن و مسافر بودن و صحیح یا مریض بودن
و با آب یا فاقد آن یا معذور از استعمال آن بودن و غیر ذلک ملاحظه زمان بجا
آوردن نماز با شرایط میشود پس از برای مسافر زمان دو رکعت و از برای فاقد آب
زمان تیمم کافی در تعلق وجوب اداء است چنانچه اگر جمیع شرایط را پیش از دخول
وقت بجا آورده از وقت همان زمان بجا آوردن نماز تنها کافی است و در مواضع
تخییر میان قصر و اتمام همان زمان قصر کافی در وجوب اداء و قضاء است یا ترک
اداء بلکه اگر زن بداند که بزودی حایض میشود و همان زمان بجا آوردن نماز
بقدر اقل واجب یا لا خواهد بود بلکه زمان غسل یا وضو را ندارد لکن زمان
تیمم را دارد بعید نیست که اداء را به همین نحو لازم دانیم و با ترک آن قضا آن لازم
باشد بلی اگر نمیدانست و بعد از حایض شدن معلوم شد که زمان غسل را نداشت
و زمان تیمم را داشته قضا لازم نیست و اگر بعد از پاک شدن از حیض و درک

کند

کند از آخر وقت بقدر ادا غسل یا تیمم و بجا آوردن یک رکعت از نماز را و بجا آورد
نماز را و قضا آن نیز لازم است بلکه با درک زمان یک رکعت از آخر وقت اگر مسامحه کند
که بقدر نقصان زمان یک رکعت بجا آوردن واجب است که فورا شروع در نماز کند و قصد ادا
و قضا ننماید بلکه تا خروج تمام وقت یا بعید نیست که تا زمان سه رکعت دیگر یا وقت
باز شروع در نماز فورا واجب باشد اما نمازی که صاحب وقت نیست چون نماز زلزله
و نماز طواف و نمازی که باستیجار یا نذر یا عهد یا یمین بر او واجب شده اگرچه زمان آن
را معین کرده باشد پس اتیان بانها بعد از پاکی از حیض لازم است بلکه در بعضی صور
فوت و قضا نیز نامیده شد مسئله هفتم مادام که خون حیض قطع نشده وضو و غسلی که
رافع حدث باشند از حایض صحیح نیست و هم چنین تیمم مبیح بلی وضو و غسل غیر رافع
چون اغسال مندوبه مثل غسل احرام و غسل جمعه و توبه و نحو اینها از او صحیح است پس
اگر پیش از حیض جنب شده یا در بین آن نمیتواند غسل جنابت کند پیش از پاک شدن
از حیض و بعد از پاک شدن هم همان غسل جنابت کافی از غسل حیض است چنانچه
در تداخل اغسال اشاره شد پس در اینجا حاجت بوضو نیست و اگر آب ندارد که کفایت
از وضو میکند دون غسل نمیتواند وضو بگیرد بلکه همان تیمم بدل از غسل جنابت
میکند و احتمال دارد که تیمم بدل از غسل حیض نیز لازم باشد و اگر حایض جنب
نباشد و آب همان بقدر وضو دارد نه غسل باز نمیتواند وضو بگیرد زیرا که حدث
حیض باقی است اگرچه تیمم بدل غسل را مقدم بدارد پس در اینصورت مثل صورت
نداشتن آب اصلا باید دو تیمم کند یکی بدل از غسل و یکی بدل از وضو و محتمل است
که وضو را لازم دانیم اگرچه تیمم بدل غسل را مؤخر دارد و لهذا در صورت وجود
نقد وضو و غسل وضو را مقدم داشته اند یا آنکه حدث حیض هنوز باقی است
احوط جمع میان وضو و تیمم است از برای حدث اصغر و تعیین تیمم است از برای حدث

حیض

حیض واگر آب بقدر غسل داشته باشد نه وضو در استحباب شبهه او را غسل میکند پس
از ان تیمم بدل از وضو واگر اول مستحاضه بوده متصل بان حایض شده غسل پاکی
از استحاضه نمیتواند نمود ودر عکس غسل پاکی از حیض کند چنانچه گذشت واگر بعد از
نفاس غسل نکرده تا حایض شود یا بعد از حیض غسل نکرده تا نفاس شود چه فصل ده
روز طهر را در میان حیض ونفاس لازم ندانیم چنانچه اظهر است یا لازم دانیم غسل از حدث سابق
را تا حدث لاحق قطع نشده نمیتواند بجا آورد وحکم تداخل اغسال در غسل جنابت
گذشت **فصل دهم** در احکام مستحبه ومکروهه متعلقه بحایض است چه در زمان
استمرار خون وچه بعد از قطع آن از آنجمله آنستکه آلکهنه بخود بر دارد که منع سرایت خون
بلباس یا بدن او نماید ووضو بگیرد در وقت هر نمازی ودر مصلای خود غیر مسجد بنشیند
بمقدار نماز کردن خود بملاحظه حال خود در قصر واتمام وتنگی وگنجایش در قرائت و
قیام وقعود وصحت ومرض ودر این مدت مشغول ذکر خدا باشد از تسبیح وتحمید
وتکبیر وتهلیل وغیر آن واگر نتواند بنشیند بایستد واگر نتواند بخوابد بر پهلو
والا بر پشت وبعید نیست استحباب این صورة وذکر در وقت هر نماز واجبی چون
نماز آیات ونوافل موقته چه مرتبه وچه غیر آن هر نمازی که تدارک آن بعد از حیض
نمیکند ودر بعضی از اخبار وارد است که قران بخواند هر چند که قرائت قران در غیر
این وقت از برای حایض مکروه است یعنی کم ثواب است وبهتر آنکه اذکار را متصل بیکدیگر
چون قرائت در نماز وافعال آن بجا آورد وبا نداشتن آب یا وجود عذر دیگر از
استعمال آن بدل وضو تیمم کند وسایر نواقض وضو را ناقض این وضو دانسته با عروض
آنها اعادة وضو نماید وبا اشتباه در قبله یا عدم تمکن از استقبال آن بهر جانب
که خواهد بنشیند واولی تقدیم سایر جهات است بر ایستادن یا رو بقبله بهتر آنکه جمیع منا
فیات از تکلم وقهقهه ونحو آن در حال ذکر مذکور بقدر زمان نماز ترک نماید

مستحب است که

داد

نماید واز آنجمله آنستکه مکروه است که خضاب کند بحنا یا وسمه چه در مو یا دست یا پا
وشوهر او یا مولای او استمتاع از او از ناف تا زانوی او وهر چه بفرج نزدیکتر است
کراهت شدیدتر است واینکه تمکین نماید بعد از پاکی از حیض وقبل از غسل کردن دخول
در او نماید واینکه عبور از مساجد نماید وقران بخواند در غیر سورهای سجده و
اجبه بیشتر از هفت آیه وقران را بر دارد ومس حواشی وبین سطور آن نماید بلکه
احوط ترک است **باب پنجم** در غسل استحاضه است ودر آن یک مقدمه وچند
فصل است **مقدمه** خون استحاضه در غالب کامل بعکس حیض میباشد که
اسود است غالبا خالی از سوزندگی وتعفن است وغالبا رقیق است ودر حیض
اشاره شد که از رگی بیرون میآید که او را عاذل مینامند بلکه در غالب شروط و
آثار نیز بر خلاف حیض است مثل اینکه از برای آن در جانب قلت ودر جانب کثرة
حدی نیست پس از سه روز کمتر واز ده روز بیشتر میشود وشرط نیست که فاصله
میان دو استحاضه یا میان حیض واستحاضه از ده روز کمتر نباشد وپیش از بلوغ
نیز میشود وعلامت بلوغ هم نیست چنانچه بعد از سن یأس هم میآید وهم چنین
در احکام مخالف حیض است چنانچه صحیح ترک عبادت بر استحاضه نیست وچیزها
بر حایض حرام است اکثر آنها بر مستحاضه حرام نیست بلی در جمله از احکام موافقند مثل
مقدار نزح از آب چاه بسبب ریختن هر یک از این دو خون در آن وحکم عفو از قلیل
آن ومثل اینکه هر دو حدث موجب وضو وغسل وناقض طهارتند بتفصیلی که بعد از این
مذکور میشود **فصل اول** باید دانست که چنانچه خون حیض با معلوم نبودن
علامه وقروح وجروح اصل است که زن بنا بر آن میگذارد هم چنین خون
استحاضه با نبودن خون حیض ونفاس اصل است که بنا بر آن میشود با معلوم نبودن
اینکه نفاس وحیض نیست وسبب بودن از جروح یا قروح هم ظاهر نیست باید آن

جابر

بنا را بر استحاضه بودن خون گذارد و چنانچه استحاضه با قیود مذکوره اصل است
اما اصل قلیله بودن خون است و با قطع به نبودن قلیله متوسطه اصل است یا کثیره
لکن اختبار و ملاحظه لازم است و پس از عجز از تمیز بقواعد شرعیه و غیر آن بنا را بظاهر
شرع بر قلیله بودن میگذارد نه آنکه بدون ملاحظه چنین کند و نیز باید دانست
که حکم استحاضه بسبب عدد ایام و شدت رنگ و خفت آن و اختلاف مراتب صفات متعدده
مختلف نمی شود بلکه اختلاف اقسام آن بسبب زیادی خون و کمی آن است پس اگر همان روی
پنبه یا کهنه را گرفته و فرو نرفته قلیله است و اگر فرو رفته لکن از جانب دیگر بیرون نیامده
و اگر از جانب دیگر هم بیرون آمده کثیره است و در مقدار پنبه یا کهنه که بخود بر میدارد
ملاحظه طریقه معموله میان غالب زنان مینماید و بمقدار صبر کردن غالب زنان در فهمیدن
نفوذ خون در پنبه عمل مینماید و ملاحظه معرفت خون که قلیله است یا متوسطه یا کثیره
لازم است پس اولا باید بداند که خون از کدام حد شامل است که بر اثر و حکم آن عمل کند
بلکه بعد از تشخیص و احتمال منقلب شدن از مرتبه بمرتبه دیگر هم بهتر آنست که در اوقات
نمازها ملاحظه کند که خون در چه مرتبه است و موافق حکم آن عمل کند و احوط آنکه
هر زمانی که احتمال عروج در متوسطه یا کثیره بودن خون برود و یا تمیز ندادن هم موافق
مرتبه محتمله عمل نماید پس با احتمال کثیره سه غسل را ترک نکند و با احتمال متوسطه شدن
یک غسل را بلکه اگر اول کثیره بوده حال احتمال متوسطه شدن میرود یک غسل دیگر از جهت
بره و رفع حدث کثیره اضافه نماید لکن غسل در صورت انقلاب کثیره یا متوسطه بقلیله نیز
احوط است و اگر از باب جهل بمسئله یا غفلت از آن تمیز خون نداده عمل استحاضه نمود
پس اگر مخالف واقع شده میگوئیم یا بر وظیفه مرتبه پست عمل نموده مثل اینکه کثیره بوده
و او عمل متوسطه نموده یا متوسطه بوده و او عمل قلیله کرده اعاده و قضا عبادت نماید
و اگر بر وظیفه اعلی عمل نموده مثل اینکه قلیله بوده و او عمل متوسطه یا کثیره نموده یا متوسطه بوده

او

او عمل کثیره نموده مثل اینکه قلیله بوده و او عمل متوسطه یا کثیره بوده و او عمل کثیره
نموده صحیح است و هم چنین صحیح است اگر عمل او مطابق واقع شده باشد و اگر بجهة تاریکی
و متمکن از روشنائی نبودن یا علت دیگر نتواند تمیز مراتب خون دهد پس احوط و
اقوی آنکه بیقین عمل کند که یقین ببراءت اعمال او گردد یا اخذ نماز نماید پس با احتمال
کثیره سه غسل و با احتمال متوسطه یک غسل بجا آورد و اقتصار کردن در عمل بمقدار
متیقن از تکلیف مثل اقتصار بر وظیفه قلیله با احتمال مراتب دیگر چنانچه بعضی
گفته اند ضعیف است **فصل دویم** لازم است در هر یک از اقسام استحاضه
اینکه هر زمانی که مستحاضه میخواهد نماز کند چه نماز واجبی یا مستحبی چه یومیه یا
غیر یومیه اینکه پنبه را که بخود برداشته و کهنه اگر آن گذارده بلکه هر چه را که
پوشیده اگر بخون استحاضه نجس شده باشد بهر قدر که باشد حتی بمقدار سر سوزنی
و اگر فرضا وقتی را یقین کند که بمقدار فراغ از نماز خون بظاهر بدن نخواهد رسید
جایز است که بر نگذارد در پنبه سابق که نماز کند بلکه اقوی در نظر آن است که
11 اگر پنبه را بکلی در باطن فرج داخل کرده که چیزی از آن در ظاهر نمایان نیست تغییر و
تبدیل تعیین یا تطهیر آن لازم نباشد چنانکه در استحاضه قلیله زیاد اتفاق می افتد
و لهذا در اخبار اشاره به تغییر پنبه نیست و گذشت در احکام نجاسات که نجاسات
نجاسات در خصوص ظاهر است و از جمله واجبات آنکه هر قدر از ظاهر فرج که نجس شده
از آن تطهیر کند یا قدری از باطن من باب المقدمه تا یقین بتطهیر تمام ظاهر حاصل شود و مراد
بظاهر فرج مقداری است که دیده شود در هر حالی از احوال چه نشستن یا خوابیدن
یا غیر آن و از جمله واجبات اینکه هر وقت که بجا نماز را در وضو بگیرد بقصد آن نماز
مثل تیمم و در صورتیکه خون جاری بظاهر فرج نیست لازم نیست که مقدمات
نماز و نماز را پی در پی بجا آورد چنانچه میباید علی درصورت جریان خون و استمرار جریان

ان در ظاهر واجب است بلکه اولی و احوط اند سایر مقدمات نماز را پیش از وضو
بلکه پیش از تطهیر بدن و تبدیل پنبه و کهنه همه را بجا آورده شروع در اعمال مذکوره
نماید و همه را برهم متصل در پی بجا آورد و همینکه از نماز فارغ شد از جهة نماز بعد
ان باز لازم است تجدید اعمال مذکوره اگرچه نماز دوم از جهة احتیاط یا در
جماعت همان اعاده نماز اول باشد اما از جهة توابع نماز اول چون اجزاء فراموش
شده در نماز که قضا باید کرد و سجده سهو بلکه نماز احتیاط که از توابع نماز اول است
در نماز بجا میاورد اگر همه انها را بدون فاصله با نماز بجا آورد پس اظهر اینکه حاجت بتجدید
وضو و سایر اعمال سابقه نیست بلی با فاصله زیاد تجدید انها لازم است **فصل**
سیم بدانکه انچه مذکور شد جاری است در جمیع اقسام استحاضه و همین قدر کافی
در استحاضه قلیله اما در متوسطه پس زیاد میکند بر انچه مذکور شد یک غسل از برای نماز
صبح چه قبل از وضو یا بعد از ان و دیگر غسلی نیست و از برای استحاضه کثیره سه غسل
لازم است یکی از برای نماز صبح و یکی از برای ظهر و عصر که جمع میکند این دو نماز
را بمعنی که بعد از فراغ از ظهر متصل بان بغیر پنبه و کهنه یا تطهیر ان نموده وضو میگیرد
بلا فاصله نماز عصر را بجا میاورد و یک غسل دیگر از برای نماز مغرب و عشا که ما بین
و یک غسل دیگر را میکند بنحو مذکور در ظهر و عصر و مستحب است که جمع میان دو نماز
چنان قرار دهد که نماز متقدم در آخر وقت فضیلت آن و نماز متاخر در اول وقت
فضیلت آن واقع شود و جایز نیست از برای مستحاضه کثیره که جمع کند ما بین زیاده از
دو نماز ادائی جمع میان دو نماز اداء یا چند نماز قضا هرچه باشد ضرر ندارد بلکه
جمع میان نماز واجب و مستحب هم هرچه باشد عیبی ندارد و چونکه مستحاضه همینکه اعمال
مذکوره را بجا بیاورد بمنزله متطهره است ما دام که خون از او بیرون نیاید و اگر
بیرون نیاید بغیر پنبه و کهنه یا تطهیر ان و تطهیر بدن و وضو از جهة هر نمازی باید بکند

کند

کند بلکه احوط اگر نگوییم اقوی لزوم تکرار غسل است از برای ظهر و عصر و مغرب
و عشا بنفسهما که در اداء میکند بلی با نیامدن خون در ظاهر حاجت باید دانست که
جمع میان دو نماز که مذکور شد از باب رخصت و سهولت است نه شرطیت حتم پس
جایز است که هر نماز را بغسلی بجا آورد و در چنانچه اگر اتفاق بیفتد که نتواند نماز عصر را
متصل بنماز ظهر و نماز عشا را متصل بمغرب بجا آورد و در چنانچه اگر اتفاق بیفتد که
نماز عصر لازم اگر تجدید غسل از جهة نماز متاخر نماید و یا جایز است که در صورت
استمرار خون تبدیل غسلی که نماز ظهر و عصر را با هم بجا میاورد در تمام نافله عصر را میان دو
نماز و همچنین نافله مغرب را میان ان و نماز عشا بجا آورد و در نافله اگرچه مقتضی روایتی
که در جمع میان نافله فجر و فریضه فجر وارد شده جواز آن است لکن احوط بلکه اقوی
ان است که فاصله دادن میان دو نماز بنوافل مذکوره جایز نیست یعنی با غسلی
که از برای ظهر تا مغرب کرده و پس از ان نافلها را بجا آورده بهمان غسل نمیتواند نماز
عصر و عشا را بجا بیاورد بلکه بعد از بجا آوردن نوافل باید از برای عصر و عشا تجدید
غسل کند بلکه از برای فریضه فجر هم بعد از بجا آوردن نافله آن باید از برای فریضه فجر
تجدید غسل کند بلی در صورت قطع خون از ظاهر فرج و انحصار استمرار خون در
باطن فرج همه اینها جایز است با فاصله زیاد **فصل چهارم** چنانچه شرط نیست در
لزوم تطهیر ظاهر فرج و تبدیل پنبه و کهنه بخروج شده یا تطهیر آن امدن خون در خصوص
اوقات نماز بلکه هر زمان که امده باشد چه در وقت عبادت و چه قبل از ان لازم است
تبدیل و تطهیر هم چنین شرط نیست در وجوب وضو در همه اقسام استحاضه و وجوب
غسل در غیر قلیله اینکه خون در اوقات عبادت بیاید پس اگر بعد از طلوع آفتاب لحظه
خون استحاضه کثیره بیاید و قطع شود واجب است که از برای نماز ظهر غسل کند پس اگر
انقطاع مذکور انقطاع برء و از باطن است غسل مذکور غسل رافع حدث اکبر است

اگرچه باز خون استحاضهٔ قلیله در ظاهر هم جاری و مستمر نباشد و اگر انقطاع از خصوص
ظاهر است با وجود خون کثیره در باطن پس اظهر چنانچه میباید باقی بودن حدث اکبر است
و غسلی که کرده همان صبح عبادت نشده رافع حدث و از برای نماز مغرب و عشا تجدید
غسل لازم است و اگر انقطاع باطنی بعد از تمام شدن نماز با وضو و غسل صبح واقع
شود اعادهٔ نماز مذکور لازم نیست لکن در متوسطه و کثیره غسل بر رافع حدث از
برای نماز دیگر لازم است و اگر در بین نماز حاصل شود پس اگر وقت وسعت بجا آوردن
وضو و غسل رافع حدث و نماز کردن بعد از آن دارد نماز او باطل نمیشود بلکه
با همان حال نماز را اتمام میکند و از برای نماز دیگر غسل رافع حدث میکند با احتمال
اینکه اگر وسعت تیمم و درک نماز را دارد بگوئیم که قطع نماز کرده و با تیمم نماز کند
و اگر وقت وسعت وضو و غسل و نماز را دارد البته قطع نماز کرده با وضو و غسل
بقصد رفع حدث نماز کند و اگر استحاضهٔ قلیله باشد وضو بقصد رفع حدث
کرده نماز کند و اگر پیش از نماز یا در بین وضو یا غسل قطع شده آن وضو و غسل
باطل نباید اعادهٔ آن نماید بقصد رفع حدث و ایضا باید دانست که چنانچه خون
استحاضهٔ کثیره بعد از فراغ از نماز ظهر یا نماز مغرب بیاید از جهت نماز عصر غسل
لازم است و همچنین از جهت نماز عشاء همچنین اگر خون استحاضهٔ متوسطه بعد از
نماز فجر بیاید باز یک غسل از برای همهٔ نمازهای آن روز و شب لازم است نمیشود
که رفع از حدث اکبر الا بغسل نمود و نتوان گفت که این خون نسبت بنماز صبح
حدث اکبر و نسبت بسایر نمازها حدث اصغر است و لهذا اگر خون استحاضهٔ
متوسطه بعد از صبح بیاید و در همان روز از باطن منقطع شود از جهت رفع این حدث
غسل لازم است بلی شارع مقدس از جهت سهولت قرار رفع اثر این خون را از هر نمازی
بیک غسل داده که قبل از نماز صبح بجا بیاورد تا همهٔ نمازهای آن روز و شب با غسل

واقع

واقع شود اگرچه خون مستمر نباشد چنانچه رفع اثر خود استحاضهٔ کثیره را در ظهر و عصر
بیک غسل و در مغرب و عشا بیک غسل مقرر فرموده فصل پنجم اگر خون
استحاضه از قسمی مبتدل و منتقل بقسم دیگر شود اگرچه بسبب قطع شدن قسم اول
از ظاهر و باطن و استمرار قسم دیگر باشد پس اشتغال و تبدل مذکور یا از مرتبهٔ اضعف
بمرتبهٔ اقوی است چون تبدل قلیله بمتوسطه یا کثیره و متوسطه بکثیره و یا بعکس این است
چون تبدل کثیره بمتوسطه یا قلیله و متوسطه بقلیله پس در تبدل قلیله بمتوسطه اگر
قبل از فجر است بلا شبهه از جهت نماز صبح غسل لازم است علاوه بر وضو و سایر اعمال
استحاضه و اگر بعد از فجر است چه قبل از نماز ظهر یا بعد از آن بنا بر اقوی غسل
لازم است و در تبدل قلیله بکثیره اگر قبل از نماز صبح است سه غسل لازم میشود و اگر بعد از
آن و قبل از ظهر است دو غسل و اگر بعد از نماز عصر است یک غسل مادام که
در همهٔ این صور استحاضهٔ کثیره برقرار باشد و اگر ثانیا باز منقلب بقلیله شود که در ظاهر
و باطن متوسطه یا کثیره قطع شود پس یک غسل از جهت برء و انقطاع و رفع حدث اکبر
لازم میشود و در تبدل متوسطه با کثیره قطع شود بکثیره پس اگر قبل از نماز صبح است
نسبت بنماز صبح حکم آن یکی است و نسبت بنماز ظهر و عصر باید غسل دیگر بکند و هم
چنین از برای مغرب و عشا مادام که حالت استحاضهٔ کثیره برقرار است و آیا لازم است که
غسل انقطاع و رفع حدث اکبر استحاضهٔ متوسطه نماید اظهر عدم لزوم آن بلکه علم بصحة
آن است بلی در عکس این که کثیره بمتوسطه مبتدل گشود بعید نیست لزوم غسل انقطاع
و رفع حدث اقوی چنانچه در تبدل هر یک از کثیره یا متوسطه بقلیله که حدث اصغر است
شبهه در لزوم غسل انقطاع و رفع حدث اکبر نیست و اگر انقلاب مذکور در حال
نماز یا در حال اشتغال بوضو یا غسل واقع شود پس در انقلاب اضعف باقوی
در همه جا نماز بکم و اعادهٔ وضو لازم است و با عدم تمکن استئناف هرچند که بجهة

مثل

صنوق وقت باشد تیمم میکند و در اتیان بهر انکه وضو را تیمم کرده نماز کند بلی
اگر انقلاب متوسطه بکثیره در حال نماز صبح با وضو و غسل از جهت نماز صبح باشد
صحیح دانیم لکن اظهر لزوم اعادهٔ انهاست و در انقلاب اقوی با ضعف پس در انقلاب
کثیره یا متوسطه بقلیله وضو و غسل و نماز بحکم است همه را بهم زده غسل انقطاع
و رفع حدث نماید پس از ان وضو کرفته نماز کند چه انقلاب مذکور قبل از نماز
صبح باشد یا بعد از ان و در انقلاب کثیره بمتوسطه کذشت که غسل انقطاع کثیره را
با غسل وظیفهٔ متوسطه تداخل نماید **فصل ششم** بدانکه مستفاد از اخبار و کلمات
اکثر علما ابرار انکه حدث استحاضه از جهت استمرار این حالت بعد از خارج شدن
خون در اول امر با وجود ان در باطن اکرچه کاهی از جهت ضعف ان با وجود مانع از
خروج در ظاهر از ظاهر منقطع شود مثل حدث حیض است چنانچه کذشت نه مثل
سایر احداث از بول و غیر ان و لهذا باکذاردن پنبه در داخل فرج خصوصا در قلیله
وضو غیر رافع حدث و در هر نمازی باید مکرر شود اکرچه در این بین هیچ خون
بیرون نیاید مع ذلک حالت خروج خون را اشد از حالت استمرار در باطن دانسته
و لهذا فرموده اند که اکر مستحاضه را زمانی هست که خون از ظاهر منقطع است و وسعت
وقت طهارت و عبادت را دارد باید فرا عبادت را در ان زمان بجا اورد مکر انکه
مستلزم عسر و حرج بلکه و ایضا انچه کذشت که باید مقدمات نماز را با نماز
متصل بیکدیکر بجا اورد و فاصله زیاد ندهد حتی انکه منع از فصل میانه انها بنوافل
مرتبه چون نافلهٔ عصر و مغرب نموده بهم در صلی نیست که خون در ظاهر استمرار داشته باشد
اما با استمرار در باطن بدون خروج در ظاهر پس تعجیل و اتصال کویا لازم نیست بلکه
میشود که در اول وقت مقدمات نماز را بجا اورده با تاخیر نماز را در اخر وقت
بجا اورد زیرا که نقض استباحهٔ حاصله از وضو و غسل بخصوص بیرون امدن خون است

مد وجود ان در باطن تاثیر وجود ان در باطن همان سبب بقا حدث و رفع نشدن ان
بوضو و غسل و از همین جهت که حالت خروج خون قبلا از استمرار ان اشد در باطن
لازم دانسته اند که با امکان و عدم ضرر تحفظ نماید مستحاضه بکذاردن پنبه
و کهنه و محکم بستن و نحو ان که در حال وضو و غسل و نماز و ما بین انها چیزی از خون
بیرون نیاید **فصل هفتم** بدانکه استحاضهٔ قلیله از اقسام حدث اصغر است حرام
نیست بر مستحاضه باین استحاضه مکر هر چیزی که بر محدث بحدث اصغر حرام است از نماز
و طواف چه واجب از این دو چیز یا مستحب از انها و همچنین مس کتابت قران و بعد از انکه
اعمال لازمه در این استحاضه را بجا اورد جایز است از برای او هر یک از امور مذکوره ما دام
که نقض استباحهٔ حاصله از وضو بخروج خون از او نشده باشد مکر در صورت قوه خون
و دوام استمرار ان در ظاهر در هر زمان بنحوی که زمانی بیابد مخفی از برای او نباشد که در
این صورت چنانچه نماز و طواف جایز است مس قران هم جایز است بلکه بتغیر پنبه و کهنه
و تطهیر فرج را هیچ مدخلیتی در جواز مس قران نمی باشد اما سایر اموری که حرمت انها
همان اختصاص بمحدث بحدث اکبر دارد مثل لبث در مساجد و قرائت عزایم و نحو ان
پس همه از برای مستحاضهٔ قلیله جایز است اکرچه هیچیک از وظایف را حتی وضو را
بعمل نیاورده باشد اما استحاضهٔ متوسطه و کثیره پس از جمله حدث اکبر است لکن در
اینکه چه چیز بر این مستحاضه حرام است قبل از اتیان باعمال و اغسال مقرره در انها
خلاف شدید و اشکال است چیزی که مسلم است همان نماز و طواف و مس کتابت قران که
بر محدث بحدث اصغر نیز حرام بوده و صوم واجب است و هر یک از امور مذکوره بعد از
بجا اوردن جمیع اعمال استحاضه مذکوره جایز و صحیح است و در روزه همان اتیان باعمال
نهاریه که غسل صبح و ظهر است کافیست نه غسل مغرب و عشاء و در مس قران همان
غسل و وضو کافی است بشرط بقاء استباحه و عدم نقض ان بخروج خون چنانچه کذشت

اما سایر اعمال از قبیل وطی در موضع خون و مکث در مساجد و عبور از مسجدین
اعظمین و وضع چیزی در آنها بلکه دخول در خانهٔ کعبهٔ معظمه و قرائت سور عزائم سجده
واجبه و مکث در مشاهد مشرفه اگرچه در هر یک خلافی است لکن اقوی جواز همه است اینها
با کراهت اگرچه هیچ یک از اعمال و وظائف استحاضه را بجا نیاورده باشد و با امکان ترک
احتیاط نمیاید باب ششم در غسل نفاس است و در آن یک مقدمه و چند فصل
مقدمه اولا باید خود که مطهر بوده عمل نماید پس نفاس عبارة است از خون
خونی که زن در ابتدا از خروج ولد یا در اثنا آن یا بعد از آن می بیند خواه آنکه طفل
تمام باشد بحسب خلقت و اعضا و جوارح و زمان حمل یا ناقص باشد حتی آنکه جزئی
از آن بیرون آمده باشد چه متصل و چه منفصل زنده متولد شده باشد یا مرده در غیر عدد
تولد متولد شده باشد یا سقط شده بلکه مضغه که مثل گوشت پاره باشد نیز بحکم ولد است
و در علقه که پاره خون بسته است اگرچه بشهادة قوابل یا غیر آن علم حاصل شود که
مبدء نشو آدمی است خلاف و اشکال است اقوی آنست که با صدق ولادت بحکم ولد است
و الا فلا اگرچه احوط جمع میان اعمال الطهارة و نفاس است و در صورت شک در حصول
ولد و ولادت بسبب شک در تمیز آنچه ساقط شده یا بجهة مانعی از رؤیت آن و تمیز و غیر
ذلک لازم نیست تفحص و بحث از معلوم کردن حال آن بلکه بنا بر اصل طهارت و عدم
ولادة میگذارد چنانچه با یقین بخروج ولد و شک در خروج خون لازم نیست که تفحص
نماید تا علم بخروج خون بهم رساند و احکام نفاس جاری کند بلی با علم بخروج خون
با صدق ولد و ولادة اگر شک بهم رسد که خون خارج شده خون نفاس است یا غیر آن
بنا بر نفاس بودن میگذارد چه آنکه پیش از این هیچ خونی نبوده یا خونی از جراحت
یا از حیض یا استحاضه یا غیر اینها بوده و حال شک کند که این خون همان خون سابق
یا خون سابق قطع شده این خون نفاس است یا این خون از هر دو خون است در جمیع

صور

صورت من کون بنا بر نفاس بودن خون میگذارد با ولد یا بعد از آن میگذارد
حتی صورتیکه در حال ولادة بلکه چند روزی بعد از آن میداند که همه خون
خارج خون جراحت یا استحاضه است و بعد از آن شک کند که حال خون نفاس
یا مرکب از آن و خون دیگر است باز بنا بر نفاس بودن آن خون مشکوک میگذارد
معلوم شد که خون نفاس با ولادة اصل است نسبت بجمیع خونها حتی خون حیض
که نسبت بسایر خونها اصل بوده **فصل اول** بدانکه هر خونیکه قبل از
خروج جزئی از ولد ببیند خون نفاس نیست اگرچه با ولد یا بعد از آن دیگر هیچ
خون نبیند پس اگر خون قبل از ولادت را بسبب وجود صفة حیض یا بودن زمان
آن خون همان زمان عادة متصل بخون حیض است و بوظیفه حیض عمل میکرده
و بعد از آن فاصله ده روز ولادة متحقق شد این خون عمل سابق بحال خود است بلی
اگر با ولادة هم خون دیده خون دوم نفاس است و عمل سابق را باید تدارک کند
پس قضا میکند نماز و روزه ترک کرده را بجهة آنکه فاصله اقل طهر در میان حیض
و نفاس هم معتبر است و در این فرض متحقق نشده اگر بعد از کذشتن ایام نفاس
ده روز فاصله نشده خون ببیند باید عمل استحاضه کند اگرچه بصفت حیض
باشد بلکه در ایام عادة باشد و اگر فاصله ده روز بعمل آمده و سایر شرایط
حیض هم در خون دوم موجود است این را حیض داند و در حیض گذشت که
ده روز اقل طهر شرط نیست که همه میان دو حیض صرف و خالی از خون باشد پس
اگر بعضی ملوث با خون باشد و مستمر بماند تا سر ده روز زیاده بر ده روز تا زیاد
از آن همان زیاده را حیض داند خصوص اگر بصفت حیض یا در ایام عادة باشد
و اینقدر باید دانست که از برای نفاس در جانب قلت حدی نیست اگرچه در لحظه
و دقیقه خون ببیند و در جانب کثرة خلاف است اشهر و اقوی آنست که از ده روز

در حاشیه: وتحقق ولادة

در حاشیه: و همچنین

خون

بیشتر نمیشود و مبدا ده روز از تمام تولد یک ولد است اگرچه یک قطعه منفصله
از او بیاید هر چند که از اول تولد تا خروج تمام آن یک روز یا بیشتر بشود
پس با این ملاحظه تمام نفاس گاهی یازده یا دوازده روز میشود و اینکه گفتیم در
نفاس یک ولد است اما اگر دو ولد باشند یکی متولد شود با خون و ده روز
هم خون بیاید و پس از آن ولد دیگر متولد شود با خون ده روز دیگر این بیست
روز همه نفاس است لکن دو نفاس است بلکه گاهی سی روز هم میشود و همچنین است
اگر ولد یک قطعه یا سه قطعه منفصله در اوقات متفرقه بیاید با استمرار خون از
اول آن تا گذشتن تمام ده روز از آمدن قطعه اخیره از اینجا معلوم شد که فاصله
اقل طهر در میان دو نفاس شرط نیست بلکه گاهی میشود که بعضی از یکی از دو نفاس
با بعضی از نفاس دیگر تداخل کند مثل اینکه بعد از تولد یک ولد یا یک قطعه
و گذشتن پنج روز از آن تولد ولد دیگر یا قطعه دیگر متولد شود و تا ده روز
از تولد دوم خون بیاید که در پنج روز وسطی نفاس تداخل کرده اند و نیز بدانکه
شرط نیست در ایام نفاس که خون در همه آن ایام بلکه در هر آنی از آن موجود باشد
بلکه میشود که لحظه از اول آن و لحظه از آخر آن با خون و باقی بباطن صرف باشد
مثلا کسیکه نفاس او ده روز است همینکه لحظه با ولد خون ببیند و لحظه دیگر
در آخر ده روز بعد از وضع ولد تمام این ده روز ایام نفاس او است و همچنین
در ذات العاده در حیض که در دو طرف عدد ایام عادة خود خون ببیند که همه
عدد نفاس او است **فصل دویم** بدانکه استقرار عادة در نفاس از برای
نفاس دیگر ثمری ندارد که بتوان در عدد ایام نفاس بعد رجوع باین عادة نمود
چنانچه قرار در عادة حیض بحسب وقت فقط که هشت مثلا اول ماه خون میدید
[illegible] رجوع در نفاس رجوع نمیشود بعادة خویشان یا اقران در سن که در نفاس

بادر

یا در حیض داشته باشند و همچنین است رجوع بصفات حیض اگرچه در غالب آن
نفاسها خون نفاس بصفت حیض باشد که هیچیک از اینها را اعتباری نیست بلکه
هر خونی که با ولد یا بعد از آن در ظرف ده روز از وضع ولد بیاید بهر قید و هر
صفتی که باشد خون نفاس است پس اگر بر سر ده روز منقطع شود تمام ده روز نفاس
و اگر از ده روز بگذرد پس مبتدئه شود و زنی که از برای او هیچ عادتی در حیض متحقق
نشده یا بهم رسیده بعد از آن بسبب اختلاف و اختلاط مضطربه شده یا فراموش
آن عادة کرده یا عادة او در خصوص وقت بوده نه عدد در همه اینها ده روز را که
ابتدا آن خروج تمام ولد است نه خروج اول جزء آن نفاس قرار میدهد و در بقیه
عمل استحاضه میکند تا ده روز دیگر بگذرد و بعد از این ده روز یا اگر خون می بینند
و شروط حیض در آن موجود است از حیض است اند اینها در غیر ذات العاده است
اما اگر زن ذات العاده در حیض باشد بحسب عدد و وقت یا عدد تنها و خون بعد از
تولد از ده روز بگذرد پس باید رجوع کند در عدد نفاس خود بعدد ایام حیض خود
و در ما بقی اگر بعدد یک یا دو روز بیشتر باقی میماند تا ده روز مستحب است که استظهار
کند بنحوی که در حیض گذشت و اگر نمانده استظهاری نیست در زائد بر ایام عادة
خود عمل استحاضه کند تا ده روز دیگر و اگر باز خون باقی است و شرایط حیض موجود
بعد آنها بر حیضیته میگذارد و چون جمعی اکثر نفاس را هیجده روز دانسته اند پس
احوط آنکه بعد از انقضا هیجده روز بکره شب دیگر غسل پاکی از نفاس نماید و همچنین
چنین بعد از بیست روز اگر حکم بحیض نشود توضیح گذشته آنکه ظرف زمان نفاس
بعد از خروج تمام ولد است تا ده روز پس اگر در این مدت هیچ خون نبیند نفاس
نیست هر چند که بعد از ده روز خون ببیند و اگر در اثنای این مدت خون ببیند
چه از اول یا وسط یا آخر نفاس همان لحظه است غسل نفاس کرده عبادة میکند و اگر

فصل سیم

ودربعض

بعد از وضع

در این ده روز در دو لحظه از آن خون ببیند آن دو لحظه با زمانی که میان این دو لحظه
نفاس است پس اگر بعد از این ده روز خون قطع شود چه آنکه لحظهٔ دوم در سر ده روز
باشد یا مستمر بود تا ده روز از اول لحظهٔ اول از خون نفاس است تا آخر ده روز
و اگر از ده بگذرد در غیر ذات العادة در عدد همین است که مذکور شد و ذات العادة
همان عدد عادهٔ عدد خود را از اول زمان خون دیدن آنرا اول وضع حمل تا آخر
عدد عادهٔ خود را که مجموع آن از جملهٔ ده روز ظرف زمان نفاس خارج نباشد
نفاس میداند دون ما بقی را پس میشود که عدد عادهٔ او پیش از تمام شدن این ده
روز تمام شود مثل اینکه عادهٔ او پنج روز بوده در روز بعد از وضع ولد هم خون دید
پس نفاس او تا ششم از این ده روز است و میشود که با هم تمام شوند مثل اینکه عادهٔ
او هفت روز بوده و در روز چهارم از ولادت خون ببیند و میشود که در ده روز
پیش از تمام شدن عدد عادهٔ او منقضی شود مثل اینکه عدد عادهٔ او پنج روز
یا هفت روز بوده لکن خون ندیده مگر در اول هشتم از ده روز بعد از ولادت
پس در اینجا نفاس او همان سر روز است نه آنکه عدد خود را اگر پنج یا هفت باشد
از ایام بعد از این ده روز تمام کند هر چند که احوط تمام عادهٔ عدد عادهٔ است
از ما بعد از ده روز لکن بطریق جمع کردن میان عمل نفاس و استحاضه و هم چنین
احتیاط در جمع مذکور است اگر هیچ خون نبیند در ظرف ده روز یا بعد از ولادة
و بعد از آن موافق ایام عادهٔ خون ببیند **فصل چهارم** در احکام نفاس است
و آن موافق احکام حیض است در واجبات و مستحبات و محرمات و مکروهات و غیر ذلك
پس ترک میکند عبادة را از نماز و روزه و قضا میکند بعد از قطع نفاس و غسل
از آن روزه را اگر ترک کرده و ترک میکند ایستادن در مساجد و دخول مسجدین اعظمین
و قرائت سور عزائم و مس کتابت اسماء الله و قرآن و حرام است بر او و بر شوهر او وطی

در سوم

دوم وضع خون در زمان نفاس و مکروه است بعد از انقطاع نفاس و قبل از غسل و
هم چنین است منع بردن از ما بین ناف و زانو و نیز مکروه است خضاب کردن
و مستحب است خواندن قرآن و غیر آن از دعاها بلکه مستحب است که در وقت نماز
وضو بسازد و در مصلی خود بنشیند و بقدر نماز خود مشغول بذکر الهی باشد و صحیح
نیست طلاق دادن او در زمان نفاس بلی در بارهٔ احکام مخالف است میان
حیض و نفاس یکی آنکه خون نفاس کمتر از سه روز میشود بلکه یک لحظه هم میشود چنانچه
اشاره شد بخلاف حیض و یکی دیگر آنکه میان دو حیض فاصلهٔ ده روز طهر لازم است
بخلاف دو نفاس و یکی دیگر آنکه حایض رجوع بعادهٔ خود در حیض و عادهٔ اقارب
خود میکند و در نفاس هیچ رجوع بعادهٔ خود در نفاس و رجوع بعادهٔ خویشان
نیست بلکه رجوع بعادهٔ خود در عدد ایام حیض میکند و بهمین قدر از مسائل
اکتفا نمودیم **باب هفتم** در غسل مس میت است و در آن دو فصل است فصل اول
در سبب آنست بدانکه واجب است غسل بر هر مکلفی چه مرد و چه زن و چه خنثی که جزئی
از بدن ایشان چه روست و چه غیر آن ملاقات کند چه عمداً و چه سهواً یا نسیاناً یا جهلاً
بحکم یا موضوع و چه بر وجه اکراه بجزئی از بدن مردهٔ آدمی پیش از تمام شدن اغسال
آن بر وجه صحیح شرعی چه مرده تازه باشد یا کهنه چه مسلم باشد یا کافر و مدار بر ملاقات
بشره است ببشره چنانکه در حال حیات محل روح بوده یا نبوده چون ناخن و دندان و استخوان
متصل بآن و در ملاقات موی میت غسل واجب نمیشود و هم چنین اگر موی زنده بر خورد
بمیت که غسل نیست بلی در ملاقات دندان و ناخن زنده بر بدن مرده اقوی وجوب
غسل است و فرقی نیست در اعضاء میت میان اتصال آنها ببدن یا انفصال آنها از
بدن بلی معتبر است در عضو منفصل چه از مرده منفصل شده باشد یا از زنده اینکه
با استخوان باشد پس در ملاقات جزو منفصل از مرده یا از زنده که استخوان در آن نباشد

باب هفتم در غسل مس میت

غسل نیست

حتی تا آخر غسلی نیست و هم چنین در استخوان خالی از گوشت چه از مرده منفصل شده
باشد یا از زنده که غسلی نیست اگرچه هنوز سال بر او نگذشته باشد چنانچه قبل از
سرد شدن تمام اعضاء میت و بعد از تمام شدن هر سه غسل آن بر وجه صحیح شرعی
غسلی نیست و آیا لازم است غسل در ملاقات میتی که از جهة نبودن مثل اولاد مرد
و زن مسلم او را کافری غسل داده باشد بنابر محل اشکال است احوط اگرچه بگوییم اقوی لزوم
غسل است خصوص در صورتی که مباشر نیت غسل خود کافر باشد اما در صورتی که
از جهت نبودن مماثل یکی از محارم میت چون پدر و برادر و مادر و خواهر و نحو اینها
او را غسل بدهند شبهه در عدم وجوب غسل بسبب ملاقات آن نیست و همچنین در
صورتی که از جهت نبودن سدر و کافور یا یکی از اینها او را با آب خالص غسل دهند
اقوی لزوم غسل است در صورتی که بسبب نبودن آب یا خوف انتشار و انتزاع اعضا
میت بدل از اغسال ثلثه او را تیمم بدهند چنانچه شبهه در وجوب غسل نیست اگر از
جهت نبودن مماثل هر چند کافری او را بی غسل بایدش دفن کنند بدانکه آنچه مذکور شد
در ملاقات میتی است که غسل دادن آن با تمکن از آن لازم بوده پس واجب نیست غسل
در ملاقات بدن شهیدی که در معرکه قتال جان داده و هم چنین است کسی که در حال
زندگی از جهت جاری کردن حد کشتن غسل کرده باشد بلکه چنین است سقط
که چهار ماه بر او نگذشته باشد که در همه اینها غسل مس واجب نیست فصل دویم
بدانکه یکی از احکام مس میت نجس شدن موضع ملاقات از اعضاء زنده است چون
یکی از نجاسات میته هر صاحب نفس سائله است چنانچه گذشت و در این خلافی است که
آیا شرط است که ملاقات برطوبت واقع شود یا نه اگرچه اظهر اشتراط آنست لکن احوط تطهیر
ملاقی است اگرچه بدون رطوبت ملاقات شود و این حکم هم مختص بمیتی است که با امکان
غسل دادن او واجب باشد نه مثل شهید و نحو آن و هم چنین در صورتی است که تمام اعضا

میت

میت سرد شدن باشد و اغسال ثلثه او تمام نشده باشد پس قبل از سرد شدن و بعد از
تمام شدن اغسال پاک است و این حکم مختص بمکلفین نیست در صبی و مجنون نیز جاری است
بلکه ثبوت غسل بدون وجوب آن نیز جاری نیست در صبی و مجنون که محدث خواهند بود
و ملاقات در این حال با ایشان بعد از بلوغ و عقل غسل نمایند هرچند که صبی اگر در حال
تمیز خود غسل کند صحیح و کافی است و یکی از احکام مس نقض طهارة سابقه و محدث
بودن شخص مس کننده است لکن سوای وجوب غسل هیچیک از لوازم حدث اکبر
در اینجا جاری نیست پس قبل از غسل مکث در مساجد و قرائت سور عزائم و
دخول و غیر آن از اموری که بر محدث بحدث اکبر حرام است میتواند بجا آورد و در
سابق اشاره شد که در هر غسلی سوای غسل جنابت وضو هم لازم است چه قبل از
آن و چه بعد از آن پس در غسل مس میت هم وضو لازم است باب هشتم در غسل
دادن میت است و در آن چند فصل است فصل اول واجب است غسل دادن هر میت
مسلمی بعد از سرد شدن تمام اعضا او از خروج روح و این وجوب بر هر مکلفی
که بعد از اطلاع بر فوت مسلمی متمکن باشد از غسل دادن آن میت بنحوی که در شرع
رسیده هر چند که تمکن او بواسطه دادن اجرت غیر او بر غسل باشد و چون ادله این حکم
مطلق است مقتضای آن اتحاد آب و غیر آن هم واجب است و این وجوب بطریق وجوب
کفائی است که هر کس او را غسل بدهد بر وجه صحیح شرعی وجوب غسل از دیگران ساقط میشود
و شرط نیست که دیگران علم بهم رسانند بغسل دادن و بصحت آن بلکه ظن با تمام کافی
بلکه کافیست بلکه میت را در دست جمعی یا بعضی از مسلمین ببینیم و حاجت نیست بتجسس
و تفتیش از اینکه بدانیم غسل داده اند یا نه بلکه همین که با علم یا ظن بغسل دادن ایشان
صحیح است یا نه فصل دویم بدانکه موافق اخبار بسیار آنست که هر کس که اولی بمیت است
است باین غسل یا او است که هر کس را بخواهد اذن دهد بغسل دادن و اگر بخواهد خود

باب هشتم در غسل میت

اول

او غسل بدهد با اجماع شرایط و با منع او بلکه بجا آوردن او در صورت امکان استیذان از او
و امتناع نکردن او از غسل دادن و اذن دادن غیر غسل دادن غیر ماذون صحیح نیست و فی
الحقیقة اذن ولی با امکان و عدم امتناع او شرط صحت عمل دیگران است نه شرط وجوب
پس منافات با واجب مطلق بودن غسل بر همه مکلفین ندارد و حمل اولویت بر استحباب
یا تخصیص دادن وجوب بخصوص ولی چنانچه جمعی فرموده اند ضعیف است و مشهور
نزد اصحاب رضوان الله علیهم آنست که مراد با اولویت اولویت بمیراث مرتب است و این اولی
نزد او اولویت در علاقه و ارتباط است اگرچه با امکان جمع اولی است چنانچه با تعدد مراتب
ارث کسی که در مرتبه مقدم است مقدم است بر کسی که در مرتبه بعد از او است پس
پدر یا پسر میت مقدم بر برادر و جد و عم و خال او است و هکذا بلکه با تعدد در یک
مرتبه آنکه سهم او بیشتر است مقدم است چون برادر پدری و مادری یا پدری تنها
بر برادر مادری لکن پدر زاد در همه حال مقدم بر پسرها است اند و با نبودن احدی مرد از آن
نسب ولاء عتق مقدم بر ضامن جریره و او مقدم بر حاکم شرع که نایب امام علیه السلام است
و با نبودن ضامن جریره حاکم شرع و با نبودن حاکم و وکیل او هرکه از عدول مسلمین صالح است و انسب
اولی است چنانچه با صغیر یا مجنون بودن ولی و نبودن بالغ و عاقل در سایر مراتب ولی صغیر
و صی صغیر مقدم است و با نبودن نایب ایشان امر راجع بحاکم شرع است و با وجود بالغ عاقل در
مرتبه متاخره احوط آنکه با اذن ولی شرعی صغیر و مجنون او نیز اذن بدهد و با تعدد اولیا
در مرتبه احوط اگر نگوییم اقوی معتبر اذن جمیع است و اگر اولیاء در یک مرتبه بعضی ذکور
و بعضی اناث باشند مثل پسر میت و دختر پس خلافی نیست در اینکه ذکور مقدم است
مطلقا اگرچه میت زن باشد چون مادر ایشان با تقدیم ذکور مخصوص بصورتی است که میت
مرد ذکور باشد چون پدر ایشان اما اگر میت زن باشد اناث مقدم است اشهر و اظهر تقدم
ذکور است مطلقا الا اینکه در صورت اناث بودن میت اذن مید هند نه اینکه دادن غسل

دادن و همان

دادن و همان مادر فقط مقدم است بر غیر او لکن احوط در صورت مراعاة اذن ولی
اناث است ایضا با همین اناث غسل میدهد با اذن ولی ذکور مثل سایر حکم مذکور بلکه
احدی قاعده تقدیم اولی بمیراث در غیر مرد و زن و آقا و کنیز نیست بلکه در اینها
هر یک از طرفین مقدم بر سایرین میباشند پس مرد اولی بزن و دارث است از همه کس
حتی پدر و پسر او و زن نیز اولی بشوهر خود است از دیگران و در این مقام فرقی
نیست در میانه زوجه دائمه و منقطعه و آزاد و کنیز غیر مطلقه به شرطی که در حال
فوت احدهما عقد ایشان برقرار باشد یا آنکه علاقه زوجیت باقی باشد مثل
اینکه زن در عده رجعیه باشد نه در عده بائنه و نه بعد از گذشتن زمان رجوع
رجعیه که با وقوع وفات در این دو حال اولویت مابین ایشان نیست بلی باقی بودن
این علاقه در حال غسل دادن معتبر نیست پس میشود که غسل در حال خروج از
عده رجعیه و عده وفات واقع شود بلکه بعضی با شوهر کردن نیز هم جایز دانسته
اند و این با بعد وقوع فرض بعید است اما آقا و غلام پس شبهه در اولویت آقا
از دیگران نیست اگرچه غلام را پسر آزادی باشد بلی بعید نیست کردن غلام
اولی از آقا باشد و همچنین کلامی در اولویت آقا بکنیز خود نیست بشرط اینکه معقود
غیر یا در عده رجعیه او نباشد و این در صورتی است که هیچ آزاد نشده باشد
و با آزادی او اگرچه بعض آن باشد اشکال است احوط مراعاة اذن آقا است و در
بودن کنیز با آقای خود مثل زن با شوهر خود خالی از اشکال نیست اگرچه ام ولد باشد
احتیاط در این صورت مراعاة اذن کنیز است و مراعاة سایرین بلکه عود بین ذلک
غسل دادن مرد زن خود را یا آقا کنیز خود را و بالعکس شرط نیست اگرچه مستحب بلکه
احوط است چنانچه در جمیع موارد اختلاف فتاوی با اخبار مراعاة احتیاط در
استیذان و غیر ذلک اولی است و باید دانست که این اذن اختصاص بادن صحیح ندارد

بلکه اذن

بلکه ادنی مغوی و شاهد حال هم کافی [illegible] ست و هم چنین این اولویت اختصاص بغسل دادن
ندارد بلکه جاری هست در جمیع ا[illegible] ور میت از کفن و نماز و دفن و توابع انها فصل
چهارم معتبر است در غسل [illegible] مماثل که موافق باشد با میت در ذکوریت و انوثیت پس باید
مرد را مرد غسل دهد [illegible] زن دادن اگر چه اجانب باشند و از این حکم چند موضع مستثنا
شده است یکی آنچه گذ[illegible]شت که در اولویت مرد بزن و آقا بکنیز و بالعکس چنانچه از قاعده
اولویت بمیراث مستفاد [illegible] شده از قاعده اشتراط مماثلت غاسل با میت نیز خارج است
دویم مطلق م[illegible]ارم است که جایز است مرد محرم خود را غسل دهد و بالعکس و مراد بمحرم
شخصی که [illegible] ست که بتواند او را نکاح کند مطلقا و در هیچ وقت بسبب نسب یا رضاع یا
مصاهر[illegible] و تفصیل آن مناسب وضع رساله نیست و کلامی که در این مسئله هست در
د[illegible] موضع است اول آنکه جواز غسل دادن آیا مقید بآن است که مماثل میت که
بتواند غسل صحیح دهد نباشد یا مطلق است که با وجود بودن مماثل هم میتواند محرم
خود را غسل دهد و بالعکس مختار و مشهور قول اول است دویم آنکه آیا معتبر است که در
وقت غسل جامه بر تمام بدن او کشیده باشند و آب را بر روی جامه بریزند بنحوی که از
زیر جامه به بدن او جاری شود یا از گوشه جامه آب را در زیر جامه بر بدن او جاری کنند یا
آنکه جایز است که با ستر عورتین تنها او را غسل دهند اظهر و احوط قول اول است بلکه
قول ثانی نادر است لکن بعید نیست که بگوییم مراد از ستر در اخبار همان ستر عورتین است
نه ستر تمام بدن چگونه میشود که در زندگی نظر بغیر عورتین محارم جایز باشد و بعد از
مردن جایز نباشد و مع ذلک نه چنین است که با ترک این ستر و نظر کردن غسل باطل باشد بلکه
معصیت کرده و غسل صحیح است و همچنین است در نظر مماثل بر عورت میت که بی شبهه حرام است
سیم خنثی مشکل است که او را یکی از محارم او میتوانند غسل دهند چه مرد و چه زن اگر
چه خنثی مشکل دیگری هم محارم او باشد و غسل او را بعضی نیز باید از زیر جامه ساتر تمام بدن

باشد

کادم

باشد و با نبودن محرم غسل ساقط است اگر چه احتمال لزوم عمل بهتر در دو ذکوریت و انوثیت
او بعید نیست چهارم صورتی است که میت از سه سال بیشتر نداشته باشد که در اینجا مماثلت
شرط نیست پس مرد دختر سه ساله را میتواند غسل بدهد و زن پسر سه ساله را اگر چه
محرمیتی میان ایشان نباشد و اگر چه مماثل یافت شود بلکه ستر بدن بلکه ستر عورت در اینجا
لازم نیست بلکه بعید نیست که تا پنج سال هم مستثنی باشد لکن احوط ترک است بلا آنکه در هر
جا که شرط مماثلت در غسل ساقط است باتعذر غسل و لزوم تیمم در تیمم نیز ساقط است
خصوص بنا بر عدم لزوم ستر بدن میت در حال غسل دادن و خصوص بنا بر استثناء در
و کفن در اجانب در حال ضرورت فصل پنجم باید مسلم را مسلم غسل دهد بلکه لزوم اشتراط
مماثلت میان میت و غسل دهنده در ایمان خالی از قوت نیست و تفصیل این اجمال آنست که
اشکالی نیست در صورتی که میت و غاسل هر دو شیعه باشند و کلامی نیست در صورتی
که هر دو مخالف یعنی سنی باشند چنانچه بومی نه هر دو کافر محل بحث ما نیست تا در صور
اختلاف بینهما پس اگر میت شیعه و غاسل سنی باشد ظاهر اکثر علماء صحت غسل و سقوط
تکلیف از سایرین است و فرق نگذارده اند میان آنکه بطریق مذهب خود شان غسل دهند
یا بمذهب ما یا اینکه مقام تقیه باشد یا نه غسل دادن شیعه ممکن باشد یا نه لکن این محل اشکال
خصوص با امکان غسل دادن شیعه در غیر حالت تقیه و غسل دادن سنی بر مذهب خود شان
و اگر عکس باشد که میت سنی و غاسل شیعه پس اگر غسل دادن ایشان از شیعه لازم دانستیم
چنانچه جمعی تصریح بآن فرموده اند و خالی از قوت نیست غسل دادن کسی که مخالف در غسل است
دانیم چون که نادر و جهی ندارد مگر در مقام تقیه و اگر لازم دانیم پس اظهر اینست که در غیر
حالت تقیه بطریق خود مان غسلش دهند نه بطریق ایشان و در حالت تقیه موافق طریقه
ایشان غسل دهند صحیح و مجزی است و اگر میت شیعه و غاسل کافر باشد پس اگر کافر
غیر اهل کتاب باشد ظاهر اکلامی در بطلان غسل نباشد و اگر از اهل کتاب باشد چون غیر

و مضادها

بلکه ازین معنوی و شاهد حال هم کافی [illegible] ست و هم چنین این اولویت اختصاص بغسل دادن
ندارد بلکه جاری است در جمیع امور میت از کفن و نماز و دفن و توابع آنها فصل
چهارم معتبر است در غسل [illegible] مماثله که موافق باشد با میت در ذکوریت و انوثیت پس باید
مرد را مرد غسل دهد [illegible] زن را زن اگر چه اجانب باشند و از این حکم چند موضع استثنا
شده است یکی آنچه گذشت در اولویت مرد بزن و آقا بکنیز و بالعکس چنانچه از قاعده
اولویت بمیراث خارج شده از قاعده اشتراط مماثلت غاسل با میت نیز خارج است
دویم مطلق محارم است که جایز است مرد محرم خود را غسل دهد و بالعکس و مراد بمحرم
شخصی است که نتواند او را نکاح کند مطلقا در هیچ وقت بسبب نسب یا رضاع یا
مصاهره و تفصیل آن مناسب وضع رساله نیست و کلامی که در این مسئله هست در دو
موضع است اول آنکه جواز غسل دادن آیا مقید بفقد مماثل است یعنی که مماثل میت که کلام
نتواند غسل صحیح دهد نباشد یا مطلق است که با وجود بودن مماثل هم میتواند محرم
خود را غسل دهد و بالعکس مختار و مشهور قول اول است دویم آنکه آیا معتبر است که در
وقت غسل جامه بر تمام بدن او کشیده باشند و آب را بر روی جامه بریزند بنحوی که از
زیر بر بدن او جاری شود یا از گوشه جامه آب را داخل زیر جامه بر بدن او جاری کنند یا
آنکه جایز است که با ستر عورتین تنها او را غسل دهند اظهر و احوط قول اول است بلکه
قول ثانی نادر است لکن بعید نیست که بگوئیم مراد از ستر در اخبار همان ستر عورتین است
نه ستر تمام بدن چگونه میشود که در زندگی نظر بغیر عورتین محارم جایز باشد و بعد از
مردن جایز نباشد و مع ذلک شک نیست که با ترک ستر و نظر کردن غسل باطل نباشد بلکه
معصیت کرده و غسل صحیح است و همچنین است در نظر مماثل بر عورت میت که بی شبهه حرام است
سیم خنثی مشکل است که او را اقارب محارم او میتوانند غسل دهند چه مرد و چه زن
چه خنثی مشکل دیگری که محارم او باشد و غسل او را بعضی باید از روی جامه ساتر تمام بدن

باشد

باشد و با نبودن محرم غسل ساقط است اگر چه احتمال لزوم عمل بغیر عبد در ذکوریت و انوثیت
او بعید نیست چهارم صورتی است که میت از سه سال بیشتر نداشته باشد که در اینجا مماثلت
شرط نیست پس مرد دختر سه ساله را میتواند غسل بدهد و زن پسر سه ساله را اگر چه
محرمیت میان ایشان نباشد و اگر چه مماثل یافت شود بلکه ستر بدن بلکه ستر عورت هم اینجا
لازم نیست بلکه بعید نیست که تا پنج سال هم مستثنی باشد لکن احوط ترک است بدانکه در هر
جا که شرط مماثلت در غسل ساقط است با تعذر غسل و لزوم تیمم در تیمم نیز ساقط است
خصوص بنا بر عدم لزوم ستر بدن میت در حال غسل دادن و خصوص بنا بر استثناء در
و کفنین در اجانب در حال وجوه مفصل پنجم باید مسلم را مسلم غسل دهد بلکه لزوم اشتراط
مماثلت میان میت و غسل دهنده در ایمان خالی از قوه نیست و تفصیل این اجمال آنست که
اشکالی نیست در صورتی که میت و غاسل هر دو شیعه باشند و کلامی نیست در صورتی
که هر دو مخالف یعنی سنی باشند چنانچه بودند [illegible] که فرض محل بحث ما نیست تا در صورت
اختلاف بینهما پس اگر میت شیعه و غاسل سنی باشد ظاهر اکثر علما صحت غسل و سقوط
تکلیف از ما بر ما است و منع کرده اند میان آنکه بطریق مذهب خود شان غسل دهند
یا بمذهب ما یا اینکه مقام تقیه باشد یا نه غسل دادن شیعه ممکن باشد یا نه لکن این محل اشکال
خصوص با امکان غسل دادن شیعه در غیر حالت تقیه و غسل دادن سنی بر مذهب خود شان
و اگر عکس باشد که میت سنی و غاسل شیعه پس اگر غسل دادن ایشان از برای شیعه لازم ندانیم
چنانچه جمعی تصریح بآن فرموده اند و خالی از قوه نیست غسل دادن کسی که مخالف در [illegible]
دانیم چون گمان وجهی ندارد مگر در مقام تقیه و اگر لازم دانیم پس اظهر اینست که در غیر
حالت تقیه بطریق خود مان غسلش دهند نه بطریق ایشان و در حالت تقیه موافق طریقه
ایشان غسل دهند صحیح و مجزی است و اگر میت شیعه و غاسل کافر باشد پس اگر کافر
غیر اهل کتاب باشد ظاهرا کلامی در بطلان غسل نباشد و اگر از اهل کتاب باشد چون یهود و نصاری

و نصاری و مجوس اگرچه مورد اخبار خصوص نصاری است پس اگر شیعه مماثل میت در ذکورت
و انوثیه یا محرم میت یافت نشود معروف نزد علماء ما صحت غسل است لکن اگر قید داده
نکردن میت را برطوبت نکرده ماند و این بنا بر قول طهارت اهل کتاب وجهی دارد لکن بنا
بر نجاست ایشان چنانچه معروف بلکه مجمع علیه نزد متأخرین است بسیار وجهی ندارد و ترتیب
لازم است که مقید باشد بصورت عدم ملاقات مثل اینکه ظرف پاکی آب بریزد و چوب
پاکی میت را بگرداند و نیت را هم مسلمی بکند که کافر مثل آلت باشد با اینحالت بعد از تمکن
از غسل دادن مماثل یا محرم اعاده غسل لازم نیست و در غیر این صورت بعد از تمکن قبل
از دفن یا بعد از نبش اعاده غسل لازم است فصل ششم اولادی که بحد بلوغ نرسیده اند
در احکام غسل و نماز و کفن و دفن ملحق بهر پدران و مادران خود اند تفصیل الحاق در
باب نجاسات گذشت و در این بحث فرقی میان ولد حلال و ولد زنا نیست اگرچه جمعی
ولد زنا را ملحق بکفر نموده اند و لقیط دار الاسلام چه او را در حال حیوة یافته باشند یا در
حال وفات ملحق باهل اسلام است و در این باب فرقی میان صغیر و کبیر نیست پس اگر میتی در
بلاد اسلام ببینیم هرچند که در ختنه کردن و امثال آن شک داشته باشیم باید بحکم اسلام دانیم و بنا بر
فرق میان شیعه و سنی که غسل دادن ایشان را لازم ندانیم و این مرده را در ولایات
مختصه بشیعه یابیم پس در الحاق آن بشیعه تأمل است دلیلی بر الحاق بشیعه نیافتیم
خصوص در محلی که همه اهل آن سنی باشند لکن احوط مراعاة غسل و سایر احکام میت
است بر طریقه شیعه اما بنا بر عدم فرق سنی با شیعه پس کلامی در اجراء احکام مسلمین
بر لقیط مزبور از غسل و غیره نیست اما لقیط دار الکفر که در ولایت مختصه بایشان
یافت شود چه در حال حیوة یا بعد از وفات پس با نبودن مسلمی در آن ولایت که ممکن
باشد الحاق این لقیط باو کلامی در الحاق او بکفار و سقوط احکام غسل و دفن از او
نیست و با بودن چنین مسلمی جمعی حکم بالحاق او بمسلمین و لزوم غسل و دفن او فرموده اند
و این اگرچه احوط است لکن دلیل واضحی ندارد و از جمله توابع و ملحقات بسیر صغیر است

کرده احکام

کرده احکام مزبوره بحکم آباء و صاحب ید و متصرف در او است اگرچه مملوک غیر باشد
بر اقوی و غلام و کنیز کبیر مدار در حکم ایمان و اسلام و کفر اگرچه مملوک غیر باشد بر
خود ایشان است بر هر مذهبی که از ایشان ظاهر شود باید معمول داشت و مستضعفان از
شیعه که تصحیح تمام عقاید خود نکرده با اینکه همه ائمه علیهم السلام را نشناخته اند یا اینکه غیر
امام را دانسته باشد پس تأملی در الحاق آن بشیعه نیست اما مستضعفان از سنی که بر مذهب آباء
بوده از باب ضعف عقل و جهالت با اینکه ائمه علیهم السلام را دوست داشته و از اعداء ایشان
تبری نداشته و غیر این که در طریقه و سلوک مانند ایشان بوده مثل اینکه خلفا را بر حق دانند
پس در الحاق این مستضعف سنی بالشیعه تأمل است الحاق بشیعه در احکام تجهیز او را
بعید نیست با اینکه احوط است و بنا بر عدم فرق میان شیعه و سنی کلامی نیست
فصل هفتم اجماع الا من شذ که میتی که تجهیز و تکفین او واجب است مسلمین اند
که اقرار بشهادتین داشته پس جمیع فرق کفار که منتحل اسلام نیستند خارجند و اما
منتسبین باسلام که محکوم بکفر اند چون خوارج که بر طریقه خوارج قرار داشته و در شیعه با حضرت
امیر علیه السلام بلکه دشنام بآنجناب را دین خود قرار داده اند لعنة الله بر چنین دینی و چون
نواصب که اظهار عداوت با یکی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین میکنند
و چون غلاة که حضرت امیر علیه السلام یا احدی از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
را خدا دانند و همچنین کسانی که انکار یکی از ضروریات دین اسلام چون وجوب نماز
و روزه و زکوة و خمس و حج و غیر ذلک نمایند یا تأویل کنند بطوری که از ایشان معنی معروف
فیما بین مسلمین که منحصر در آن تأویل باشد نه آنکه هر دو قائل باشند ندارد یا ظاهر و
باطن که عین ایمان است و در این قسم از کفار داخلند جمعی از صوفیه و غیر ایشان و حکما که تفصیل
ایشان خارج از وضع رساله است مجملاً تجهیز و تکفین هیچیک از این کفار لازم نیست بلکه
حرام است اما سنی و اهل خلاف پس در شرط مماثلت میان میت و غاسل اشاره شد که
مشهور علمای ما بر وجوب غسل دادن ایشان رفته اند و این اگرچه احوط است لکن عدم وجوب

اقوی

آن قول است و این مستلزم حکم بکفر و نجاست ایشان نیست چنانچه بعضی گمان کرده‌اند
فصل هشتم از مسلمین در تواضع ایشان در وجوب غسل دادن بلکه غسل ندادن بعضی چند کس
استثنا شده اول شهیدی است که در جنگی که در حضور امام علیه السلام یا نائب خاص وی با
دشمنان دین کشته شده باشد که او را با جامهای خونین خود بدون غسل و کفن همان
غسل ناکرده دفن میکنند بلی اگر او را برهنه کرده باشند باید کفن کرد و در کسی که در زمان
غیبت امام علیه السلام یا مطلقا در مقام دفاع کفار که هجوم بر مسلمین کرده و غلبه ایشان خوف
بر طرف شدن اسلام یا تفرقه کلمه ایشان باشد کشته شده باشد خلافست مشهور تغسیل
و تکفین او را لازم دانسته‌اند اگرچه احوط است لکن اقوی خلاف آنست خصوص با اذن واین
نائب عام یا انکه اذن امام علیه السلام شامل اذن غیر صریح نیز باشد چنانچه ظاهر است و
فرق نیست در شهید مذکور میان مرد و زن و بزرگ و کوچک و عاقل و دیوانه بلکه کشته
شده با فتادن از اسب یا شتر یا بر زمین خوردن و بتیر خود یا اسلحه دیگری یا بدست دیگر
اسباب کشته شده باشد نیز بحکم شهید است کو دانسته همین که صادق آید که بین الصفین در
سبیل الله کشته شده از شهید است و بعضی در شهیدی که با جنابت بوده غسل را لازم
دانسته‌اند و اشهر و اقوی خلاف آنست اما کسانی که در اخبار اطلاق شهید بر ایشان شده یا
او را نیز از شهدا شمرده‌اند چون کسی که بطاعون و وبا بلکه مطلق اسهال بمیرد یا غرق شود
یا خانه یا دیوار بر او خراب شود یا بر سر اهل و عیال خود کشته شود یا زنی که در وقت زائیدن
یا بسبب آن بمیرد یا در غربت یا تحصیل علم واجب بمیرد پس همه ایشان را غسل و کفن لازم است
در اجر و ثواب بمنزله شهیدانند دویم کسی است که بسبب رجم در زنا یا لواط یا بسبب نکردن
مساحقه یا دزدی یا غیر ذلک از معاصی که لازم القتل شده باشد یا بسبب اجرای حکم جهاد
یا قصاص کشته شود در صورتی که پیش از آن غسل موت بهر سه طریق غسل کرده باشد و کفن
پوشیده و حنوط استعمال کرده باشد که بعد از آن دیگر جز نماز و دفن چیزی لازم نیست
و اگر هر یک از امور مذکوره را در جای خود بجا نیاورده باشد باید بعد از کشته شدن او
بجا آورد و هم چنین اگر بعد از بجا آوردن امور مذکوره بمیرد که هیچ جز ساقط نشد

دیگری که بسبب سب پیغمبر یا یکی از ائمه هدی یا فاطمه زهرا سلام الله علیهم یا بسبب دیگر از اسباب
اسباب ارتداد کشته شود چیزی لازم نیست زیرا که کافر بوده و دیگری که واجب القتل بوده
لکن بواسطه زنا یا بعد زدن یا بریدن دست کسی یا کشته شود خلافست جمعی او را
مثل رجم و قصاص شده دانسته‌اند و احوط بلکه اقوی خلاف آنست سیم کسی است که در
مکان وجوب دفن او یا ضیق زمان مانند مسلمین یا یکی از نظام او یافت نشود که او را غسل
و تیمم و کفن باید دفن نمود و حکم وجود کافر مانند غسل دادن ایشان که شست که اگر
بدون ملاقات و بیت کردن عذر کافر ممکن است غسل لازم و الا فلا و همچو آدم کسی است که بجهت
سوختن یا متفتت شدن اعضاء او یا خوف تفرق جسد او نتوان او را غسل یا تیمم داد
که با امکان کفن کردن همان حال کفن کرده بعد از نماز دفن میکنند و با عدم امکان
کفن آنهم ساقط است بلی با امکان تیمم چون مرده بمرض آبله و مثل آن باید او را تیمم داد
که بخصوص تیمم بهمین دو دست خود را بر خاک میزند و بپیشانی و دو دست میت تیمم
میکند و سه بار تیمم میدهد در هر نوبت بقصد بدلیت غسلی و احوط زیاد کردن یک
تیمم دیگر است بقصد بدل غسل علی الاطلاق پنجم یا انکه از اجزاء جدا شده از میت
است که بتفصیل آن اشاره خواهد شد ششم طفلی است که قبل از تمام شدن چهار ماه از
میشود شدن خلقت او ساقط شود بلکه بعد از آن نیز نجاست او از این معلوم که چیز
طفلی از اصل خارج است چون نجاست نگرفته بوده تا میت بر او صادق آید پس او را
که شهید بدون غسل و کفن دفن میکنند و اگر جان در او بود باید او را غسل
داده و کفن کرده دفن کنند فصل نهم اگر یا بعد یا از اعضا و بدن میت مسلمان یا محکوم
در ظاهر باسلام جدا شود اگر از میتی باشد که غسل بر او لازم نباشد چون شهید و مقتول
برجم یا قصاص و غیر ذلک بر قطعه از آن غسلی نیست و هم چنین اگر از میتی باشد که غسل دادن او
لازم نباشد چون طفل کمتر از شش ماه و قطعه از آن نیز غسلی نیست و لزوم غسل
در قسم اول و فصل در قسم ثانی از تفصیل بعد معلوم میشود و اگر از میتی باشد که غسل
داده نشده بلکه کفن او لازم باشد و معلوم نباشد که غسل داده‌اند و بعمل آمده پس

علمای ما رضوان الله علیهم آنست که اگر نصف بالای میت است که سینه در آنست و جمیع احکام
قلب را نیز فرموده اند غسل و کفن و حنوط بر مواضع موجوده از آن و نماز مثل تمام میت لازم
است و همچنین است اگر جانوری تمام گوشت و استخوان را بخورد و بعد از آن اسباب گوشت از او در
لکن تمام استخوانهای او باقی است که باز مثل تمام میت است و بعید نیست که تمام استخوان نصف
بالای او را اگر استخوان سینه در آن باشد باز مثل تمام میت دانیم و همچنین در استخوان سینه
تنها و اگر قطعه مذکوره باین نحو که مذکور شد نباشد پس اگر استخوانی در او هست چون در
وی باز لازم است که آن را غسل داده و کفن نموده دفن کنند دیگر نماز نمی دارد و در همه اینها
مس کننده آن قبل از غسل غسل مس میت لازم است و اگر قطعه مذکوره همان گوشت است
فقط آن را مثل سقط چهار ماهه در پارچه پیچیده دفن کنند و آیا معتبر است در این پارچه
بلکه پارچه سقط که از جنسی باشد که کفن کردن آن جایز باشد یا شرط نیست پس جزم نداد
که لازم باشد اگر چه دلیل واضحی بر اشتراط نیست لکن ترک احتیاط نباید کرد آنچه مذکور شد
در قطعه جدا شده از میت است اما قطعه جدا شده از زنده را پس اگر همین جدا شده را شخص
بیرم ظاهر کلامی در بودن آن بمنزله جدا شده از میت نباشد و اگر زنده باشد بان اقوی
و احوط همین است که مذکور شد اگر چه جمعی خلاف این فرموده اند بلکه همان اکتفاء بدفن
آن بعد از پیچیدن در پارچه نموده اند چون سقط اکثر سند ایشان در مخالفت در مسئله
اصل است لزوم دفن و در پارچه پیچیدن نیز خلاف اصل است فصل دهم در کیفیت غسل
میت ناشسته اولا باید دانست که در مباشره این غسل اجر عظیم است چنانچه وارد است که هر
که مؤمنی را غسل دهد بیرون میرود از گناهان مثل روزی که از مادر متولد شده
و خداوند رحیم فرموده که محو شویم گناهان او را چون روزی که از مادر متولد شده و
حضرت رسول صلعم در خطبه خود فرموده اند که کسی که مؤمنی را غسل دهد و اداء امانت نماید از برای
او است بهر موئی از او ثواب آزاد کردن بنده و پرسیدند چگونه اداء امانت کند فرمودند که
بپوشاند عورت او را و آنچه باید دانست که واجب است قبل از غسل ازاله نجاست از بدن میت
مؤمنا اگر چه نجاست موجب رفع نمیشود مگر بعد از تمام شدن غسلها او را در اینجا مثل غسل جنابت

نیت

نیت که کافی باشد ازاله نجاست هر عضوی قبل از بجا آوردن وظیفه آن عضو بلکه لازم
ازاله نجاست از تمام بدن او قبل از شروع از اینجا معلوم شد که باید در نجس و لیث نیز
نجاست دیگر نباشد اگر چه اینها بر تبعیت میت از نجاسات دیگر پاک میشوند چنانچه بعد
تمام شدن اغسال میت بتبعیت او از نجاست وی هم پاک میشوند و ثانیا میگوئیم که
میت را باید سه دفعه غسل داد دفعه اول بسدر دوم بکافور سیم باب خالص و در
هر یک از این اغسال همین قدر کافی است که عرفا بگویند باب سدر و باب کافور و
باب خالص غسل داده شد و باید آب را و سدر را مضاف نکند بر اطلاق خود باقی باشد
نه اینکه بجهت بعضی مضاف شود که غسل با آن مجزی نیست و باید سدر و کافور آن قدر
بیفشرند که آب را ممزوج بآب غسل شود و همچنین کافور را لکن اگر میت محرم بوده باشد لازم
محرم با حج و عمره محل نشده در آب غسل سیم کافور نباید داخل کرد و حنوط بکافور هم
نباید کرد و ملحق بمحرم نیست معتکف و زنی که در عده وفات شوهر خود بمیرد که ممنوع از استعمال
بوی خوش بودند و کیفیت این غسل در ترتیب اعضاء و عدم لزوم ترتیب اجزاء هر عضوی مثل غسل
جنابت است و در اخبار بسیار تصریح باینکه این غسل مثل غسل جنابت است شده و از آن
مستفاد میشود که غسل دادن میت را بطریق ارتماس در حوض که در یک دفعه یا بیشتر فرو کنند
بقصد صدق عرفی و در یکی کافور و دیگری خالص کافی باشد چنانچه جمعی تصریح فرموده اند
لکن احتیاط در التزام بغسل ترتیبی است و معتبر است که غسل دهنده در هر غسلی نیت همان
غسل کند و در صورت تعدد غسل دهنده ها از اول تا آخر همه نیت کنند و با اختصاص هر یک
بغسل دادن عضوی هر یک نیت غسل عضو خود میکند لکن احوط ترک این قسم است بلکه
هر کس مباشر تمام یک غسل شود و اگر یک آب بریزد و دیگری میت را بگرداند ظاهر آنست
که آب ریزنده غاسل باشد پس او نیت میکند نه دیگری که میت را میگرداند و احوط آنکه هر دو
نیت کنند فصل یازدهم اگر سدر یا کافور یا هیچکدام یافت نشوند یا آنکه هر دو یافت شوند لکن
آب بقدر سه غسل یافت نشود بلکه بقدر دو غسل یا یک غسل بیشتر نباشد یا آنکه هم
آب بکتر از سه غسل است و هم سدر و کافور یا یکی از این دو یافت نمیشود یا از آب

وهم

و به سدر و به کافور پس در تفصیل این اجمال می‌گوییم که در صورت یافت نشدن آب حتی به قدر
یک غسل چه یافت شود سدر و کافور یا یافت نشوند لازم است که سه دفعه میت را تیمم
دهند در دفعه اول به قصد بدلیت از غسل به آب سدر و در دفعه ثانی بدل از غسل به آب کافور
و در سیم بدل از غسل به آب خالص و در اکتفا به یک دفعه تیمم چنانچه بعضی گفته‌اند وجهی ندارد
بلی احتیاط در این است که علاوه بر سه تیمم مذکور یک تیمم دیگر به قصد بدل از غسل مطلق بدهند
و در این تیمم اگرچه تیمم میدهند خود دست خود را بر زمین میزنند و در روی و دو دست میت
مسح میکشند و لهذا گذشت که در تیمم بعضی از شرطهاست مالیدن با دست میت و در
صورت یافت شدن آب به قدر یک غسل و نبودن سدر و کافور دو تیمم میدهند بدل از غسل
به آب سدر و غسل به آب کافور و غسل هم میدهند به آب خالص و در صورت امکان آب به قدر
یک غسل و امکان سدر تنها یک غسل میدهند به آب سدر و یک تیمم بدل از غسل به آب کافور و یک
تیمم بدل از غسل به آب خالص و هم چنین است با انحصار آب به یک غسل و امکان کافور تنها که یک
تیمم میدهند بدل از غسل به آب سدر و بعد از غسل به آب کافور یک تیمم دیگر میدهند بدل از غسل
به آب خالص و در صورت امکان آب به قدر دو غسل با امکان سدر و کافور و بعد از این دو غسل
یک تیمم بدل از آب خالص میدهند و در صورت امکان به قدر دو غسل با امکان سدر تنها یا کافور
تنها از برای اینکه ممکن نیست غسل به آب خالص میدهند و قول به سقوط این غسل ضعیف است و
لهذا در میت محرم در عوض غسل آب کافور غسل دیگر به آب خالص میدهند چنانچه ظاهر
اخبار است و با امکان آب به قدر سه غسل و عدم امکان سدر و کافور سه غسل به آب خالص
باید داد و قول به اکتفا به همان یک غسل به آب خالص ضعیف است بدانکه در هر یک از صور مزبوره
که به همین حال باقی بوده تا دفن کردن میت و بعد از آن آنچه یافت نبوده یافت شود دیگر تکلیفی
نیست و هر کس که میت را مس کرده بود بعد از فراغ از تمام اعمال مس کرده غسل مس میت بر او نیست
و اگر یافت شود آنچه یافت نبود قبل از دفن بلکه قبل از نماز بر این میت پس در سقوط از
بدل آن و لزوم عود به اصل که حال ممکن شده با مراعات ترتیب در اصل مثل اینکه سدر ممکن
نبوده بدل غسل به آب سدر و غسل به آب خالص داده یا تیمم داده و حال همه ممکن است لازم باشد

که غسل بآب

[illegible]

که غسل به آب سدر داده پس از آن غسل به آب کافور و بعد از آن غسل به آب خالص بدهد یا نه
لزوم مراعات ترتیب که اکتفا کند همان غسل به آب سدر بعد از آنکه داده ما بعد آن را اقرب لزوم غسل
مس میت بر مس کننده این میت بعد از ممکن شدن آنچه مفقود بوده و اتیان بدل از شده بود
با اکتفا کردن همان بدلی که به جا آورده و عدم لزوم عود به اصل آن که حال ممکن شده و عدم
لزوم غسل مس میت بر مس کننده این میت بعد از فراغ از اتیان بدل اشکال و خلاف است
لهذا بلکه اظهر لزوم عود به اصل است که حال ممکن شده لکن این در صورتی است که مانع
دیگر از قبیل ضیق وقت یا خوف فساد میت و نحو آن نباشد و الا به همان اتیان بدل آن موده
اکتفا میشود و غسل مس کننده او هم غسلی نیست و هم چنین است میتی که به سبب سوختن آن یا اینکه
و نحو آن او را تیمم دهند که غسلی بر مس کننده او بعد از تیممهای ثلثه نیست و ایضا این در صورتی است
که عمل اقل از [illegible] به فعل متعذر نشده باشد والا در هر حال همان کافی است اگر
قبل از دفن میت بر طرف شود و غسل دادن [illegible] در مسجد مکروه است و مستحب غسل
میت آنست که [illegible]
و اینکه او را بر روی تخته چوب یا سکو یا جای بلند گذارند که سر او از پا بلندتر
باشد و کذا رو به قبله [illegible]
چون محتضر و بعضی این را واجب دانسته‌اند و اینکه [illegible] که آب غساله آن جمع
شود و مکروه است که آب غساله را به چاهی که محل نجاسات است جاری کنند اما چاهی که جمع آب
باران و نحو آن است کراهتی ندارد و مستحب است که غسل دهنده دستهای خود را تا مرفق بشوید
و انگشتان میت را نرم کند و دستهای او را تا نصف ذراع [illegible] سه مرتبه بشوید
و ساتر [illegible] عورتین او [illegible] و دست خود را بر شکم میت بمالد [illegible] چیزی بیرون آید
[illegible] بیرون آید مکروه [illegible] حامله [illegible] خوف افتادن طفل [illegible]
خود را به کهنه [illegible] که [illegible] عورتین [illegible]
و اشنان بشوید و خود غاسل بر طرف راست میت بایستد و میت را در میان دو پای خود
قرار ندهد که مکروه است و مستحب است که اول [illegible] وضو دهند مثل وضوی نماز و اینکه [illegible] عضو

و جهت آنکه آب بر بدن عضوی از اعضاء ثلثه او رود و در هر غسلی سه بار بشویند و اینکه بظرف بزرگی
آب بریزند که آب منقطع نشود شستن آن عضو تمام شود و در زمان ریختن آب بر روی کفن
او آب وا ندیار بر بریزند و اینکه با کافور در غسل دویم قدری از قصب الذریره منضم کنند و
مکروه است که میت را بنشانند و ناخن او را بگیرند و سر او را بتراشند یا شانه کنند و از این موی
در بغل او کنند و اگر کرده اند همان موی و ناخن را با او دفن کنند و نیز مکروه است غسل دادن میت را
بآبی که بآتش گرم شده باشد مگر در وقت سرما و مستحب است که در وقت غسل دادن بگوید
اللهم ان هذا بدن عبدک المومن قد اخرجت روحه و فرقت بینهما فعفوک عفوک و اینکه
مکرر بگوید عفوک عفوک و اگر بعد از تمام اغسال نجاستی از میت خارج شود نجاست باعاده
غسل نیست بلکه ازاله نجاست از بدن میت و کفن او قبل از دفن لازم است و اگر غاسل میت
بخواهد او را کفن کند مستحب است که اول غسل مس میت کند یا همان وضو بسازد پس از آن کفن کند
باب هفتم در اغسال مستحبه و در آن چند فصل است فصل اول بدانکه اغسال مستحبه
بسیار است و علماء رضوان الله علیهم که تعداد آنها را در بیست و هشت یا اکثر یا بیشتر فرموده اند
نه از جهت انحصار در آنها است بلکه از باب اهمیت آنها یا غیر آن است و از جمله اغسال مستحبه
میتوان شمرد جمیع اغسال واجبه را در صورتی که سبب تعلق آنها متحقق شده باشد و هنوز سبب
وجوب آنها متحقق نشده باشد چنانچه جنب شده باشد و بر او نماز واجبی که موقوف بطهارت
از حدث اکبر باشد و همچنین غیر جنابت از حیض و استحاضه و نفاس و مس میت بجهت استحباب نفسی
اغسال مذکوره یا بودن بر طهارت و نیز مستحب است بجا آوردن آنها از جهت هر امر مستحبی که منوط
باشد کمال آن بطهارت از حدث اکبر مثل تلاوت قرآن و غیر آن و اغسال دیگر که اشاره باستحباب
آنها نموده اند بر چهار نوع است یکی آنکه استحباب آن از جهت شرافت زمان است و نوع دیگر
که استحباب آن از جهت شرف مکان است سیم آنکه استحباب آن از جهت کمال عمل و فعلی است که بفعل آن
آن بجا میآید اگر چه از جهت تخفیف نقصان آن عمل باشد مثل آنکه غاسل میت بخواهد او را
کفن کند که رفع نقصان آن موقوف بغسل مس میت است چهارم آنکه از باب جبران عمل ترک کرده
است که مانده شده باشد بهتر آنکه ما هر نوعی را در فصلی ذکر کنیم اغسال مستحبه از جهت شرف زمان

فصل دویم

[illegible]

بسیار است

بسیار است از آنجمله غسل جمعه است و تاکید بسیار در استحباب آن شده حتی آنکه بعضی قائل بوجوب
آن شده اند و استحباب آن در حق حاضر و مسافر و مرد و زن و بنده و حر که عاجز از جمعه باشد و مسافر
ثابت است و وقت آن از طلوع صبح است تا ظهر و هر چه نزدیکتر بظهر باشد افضل است و
بعد از ظهر بقصد ادا یا قضا نکند اگر چه بعضی غسل جمعه را گفته باشند و اگر در روز جمعه
ترک غسل شود چه باختیار یا بغیر اختیار مستحب است قضای آن تا غروب روز شنبه بلکه مستحب
تقدیم آن در روز پنجشنبه اگر خوف نیافتن آب داشته باشد در روز جمعه و همچنین
چنین اگر خوف فوت غسل را در روز جمعه از جهت مانعی دیگر داشته باشد و در هر دو صورت
تقدیم آن نیز در شب جمعه نیز جایز است لکن با تقدیم در پنجشنبه یا شب جمعه اگر ممکن شد از غسل
در روز جمعه باید اعاده غسل کند و با این ممکن اگر در روز جمعه ترک کرد قضای آن در روز شنبه
و روز شنبه مستحب است بخلاف اینکه در روز جمعه ترک کرده ممکن نشود که با تقدیم آن در پنجشنبه
قضای آن در روز شنبه ساقط است و باید و اینکه امر بهما نیز قضای آن در روز شنبه و تقدیم آن در
شب افضل اختیار تقدیم در پنجشنبه است و از آنجمله غسل روز اول ماه مبارک رمضان است
و بهتر آنکه در نهر جاری غسل کند و سی کف آب بر سر خود بریزد که تا دمسال آینده سرایت بلاها
و امراض در بدن نمی بیند و از آنجمله غسل در هر شب طاق از شبهای ماه مبارک خصوص در شب
اول و شب نیمه آن و شب هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم و در این شب دو غسل وارد
یکی در اول شب و بهتر آنکه اول پیش از غروب یا آفتاب نزدیک بغروب بجا بیاورد و دوم چنین است
غسل شب نوزدهم و غسل شب بیست و یکم و غسل در بعضی شب بیست و سیم و در آخر شب بجا آورد
و در دهه آخر در هر شب آن غسل وارد است و بهتر در جمیع این شبها غیر از شب بیست و سیم بجا
آوردن غسل است فیما بین نماز مغرب و عشا لکن در تمام شب وارد است و چنانچه فوت
شود غسل در شبهای قدر بعد از صبح آن را قضا کند و از آنجمله غسل شب عید فطر است و وقت
آن است که بعد از غروب متصل بآن غسل کند و از آنجمله غسل عید اربعه یعنی عید فطر و عید
قربان در هر وقت از این دو روز که بخواهد از صبح تا غروب و تاکید در این دو غسل بیشتر
غسل جمعه حتی آنکه وارد است که اگر غسل نکرده نماز کرده غسل کند و نماز را اعاده کند با بقاء وقت آن

دهم آنکه

و بعد از آنکه معرّض جادی غسل کند و اگر نباشد خود را در آب اندازد و چاه بکشد و غسل کند در موضع بو شده
در حال غسل بگوید اللهم اجعله کفارة لذنوبی و طهر ذنوبی اللهم اذهب عنی الدنس و غسل
دحو الارض که بیست و پنجم ذیقعده است و غسل روز ترویه که هشتم ذیحجه است و غسل روز
عرفه است و غسل عید غدیر و روز مباهله که بیست و چهارم است و غسل روز دوازدهم ربیع الاول
که روز مولود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و غسل روز مبعث حضرت که روز بیست و هفتم رجب است
غسل اول و وسط و آخر رجب است چه در شب یا روز و غسل شب نیمه شعبان بلکه استحباب
غسل در هر روز یا شبی که شرافت دارد قوی است چنانچه بعضی گفته اند و از آنجمله غسل روز
نوروز است فصل سیم در اغسال مستحبه از جهت شرف مکانست از آنجمله است غسل داخل
شدن در حرم مکه معظمه و غسل داخل شدن در حرم مدینه منوره و حد هر یک از این دو
حرم را در کتاب حج مضبوط نموده اند و از آنجمله است غسل دخول مکه معظمه و غسل دخول مسجد
الحرام و غسل دخول خانه کعبه چه با احرام داخل شود یا بی احرام و غسل دخول مدینه منوره و
غسل دخول مسجد پیغمبر و غسل داخل شدن در یکی از مشاهد مشرفه ائمه طاهرین صلوات
الله علیهم اجمعین بلکه بعید نیست استحباب غسل از جهت داخل شدن در مشاهد یکی از انبیا
و اوصیا ایشان سلام الله علیهم اجمعین بلکه بعضی از برای دخول هر مکان شریف غسل را مستحب
دانسته اند و خالی از قوت نیست اما غسلهائی که از برای زیارات ایشان صلوات الله علیهم
وارد است پس آنچه در زیارات از دور وارد است داخل در قسم سیم است و انچه از برای زیارات
در حضور وارد است غسل است که از این قسم باشد یا از قسم سیم چون حاصل زیارت ملاقات با
شخص است در محل او فصل چهارم در اغسال مستحبه از جهت بجا آوردن افعال بسیار است
از آنجمله است غسل زیارت حضرت رسول و حضرت فاطمه زهرا و هر یک از ائمه طاهرین صلوات
الله و سلامه علیهم اجمعین بلکه هر یک از معصومین از انبیا و اوصیا سلام الله علیهم و از آن
جمله است غسل احرام عمره و احرام حج و غسل طواف نیز چه در عمره و چه در حج و چه در طواف نسا
و غسل از برای وقوف در عرفات و وقوف در مشعر و غسل از برای رمی جمرات و ذبح و قربانی
کردن و سر تراشیدن و از آنجمله است غسل استخاره و غسل طلب حاجت و غسل نماز حاجت

و نماز استخاره

و نماز استخاره و غسل از برای مباهله کردن و غسل استسقاء و طلب باران و غسل از برای زیارت
تربت سید الشهداء علیه السلام و غسل نماز شکر و غسل از جهت سفر یعنی خصوص سفر حج و سفر زیارت
سید الشهداء و غسل از جهت عمل استفتاح و بجهت دفع بلا و غسل توبه چه توبه از کفر اصلی یا
ارتدادی و چه توبه از سایر معاصی کبیره بلکه از برای توبه از صغایر هم بعید نیست و غسل از برای
مقید در ثوب مشترک و غسل حجامت و غسلی که از برای تکمیل غسل سابق که بسبب عذر ترک شده
یا بضعف از آن فوت شده بجا آورده و از آنجمله است غسل کردن کسی که میت را بخواهد کفن
کند و خود او را غسل داده باشد و نیز مستحب است غسل کردن بسبب مس میتی که او را غسل
داده باشند بلکه از این قسم است غسل دادن مولود تازه بجهت تحصیل پاکی ذات و پاکی
صفات و افعال او و فصل پنجم از جمله اغسال مستحبه بجهت جبران عمل رجوع واقع
شده غسل کسی است که بتماشای انسان آویخته بردار یا بدار رفته باشد و در خبر آن دختر با عمد
بعد از سه روز از آویختن او مگر آنکه بجهت غرض شرعی رفته باشد چون اداء شهادت یا تحمل
آن که حکم باستحباب غسل بعنوان کرده و از جمله این اغسال است غسل در قضاء نماز کسوف
یا خسوف در صورتی که تمام قرص بگیرد و عمدا از روی تساهل یا جهل بمسئله نماز را ادا نکرده و قضا
آن را بجا آورد و بعضی قائل بوجوب غسل مذکور شده اند و این غسل توبه است و الا
اختصاص بصورت گرفتن تمام قرص نداشت لکن چون اختصاص بصورت مذکوره معتمد است نماز را ندادن قضا
دارد نظر غسل توبه است و از این جهت میتوان گفت که غسل توبه را مطلقا از اغسال مستحبه از جهت
جبران عمل گذشته شمرد بلکه باب اغسال مستحبه از برای کمال عمل را منظم ساخت چنانچه گذشت از آن ممکن باب
این غسل قتل وزغ بعضی که پاسداران بر قبیل است چنانچه بعضی از مشایخ ره تعلیل استحباب آن کرده
بخروج قاتل آن از گناهان نموده اند با آنکه این غسل از جمله اقسام چهارم که از خارج باشد
فصل ششم باید دانست که هر غسلی که از جهت شرافت زمانست زمان آن بعد از دخول
آن زمانست و وقت آن تا آخر همان زمان بجا آوردن بهتر است مگر غسل شب بیست و سیم ماه مبارک
رمضان که غسل اول آن پیش از شب است و غسل دیگر آن در آخر شب است و هر غسلی که از
جهت شرف مکانست قبل از دخول در آن مکان باید نمود هر چند بعید نیست جواز آن بعد از آن

بعد از دخول

بعد از دخول در آن مکان در اوایل آن در اماکنی که غسل در آن منافی احترام آن نباشد چنانچه
در بعضی از اخبار ماثوره دیده که مستحب است غسل از جهت دخول در مکان متبرک و از مکان
مقدم بر آن باید که همچنین بعد از غسل دخول حرم مکه در حرم غسل دخول مکه کرده در مکه غسل دخول
مسجد الحرام و در مسجد الحرام غسل دخول بیت را بجا می آورند و جایز است که با قصد تداخل
یک غسل از جهت همه اکتفا نماید و همچنین در حرم مدینه و مدینه و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و از
مکان واحد اگر کسی بیرون آید و داخل شود بعید نیست که همان غسل اول کافی باشد
خصوص آنکه اگر از اول قاصد تکرر بوده بلی اگر فاصله زیاد شده باشد غسل را مکرر کند
و هر غسلی که از جهت کامل فعل است باید پیش از دخول در آن فعل بجا آورد و هر غسلی که
از جهت جبران عمل سابق است بعد از آن باید که در مثل سایر اغسالی که مسبب از اسباب مخصوصه
فصل هفتم هیچیک از اغسال مذکوره رافع حدث نیست نه حدث اکبر و نه حدث اصغر پس محدث
هر یک از حدثین باید در رفع حدث خود وضو یا غسل بجا آورد چه رفع حدث آنچه
همین چیزهائی که غسل از جهت آنها راجح است مطلوب باشد یا از برای غیر اینها بلی
اگر در غسل از برای رفع حدث قصد غسل مستحب را نیز نموده باشد یکی حاجت بآن نباشد
غسل مستحب نیست بلکه بعید نیست که با عدم قصد غسل مستحب نیز حاجت بآن نباشد
نه از جهت تداخل بلکه از جهت صدق عرفی که با غسل است چون غسل از جهت زیارت حاجت
و غیر آن و از این باب می گوئیم که بعد از اتیان بغسل مستحب و قبل از داخل شدن در مکان
که از جهت دخول در آن غسل کرده یا بجا آوردن عملی که برای کمال آن غسل کرده
عارض شود بخصوص حدث اکبر باید اعاده غسل نماید چون صادق نیست که با غسل است
چه حدث ناقض آن نیست چنانچه در غسل احرام وارد است که اگر بخوابد بعد از غسل و قبل
از احرام باید غسل را اعاده کند پس کفایت غسل روز از برای تمام روز و غسل شب از برای
تمام شب چنانچه وارد در اخبار و مذکور در کلمات علما است یا محمول بر خصوص غسل
نماز است چنانچه ظاهر اخبار است یا مقید بصورتی است که حدثی حادث نشده باشد یا از
جهت صدق با غسل بودن در این قدر از زمان اگرچه حدثی عارض شده باشد که طول زمان هم

دخیل و صحت

دخیل و صحت غسل نداشتن باشد یا محمول بر اختلاف مراتب رجحانست که اعاده غسل
بعد از حدث راجح و باکذشتن روز بدون عروض حدث هم راجح و باجماع هر دو راجح
و این جمع بعید نیست با اینها همه در غیر غسلهای زمانی و غسلهای جبرانی استبعاد در این رجحان
اتیان بغسل دیگر چیزی نیست و مراد بکفایت غسل روز از برای روز و شب از برای شب
هر یک در اغسال زمانی خود مستقل هستند همین باشد که با حدث اعاده نیکو است
باب دهم از ابواب کتاب طهارت در طهارت اضطراری است که تیمم باشد و در آن
و چند فصل است مقدمه بدان که خداوند رحیم از باب فضل و لطف و احسان خود بر ما منت نهاده
بندگان تیمم را بدل و قائم مقام وضو و غسل قرار نموده که با عدم تمکن از استعمال آب یا
داشتن آن بلکه با عسر و مشقت در آن اکتفا بر تیمم فرموده و از جهت سهولت بر عباد خود
از اغنیاء و فقراء آب و خاک را که همگی دسترسی بآنها دارند خصوصاً که نداشتن آن
بسیار نادر است طهور و پاک کننده قرار داده و خاک را احد طهورین نامیده پس در هر جا
که وضو و غسل را مقرر فرموده تیمم را نیز قرار داده اختلافی در این و چنانست یکی از بلکه
و غسل در هر جا که یکی رفع حدث میکند تیمم در اینجا همان اباحه و جواز عبادت میکند
بحال خود باقی است پس در هر جا که رفع حدث نیست چون استحاضه و مثال آن از جهت
منافات وضو و غسل و تیمم نیست در تیمم اینکه با امکان وضو و غسل بنحوی که خالی از ضرر بلکه
و مشقت شدید باشد تیمم جایز نیست مگر در چند موضع یکی از جهت نماز میت دوم از برای
خوابیدن سیم از جهت بیرون آمدن جنب از مسجدین الحرمین که با امکان استعمال آب هم در این موضع
تیمم جایز است اگرچه مختار در اخیر اگر زمان غسل بیش از زمان تیمم نباشد و غسل مستلزم
تلویث مسجد نشود این است که غسل متعین است فصل اول اجمالاً معلوم شد که شرط
در جواز تیمم در غیر صور مذکوره متمکن نبودن شخص از استعمال آب در وضو یا غسل
عدم تمکن را در ضمن چند مطلب بیان میکنیم مطلب اول یکی وضو و غسل و اسباب عدم تمکن
چند چیز است نیافتن آب است بقدر وضو یا غسلی که بر او لازم شده و در اینجا همان نداشتن
آبی کافی نیست بلکه باید طلب آن بنماید تا نیافتن آن باشد پس اگر آب ندارد و دیگری دارد و میفروشد لازم

کرده

کوه پیمائی کند اگرچه بقیمت گران باشد مادام که بسبب خریداری آن خود و عیال او در معرض
هلاکت بسبب حالت عسر و حرج و مشقت یا احتیاج فقر در معرض حال او نباشد اگرچه بقیمت نیست
کرایه پیمائی هم دو قیمت مجزی که از متعارف حال عباد در صرف مال در اتیان بواجبات
انکاب طاعات خارج باشد حتی پیمائی یا لازم ندانیم چنانچه سر کف آب را بهزار دینار
بدهند اگرچه بخصوص مالک سه هزار تومان باشد یا صد تومان اگرچه مالک هزار تومان
باشد بلکه اگر شبهه مخالفت با ظاهر اصحاب و خبر صحیح وارد در این باب بود خریداری با قیمت
گران را مطلقا لازم میدانستیم بهر حال فرقی نیست در وجوب صرف مال میان صرف آن
در خریداری آب یا خریداری اسباب و آلات تحصیل آن یا اجاره نمودن آن چون تحصیل
دلو و ریسمان از جهت کشیدن آب از چاه یا خریداری هیزم از جهت گرم کردن آن در
جائی که نتوان استعمال آب سرد نمود و همچنین است اجیر کردن شخصی را از جهت آوردن آب
یا کشیدن از چاه یا گرم کردن آن و امثال اینها مجملا تحصیل آب بقدر مقدور لازم است اگرچه
بکندن چاه یا آویختن لباس خود در چاه که آب بر داشته از آن در بیرون بیفشرد و غیر آن
انتهی مطلب دویم تیمم یکی از اقسام نیافتن آب آنست که بجهت ناخوشی یا دشمنی یا پیری
یا نداشتن پا و مرکوب و اجیر نتواند خود را در وقت نماز به آب برساند هرچند که بواسطه
محبوس بودن در مکانی بی آب باشد یا بواسطه خوف جانوران و خوف دزدان بر جان یا مال
یا عرض خود باشد و همچنین اگر خوف انقطاع از قافله و همراهان باشد در جائی که محل خطر و هلاکت
باشد داشته مطلب سیم از اقسام نیافتن آب واقع شدن مکلف است در بیابان بی آب اگر
چه جمعی باشند یا آنکه هیچ محل خطر نباشد لکن در این تفصیلی است و آن اینست که اگر یقین دارد
که این محل هرچند در آخر وقت نماز باشد آب بهم نمیرسد در این صورت تیمم میکند بلکه تاخیر
نباید تا زمان بهم رسیدن آب و همچنین اگر مظنه داشته باشد که آب یافت میشود
اگر یقین دارد که آب یافت نخواهد شد تا آخر وقت نماز هرچند که سعی و تفحص کند البته در این
صورت تیمم میکند بدون تفحص و طلب حتی در اول وقت نماز و اگر شک دارد که در آن موضع آب
یافت میشود یا نه یا ایمن بودن بر جان و مال و عرض خود چه با او باشد یا در منزل و محل دیگر

فائده در مقدار طلب بخصوصه باید در هر جانب که احتمال بودن آب میدهد طلب آب کند باین نحو که
در زمین هموار از هر جانب که کوه و بلندی و پستی و سنگلاخ نباشد از هر جانب محتمل بقدر
دو تیر پرتاب تفحص کند و اگر زمین چنین نیست در هر جانب محتمل بقدر یک تیر پرتاب تفحص
میکند و با اختلاف که بعضی از جوانب زمین هموار و بعضی ناهموار باشد هر جانبی حکم خود را
دارد و هر جانبی که دو شاهد عادل شهادت بر نبودن آب در آن بدهند تفحص در آن ساقط است
و شهادت یک عادل کافی نیست اگرچه صاحب ملک آن زمین باشد بلی اگر توکیل مکلف او را در
طلب و تفحص چه اجیر کرده باشد او را یا نه قبول قول او دور نیست لکن در جواز این توکیل
در حال تمکن مکلف از تفحص تامل است بلی با اضطرار یا خوف بر خود و جان بلکه لازم است
و اگر علم از قول او حاصل شود معتبر و کافیست مطلقا حتی از قول فاسق و مراد از رفتن در چهار
جانب با احتمال بودن آب در آنها نه همین است که بچهار خط مستقیم برود و برگردد بلکه مراد این
است که از تمام جوانب حتی میان خطوط مذکوره مطلع شود هذا لازم است در همان جانبی
که از آن آمده نیز تفحص کند و احتمال بودن برف و یخ با امکان آب کردن آن هرچند بعلاج برود
باشد مثل احتمال بودن آبست و آنکه وجوب تفحص همه جا مشروط بامنیت است چنانچه اشاره
شد مشروط بوسعت وقت است نیز در هر دو و اگر اختصاص بعضی از جهات داد تفحص در
آن ساقط نیست و این مثل تمام نیست چهار جهت نیست که با علم در تمام جهتی یا تنگی وقت اعتبار
مطلقا ساقط باشد بلکه اگر متمکن از تفحص در مقدار یک تیر در زمین هموار و نصف تیر در غیر آن
هرچند که در یکی از جهات باشد همین قدر از تفحص لازم است و نیز بدانکه وجوب تفحص از جهت
دفع احتمال یافتن آبست در مواضع تفحص پس اگر این احتمال بعضی جوانب باشد تفحص همان جانب
لازم است عبث آن ساقط است و بعید نیست که بگوئیم اگر احتمال مختص یک جانب باشد باید
در وقت وسعت تمام مقدار مسافت تفحص را در همین جانب سیر کند با احتمال بودن آب در مقدار
زائد خصوصا اگر ظن با آن پیدا کند در قطعه ناهموار در همین یک جانب بقدر چهار تیر تفحص کند و در
زمین هموار هشت تیر و اگر قبل از دخول وقت تفحص کند و احتمال تجدد آب بعد از آن نمی دهد
تفحص قبل کافیست و با احتمال تجدد تجدید میکند تفحص را در همان موضع محتمل التجدد و باز اگر تفحص

همه کا موقت تنگ شده باشد تیمم کند و نماز صحیح است که چرا اعاده نماز آن احوط است و نوع پنجم
این مقام و باد ما نشینیان همه آنها خارج از قرار اختصاص در رساله است مطلب چهارم
از اسباب عدم تمکن مذکور آنست که در حکم آب ندارد باشد و از برای این نیز چند قسم است یکی
آنکه آبی داشته باشد کمتر از مقدار وضو یا غسل پس اگر بتواند که از اعضاء وضو یا
غسل نماید بخصص کردن یا جز بدن و بخواهد لازم است که چنین کند تیمم نکند اینجا ل
حاجز نیست و اگر وقتی آب مضاف چون عرق کاسنی و بید و گلاب بتواند که در آن
بریزد محلی که مجموع بر اطلاق آب باقی باشد اکثر علماء تصریح بوجوب تمام و اجتناب از تیمم فرموده
اند و این امکان مطلق شدن مضاف بمزج و خلط صحیح است لکن دخل آن تامل است
دیگر آنکه آبی دارد که بقدر وضو یا غسل تنها و هر دو برای لازم شده که نسبت یکی از آن دو وفا
آب ندارد است احوط و اقوی تقدیم غسل است که از برای وضو تیمم کند خصوصاً اگر واجب شده باشد
برای یکی از امور دیگر موقوف بغسل تنها است چون مکث در مساجد و در این دو قسم اگر ممکن
باشد که جمع کند آبی را که در طهارت یا عضوی استعمال نموده و طهارت دیگر یا عضو دیگر را
بهمان آب بشوید لازم است که چنین کند مطلب پنجم قسم دیگر از اقسام حکم آب نداشتن
آنست که آبی دارد بقدر وضو یا غسل تنها لکن بدن یا جامه او یا لخصاص دستار ... نجس
آن نجس باشد بنجاستی که معفو از آن نشده پس مقدم میدارد تطهیر بدن بلکه تطهیر جامه را در
جائی که نتواند جامه دیگر نماز کند از جهت سرما یا غیر آن بلکه مطلقا اگر چه بتواند برهنه نماز کند
از ازاله نجاست را مقدم میدارد لکن اینها در صورتی است که داشته باشد چیزی را از خاک
و سنگ که تیمم بآن تواند نمود و اگر نداشته باشد وضو یا غسل متعین است پس با نجاست
بدن نماز میکند بلکه با نجاست جامه اگر نتواند برهنه شود مطلب ششم یکی دیگر از اقسام
حکم آب نداشتن در استعمال آب در تطهیر از حدث بلکه از خبث محتاج بودن مکلف است
بالفعل یا در زمان استقبال بصرف کردن تمام آبی که دارد یا مقداری که باقی کفایت وضو
یا غسل نکند در مصرف آشامیدن یا جز و شرب حیوانی که مالکی بودن آن که لا بد از آن باشد که در
اینجا تیمم متعین است و هم چنین اگر خوف یا تشنه شدن تا آب را بعد از این داشته باشد و هم چنین

محتاج بودن

محتاج بودن یا محتاج شدن از برای حفظ جان مسلمی که قتل او لازم نشده باشد و بعید نیست
از این قبیل تامل است مگر آنکه وجود او چون سایر مواشی از اسباب و الا محتاج البدن مکلف
باشد غیر مرد یکی باشد که از این باب حفظ او هم لازم است و اگر مرد ذبح حیوانی که آب را در
جان باشد یکی و غیره یا ضرر بها الی ذالک معتدا بشغل حال او باشد تطهیر از حدث نموده و آن
حیوان را ذبح کند مطلب هفتم یک قسم دیگر از این قسم آنست که با اختیار و تعلق حق ضرر
که با او است ممنوع ... باشد ... وضو و غسل ... مشترک باشد
امکان ... یا عدم کفایت ... طهارت ... غیر باشد یا اجازه
... است ... آب ... باشد ... عضو ... صحیح باشد
باشد ... از ایشان هر چند بتحمل ... باشد ... اشاره شد
اشاره شد که در جمیع این صور بحکم آب ندارد است تیمم میکند مطلب هشتم از اسباب عدم تمکن
مذکور آنست که بواسطه مرض و ناخوشی در استعمال آب در طهارت ضرری که عادت بتحمل
آن نمیشود عارض مکلف شود اگر چه مرض عضوی از اعضاء لازم التطهیر باشد چون درد
چشم و دندان بلکه مختص بعضو دیگر باشد یا ضرر در سایر ... غیر آن عضو و بحکم
این است باعث شدن استعمال آب طول مرض و ابطاء برء که عادت در تحمل آن مشقت و عسر
باشد و مطلق مرض یا طول آن باعث سقوط طهارت نیست بهر حال صورتی است که مقام حرج
باشد یا آنکه در عضو مرض ... کردن نتوان نمود یا آنکه اسباب جبیره معتدد باشد و نتواند
تحمل آن نماید هر چند بتحمل مشقت باشد ... الا بمحض ضرر نتوان تیمم نمود مطلب
نهم از اسباب مذکوره خوف حدوث مرض است که عادت در تحمل آن عسر و مشقت باشد
ان باشد شدت سرما باشد که نتواند آب را گرم کند ... اعمال مضر بحال او ... چون
جهای گرم یا از جهت بدی آب یا بواسطه استعداد مزاج که بسبب حصول ... مرض ...
... فرق نیست در این قسم بلکه قسم سابق که ... طهارت بوده یا ... احوال ...
محدث کرده ... اکبر یا اصغر یا غیر از این و قول ... ضعیف است ... از این ...
آنکه بواسطه تشنگی یا بی غذائی مرض ... شود یا ... نمود ... باد ... لازم آید

مجروح بود

تجربه شده و نیز آنهایی که ابتدا خوف حدوث شین که پوست دو و دست یا یکی از اینها درشت و ترک آید
و یا بدن شود و یا شکافته که بترکد و خون آمدن معتبر است که باید تیمم کند و صورت عارض
بودن شین و خوف ضرر بیماری یا مرض یا طول آن از قسم سیم است که گذشت و خوف در
جمیع موارد مسطوره متحقق میشود بظن قوی بلکه مطلق ظن از هر چه حاصل شده باشد اگر
چه قول یک فاسق باشد بلکه بعضی باحتمال نیز اکتفا فرموده اند و این در احتمال مساوی
الطرفین که مکلف باین واسطه مترود در تحیر صرف شود بعید نیست و در احتمال ضعیف ضعیف
است مطلب دویم از اسباب مذکوره آنست که استعمال آب موجب شدت الم نباشد در
بدن بواسطه شدت سرما که نتواند گرم کند یا بعکس یا بواسطه رسیدن آب بزخم یا از جهت درد
استخوان دندان یا غیر آن که رسیدن آب بان درد زیاد آورد یا درد تازه بهم رساند اگر چه هیچ
ضرر دیگر نداشته باشد و میتوان از این قسم شمرد اینکه ظالمی منع کند مکلف را از استعمال آب
در وضو یا غسل که اگر آن ظالم بر جان یا مال یا عرض خود بترسد یا آنکه او را اذیت خواهد داد
و غیر آنکه تحمل آن با او شاق باشد و در اینجا نیز فرق میان محدث شدن بحدث اگر با علم
باختیار خود و غیر آن نیست اگر چه علم باین حال خود داشته باشد و در این مقام نیز ظن
کافی است حد و غیر آن تامل است مطلب سیم از اسباب مذکوره تنگی وقت عمل مشروط
بطهارت است چه نماز باشد و چه واجب یا مستحب و چه غیر اینها از اعمال که اگر بخواهد وضو بگیرد
یا غسل کند آن عمل بعد از آن وقت فوت میشود بخلاف اینکه تیمم نماید که در این صورت نیز باید تیمم
کند و اگر با استعمال آب در وضو یا غسل بتواند که یک رکعت از نماز را در وقت درک کند
اگر چه با سرعت تمام همان اقل واجبات را درک کند لازم است که استعمال آب کند
و در این مقام فرق نیست میان آنکه آب نداشته باشد لکن وسعت وقت تحصیل آن با
خریدن آن یا بیرون آوردن از چاه نداشته باشد یا آب داشته باشد لکن باید گرم کند و وقت تنگ
باشد [illegible] وضو یا غسل است و قول بمنع از تیمم در مقام لزوم وضو و غسل اگر چه نماز
در خارج وقت بجا آورد در کمال ضعف است مطلب دهم در هر جایی که حکم به تیمم
شد جایز نیست وضو یا غسل مگر در چند موضع اول آنکه با طهارت بهم رسند که ضرر بحال او

پس اگر

پس اگر بالا بحال خود تیمم کند یا تحمل چنین ضرر و آب را بجز به دیگری تیمم نیست و همچنین [illegible]
و در پشیمان واجب [illegible] که کشتن یا آب [illegible] دویم آنکه جهت خوف [illegible] یا حیوانات [illegible]
آب [illegible] بجایی بوده که با [illegible] نتواند [illegible]
کرده [illegible] و آب بیاورد و [illegible] تیمم نیست و هم چنین [illegible] داشته [illegible]
[illegible] آب [illegible] بیاید و همچنین [illegible] شاهد شهادت [illegible]
[illegible] آب [illegible] مع ذلک [illegible] آب بیاید سیم آنکه تحصیل آب یا
مقدمات تحصیل آن یا گرم کردن آن مستلزم منتی [illegible] بوده که تحمل آن لازم نبود
بلکه جایز نبوده مع ذلک تحمل [illegible] تحصیل آن نماید [illegible] و شروع و اصل استعمال آب
باشد با اینحال [illegible] مشقت شده استعمال آب در وضو یا غسل نماید [illegible] آن از
تیمم تامل است اگر چه بعید نیست که با عسر و حرج وجوب ساقط باشد [illegible]
پنجم آنکه از جهت مرض یا طول آن یا خوف حدوث [illegible] استعمال آب مضر بوده لکن مکلف [illegible]
جهلا یا سهوا یا عمدا و عصیانا آب بر بدن خود [illegible] باشد [illegible] دیگر استعمال آب [illegible]
با عسر [illegible] در این صورت نیز استعمال آب متعین است ششم اینکه در صورت
[illegible] اگر وضو یا غسل کند [illegible] از جهت [illegible] چون قرائت قرآن [illegible]
[illegible] طهارت [illegible] از جهت تخلف [illegible]
اکتفا باین طهارت و سقوط تیمم بعید نیست هر چند که [illegible] در مرض [illegible]
باشد [illegible] تیمم [illegible] که تیمم با آنها میتوان نمود و آن چند چیز است
اول از آنها خاک خالص است [illegible] و اقسام خاک [illegible] و سفید و غیر آن
[illegible] جواز تیمم [illegible] و هم چنین است [illegible] باشد [illegible]
و غیر آن [illegible] تمام [illegible] تیمم بر آن [illegible] بلکه [illegible]
و خلافی [illegible] و کلوخ [illegible] با غیر آن نیز چنین است و اظهر [illegible]
نزد متاخرین آنست که سنگ نیز چنین است که با امکان تیمم [illegible] و کلوخ تیمم
بسنگ صحیح است لکن احوط اینست که با تمکن از اشیاء [illegible] تیمم بسنگ نکند و با عدم تمکن

عسل آب با [illegible] تحصیل آن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

لیکن هیچ چیز تیمم میکند بعبارتی که مخصوص شود مجدد و هند با لباس و نحو آن اگرچه تمام دست
آن وار بگیرد و باشد در این شش چیز تیمم بکل میکند بلکه با امکان خشک نمودن آن تیمم با آن مشکل
است بر تیمم بعبارت خصوص که تمام دست بر آن واقع شود بلی با تعذر خشک نمودن آن ممکن حرج
از جمیع اشیاء مذکوره است و با تعذر جمیع این هشت چیز ممکن از تیمم بر برف و یخ مخصوص
نموده اند که بر برف یا یخ تیمم میکند و این در صورتی است که نتوان آن را آب کرد اگرچه
بمالیدن بر بدن باشد بنحوی که جریان یابد فی الجمله و شستن صادق آید لیکن اگر این نحو ممکن باشد
مقام وضو و غسل است و هیچ تیمم جایز نیست و در جواز تیمم بر برف که نماز با آن مسقط اعاده
و قضا باشد تامل بلکه منع است پس اظهر و احوط این است که باید در وقت نماز تمکن اعاده نماز یا
قضای آن نماید لیکن احوط این است که ترک نکند تیمم بر برف را چنانچه احوط آنست که با تعذر آن
جمیع مراتب مسطوره که فاقد الطهورین است با همان حال نماز کند و قضا آن نیز بجا آورد
فصل سیم معتبر نیست در تیمم بر یک از اشیاء مذکوره چند چیز اول آنکه آنها مطلق باشند
نه مضاف چنانچه در آب اشاره شد پس خاک طلا و نقره و سایر فلزات و خاک جواهر که
آنها را نرم کرده باشند و خاک قند و نبات و خاک معاجین و ادویه و گیاه و نباتات و
خاک چوب چون خاک اره و خاکستر و آهک و گچ بعد از پختن آن و هم چنین غبار مضاف بحیث
تیمم بغبار خاکستر و آرد و امثال آن و نحو آن صحیح نیست چون کلوخ زرنیخ و کلوخ آهک و سنگ
الماس و یاقوت و سایر جواهرات و معدنیات چون سنگ نمک و سنگ سرمه و نحو آن و اما
سنگ آهک و گچ پیش از پختن آن بلکه سنگ زغال قبل از سوختن آن بلکه آجر و سفال
پس اظهر خارج نشدن اینها است از اسم زمین و تیمم با آنها جایز است و احوط در جمیع صور
در آجر و سفال ترک تیمم است خصوصا با امکان خاک و مانند آن و اینکه پاک باشند پس صحیح
نیست تیمم بچیزی که نجاست معفو عنها یا غیر آن [illegible] وضو که متمکن از زمین پاک نباشد
کرده و این صورت جایز است تیمم بر زمین نجس بنحوی که جسم عین نجاست مانع از رسیدن جبهه
از اجزاء دست بر زمین نباشد سیم اینکه مباح یا جایز التصرف باشد از برای تیمم کننده
کرده و آب گذشت پس تیمم بر زمین مغصوب بدون اذن [illegible] مالک [illegible]

صحیح نیست

صحیح نیست مکان و این کسی که محبوس باشد در مکان مغصوب اگرچه خود سبب آن نشده باشد بلکه
حبس خود شده باشد بسبب امتناع از ادای دین یا حق واجبی باشد مثلی و نحو آن و کذلک
غبار مباح حادث از فرش و رخت مغصوب اگرچه حرام است لیکن صحیح است تیمم با آن غبار که در ظرف
مباحی جمع کرده باشد نه در حالی که همان فرش و لباس و از اینجا معلوم شود که علاوه بر [illegible]
اباحه مکان خاک و سنگی که تیمم بر آن میشود نیز شرط است و هم چنین مکان و فضائی
حرکت دست تیمم در زدن بر زمین و مسح اعضا آن خود مگر آنکه صادق باید بر تیمم
تصرف در مکان و فضای مغصوب با آنکه محبوس بر ظرف و فضای مغصوب باشد و مسئله
اباحه خاک و مغصوب بودن ظرف یا فضا یا غیر آن فضا چنانچه در وضو گذشت در
اینجا جاری نیست که صحیح نیست تیمم [illegible] که اشاره شد بدانکه شرط [illegible]
در جمیع اجزاء آنچه تیمم بر آن میشود معتبر است و باید تمام دست بر محل جمیع شروط
مذکوره در آنست واقع شود پس [illegible] و گیاه و نحو آن از چیزهائی که تیمم بر آن صحیح
نیست نباید در موضع تیمم باشد اگر ممزوج شود خاک مطلق بخاک مضاف و نحو آن باید
از آن احتراز نمود اگرچه مضاف و در حسب مطلق بودن استهلاک [illegible] باشد چنانچه اگر خاک مباح
بخاک مغصوب ممزوج شود هر چند که مغصوب قلیل باشد باید اجتناب نمود از اینجا معلوم
شد که اتمام خاک مطلق بخاک مضاف با استهلاک چنانچه در تیمم و غسل اشاره شد
محل منع است فصل چهارم اگر مشتبه شود خاک یا سنگ و هر چیزی که تیمم بر آن جایز
است بچیزی که تیمم بر آن جایز نیست در جائی که مکلف ممکن از غیر افراد مشتبه نباشد
چنانکه اشتباه در اصل ذات آنچیز باشد چون اشتباه خاک بخاکستر و غبار خاک بغبار
خاکستر یا آرد و سنگ بسنگ معدنی یا در صفات آن چون اشتباه خاک و سنگ پاک
بخاک و سنگ نجس یا مباح بمغصوب پس در آن تفصیل است و آن این است که در اشتباه
مباح بمغصوب باید از هر دو اجتناب نماید مگر آنکه محبوس باشد در مکان مغصوب که
این صورت اکتفا میکند تیمم بیکی از دو فرد مشتبه بعید نیست و احوط بلکه اقوی [illegible]
تیمم بهر دو فرد مشتبه است و در اشتباه مطلق بمضاف چون خاک بخاک نقره و سنگ [illegible]

از این نوع چیز تیمم میکند بغباری که مخصوص شود معدود و منه بالباس و نحو آن اگرچه تمام دست
آن غبار نگیرد و باید از این شش چیز تیمم نکند بلکه بگل میکند با امکان خشکانیدن آن تیمم با آن خشک
اسنبر تیمم بغبار مخصوص که تمام دست بر آن واقع نشود بلی با تعذر خشکانیدن آن [illegible]
از جمیع اشیاء مذکوره است و با تعذر جمیع این هفت چیز ممکن از تیمم بر برف و یخ بعضی
فرموده اند که بر برف یا یخ تیمم میکند و این در صورتی است که نتوان آن را آب کرد اگرچه
بمالیدن بر بدن باشد بنحوی که جریان فی الجمله داشته باشد صادق آید و اگر این نحو ممکن باشد
مقام وضو و غسل است و صحیح تیمم جایز نیست و در جواز تیمم بر برف که نماز با آن مسقط اعاده
و قضا باشد تامل بلکه منع است پس اظهر و احوط آنست که باید در وقت نماز ممکن اعاده نماز یا
قضا آن نماید لکن احوط آنست که ترک نکند تیمم بر برف را چنانچه احوط آنست که با تعذر آن
جمیع مراتب مسطوره که فاقد طهورین است با همان حال نماز کند و قضا آن را نیز بجا آورد
فصل سیم معتبر است در تیمم بر یکی از اشیاء مذکوره چند چیز اول آنکه اینها مطلق باشند
نه مضاف چنانچه در آب اشاره شد پس خاک طلا و نقره و سایر فلزات و خاک جواهر که
آنها را نرم کرده باشند و خاک قند و نبات و خاک معاجین و ادویه و گیاه و نباتات و
خاک چوب چون خاک اره و خاکستر و آهک و گچ بعد از پختن آن و هم چنین غبار مضاف پس
تیمم بغبار خاکستر و آرد و امثال آن و نحو آن صحیح نیست چون کلوخ زرنیخ و کلوخ آهک و سنگ
الماس و یاقوت و سایر جواهرات و معدنیات چون سنگ نمک و سنگ سرمه و نحو آن را
سنگ آهک و گچ پیش از پختن آن بلکه سنگ زغال قبل از سوختن آن بلکه آجر و سفال
پس اظهر خارج نشدن اینها است از اسم زمین و تیمم با آنها جایز است احوط در جمیع خصوص
در آجر و سفال ترک تیمم است خصوصا با امکان خاک و مانند دویم آنکه پاک باشند پس
تیمم بچیز نجس حتی نجاست معفو عنها با غیر آن ممکن و صورتی که ممکن از زمین پاک نباشد
کرده در این صورت جایز است تیمم بر زمین نجس بنحوی که جسم عین نجاست مانع از رسیدن جبین
از اجزای دست بر زمین نباشد سیم آنکه مباح جایز التصرف باشد اگر نه او تیمم [illegible]
کرده از آب گذشت پس تیمم بر زمین مغصوب بدون استیذان از مالک عین و منفعت آن

صحیح نیست

صحیح نیست مکان نماز کسی که محبوس باشد در مکان مغصوب اگرچه خود سبب او بلکه و نحو
حبس خود شده باشد بسبب امتناع از اداء دین با حق واجبی با قدرت مسلمی و نحو آن و کردن
غبار مباح در فرش و رخت مغصوب اگرچه حرام است لکن صحیح است تیمم با آن غبار که در ظرف
مباحی جمع کرده باشند نزد بعضی و همان فرش و لباس و از اینجا معلوم شود که علاوه بر مذکور
اباحه مکان خاک و سنگی که تیمم بر آن میشود نیز شرط است و هم چنین مکان و فضائی که
حرکت دست تیمم در زدن بر زمین و مسح اعضاء خود مگر آنکه صادق باشد بر تیمم
تصرف در مکان و فضا مغصوب با آنکه محبوس بر ظرف و فضا مغصوب باشد و مسئله
اباحه خاک و مغصوب بودن ظرف یا اباحه ظرف یا غیر آن چنانچه در وضو گذشت
اینجا جاری نیست که صحیح نیست تیمم مطلقا مگر در زدن و مسح چنانچه اشاره شد بلکه شرط
در جمیع اجزای آنچه تیمم بر آن میشود معتبر است و باید تمام دست بر محلی که جمیع شرایط
مذکوره در آنست واقع شود پس در خاک گاه و گیاه و نحو آن از چیزهائی که تیمم بر آن صحیح
نیست نباید در موضع تیمم باشد اگر ممزوج شود خاک مطلق بخاک مضاف و نحو آن باید
از آن احتراز نمود اگرچه مضاف مستهلک در مطلق باشد چنانچه اگر
بخاک مغصوب ممزوج شود هر چند که مغصوب قلیل باشد بلا اجتناب از اینجا معلوم
شد که اگر تمام خاک مطلق بخاک مضاف مستهلک چنانچه در تیمم و غسل اشاره شد
محل منع است فصل چهارم اگر مشتبه شود خاک یا سنگ و هر چیزی که تیمم بر آن جایز
است بچیزی که تیمم بر آن جایز نیست در جائی که مکلف ممکن از غیر او نباشد
چنانکه اشتباه در اصل ذات آنچیزها باشد چون اشتباه خاک بخاکستر و غبار خاک بغبار
خاکستر یا آرد و سنگ بسنگ معدنی یا در صفات آن چون اشتباه خاک و سنگ پاک
بخاک و سنگ نجس یا مباح بمغصوب پس در آن تفصیل است و آن این است که در اشتباه
مباح بمغصوب باید از هر دو اجتناب نماید مگر آنکه محبوس باشد در مکان مغصوب که
این صورت اکتفاء بیک تیمم بیکی از دو فرد مشتبه صحیح نیست و احوط بلکه اقوی
تیمم بهر دو فرد مشتبه است و در اشتباه مطلق بمضاف چون خاک بخاک نقره و سنگ بسنگ

معتقد به هر حال باید به هر یک تیمم کند و هم چنین در اشتباه طاهر به نجس اگر هر دو تر
باشند و اگر هر دو تر باشند بعید نیست که ملاقات با هر یک از آنها دست طاهر بلکه واضح مسح را نجس کند
پس باید دو تیمم به هر یک و اجتناب از هر دو و هر چند که هیچ ممکن از تیمم نباشد و نماز کردن
تیمم هر چند که قضاء بعد لازم باشد تأمل و اشکال است اظهر سقوط تیمم است لکن ترک نماز
اداء و قضاء نتواند بود در اشتباه نوع معلوم الحال و نعدات و صفات از طهارت و اباحه به هر دو
مشتبه و منتبه بمشتبه همان است که تفصیل آن در مباحث وضو گذشت چنانچه گذشت که وضو
و غسل و تیمم باید همیشه عددی از آن بیک عدد از آنچه تیمم بر آن جایز نیست که حال بر حال
التیمم مشتبه شود زیاده تر باشد تا یقین شود که یکی از این تیمم‌ها بما یجوز التیمم واقعی واقع شده
اینها همه در شبهه محصوره است و در شبهه غیر محصوره تکرار تیمم نیست بلکه یک تیمم بیکی
از افراد مشتبه کافی است فصل پنجم در کیفیت تیمم است و آن عبارت است از زدن کف
دستها را بر خاک و مانند آن از رمل و سنگ بنحوی که جمیع باطن دو کف بر آن واقع شود در
عرض کما یزدن دستها بر آن کافی نیست اگرچه بقوه یکبار به مکرر در ضوء متعدد زدن که
در این صورت یکبار زدن دست بر زمین کافی نیست و مسح کردن پیشانی را با باطن دو کف
دستان از محل رستن موی بالای پیشانی تا بطرف بالای دماغ که اول کوه بالای آن است
و احوط بلکه اقوی داخل نمودن دو جبین که دو طرف پیشانی است در محل مسح بنحوی که با باطن
دست با انگشتان آن دو طرف را یکی و جزء سیم از اجزاء تیمم مسح نمودن تمام پشت هر یک
از دو دستها است بکف دست دیگر بنحوی که عرفاً مسح تمام ممسوح بتمام ماسح صادق آید
و باید اضافه کند این مقدار جزئی از بالا و پایین و دو جانب ممسوح را تا یقین بتحقق
مقدار واجب حاصل شود و احوط اضافه کردن ابروها است به مسح و در این مقام بزرگی
و کوچکی دست یا پیشانی تفاوت نمی‌کند بلی جمیع باطن دو کف باید ماسح شود در جمیع پیشانی
در جبین و در پشت دست ممسوح شود عرفاً نه بلکه هر جزئی از ماسح مسح کند هر جزئی
از ممسوح را که متعذر یا متعسر است بلکه همان مقداری از پشت دست را که با باطن کف
ماسح ملاصق میشود مسح آن کافیست و مسح میانه انگشتان لازم نیست و صاحب

زالطهر و دست

زالطهر و دست بالک پیشانی باید بجمیع در جمیع مسح کند مگر آنکه زائد از اصلی متمایز
باشد به همه آنها [illegible] و حکم موی نابت در محل ماسح یا ممسوح حکم محل آن است در با
امکان تخلیل احوط تخلیل است خصوص در تیمم بدل از غسل و در مساوات تیمم بدل از غسل
با تیمم بدل از وضو خلاف و اشکال است احوط و اشهر بلکه اقوی لزوم دو نوبت زدن دستها
است بر زمین در تیمم بدل از غسل یکبار فقط برای مسح پیشانی و یکبار فقط از جهت مسح پشت دو
دست بلکه همین احوط است در تیمم بدل از وضو نیز و احوط از این سه بار زدن دستها است
مطلق تیمم یکی دیگر از جهت مسح پشت دست چپ و در اشتراط علوق که جزئی از خاک و نحو
آن در حال مسح در دستها باقی باشد خلاف است اظهر و اقوی عدم اشتراط است اگرچه احوط است
و احوط و اظهر در غیر غسل جنابت از اغسال واجبه تعدد تیمم است یکی بدل از غسل و دیگری
بدل از وضو و حکم بتداخل و اکتفاء بیک تیمم مشکل است بلی در غسل جنابت یک تیمم کافی
است اگرچه احتیاط ضعیف باشد بتعدد آن است فصل ششم معتبر است در صحت
تیمم چند چیز اول نیت و کیفیت آن بحسب هیئت و شرط چنان است که در وضو گذشت
بلی در این مقام همان قصد اما خصوصیت آن از امور یکه بجهت آن تیمم میکند کافی است و
حاجت که بجهت کمال آن تیمم میکند نیت همان نکاه نیست بلکه قصد رفع حدث هر چند تا در
مقتضی باشد [illegible] است بلی به تیمم دادن میت بدل از اغسال ثلاثه [illegible]
اما رفع حدث نزد او آن و نزد غیر لازم نیست و کلام در قصد وجه از وجوب و استحباب
و کفایت ترتیب مطلقه [illegible] نیز چنان است که در وضو گذشت و قصد بدلیت آن از وضو یا
غسل هم در غیر غسل جنابت از جهت تعیین لازم است و در غیر آن چه در غسل جنابت
یا وضو لازم نیست اگرچه احوط است و در اینجا با نیت مقارن زدن دستها بر زمین
باشد و مقارن به مسح پیشانی کافی نیست چه زدن دستها بر زمین از اجزاء تیمم است پس
عدول از تیمی بتیمم دیگر بعد از آن جایز نیست و از برای احداث متعدده از صنف واحد هم
در وضو یا غسل تیمم واحد کافی است و همچنین در احداث مختلفه موجبه وضو و غسل جنابت
و در مختلفه از جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و نحو آن نیز اقوی تداخل در نیت و کفایت

تیمم احداث اگرچه احوط تعدد است بعدد انواع آنها در مختلفه از احداث موجبه اغسال
دیگر غیر جنابت احوط بلکه اقوی عدم کفایت تداخل است چون احداث موجبه وضو نیز با جمله
یکی از این اغسال واگر قصد بدلیت تیمم را از غسل نمود پس از تیمم معلوم شد که محدث بحدث
اصغر بوده یا بالعکس باید اعاده تیمم نماید وهم چنین است اگر قصد غسلی نمود پس از تیمم معلوم شود
که غسل دیگر بر او بوده اگر باعتقاد متیمم بودن بجنابت تیمم نمود بعد از آن معلوم شود که متیمم
نبوده اقوی کفایت تیمم ثانی است ذکر ... بعبارت در مطلق تیمم آنست که دو
دست را باهم بر زمین زند باهم بر پیشانی بکشد و ... دو دست را زدن و
مسح پیشانی نمودن بجا نیست ... بودن دستها معتبر ... باشد
بواسطه مرض یا علتی یا اضطرار و در نگاه داشتن چیزی ... از جهت حفظ نفس
خود یا نفس محترم دیگران هلاکت یا از شکستن عضوی یا نقص آن ... حفظ
از فزا کردن یا مال دیگری از تلف شدن و نحو اینها از اعذار که در این صورت ...
... از امور ... ترتیب است ... دستها را مقدم بدارد در مسح پیشانی
و مسح پیشانی را مقدم بدارد بر مسح پشت دست راست و آن را بر مسح پشت دست چپ
... دستها را ... بر زمین میزند باید ... مسح سر و پیش از مسح
پشت دست راست باشد ... ترتیب در اجزای اعضاء اعلی مقدم است بر جزء
... خود ... مقدم ... بجا آورد ... کرد ... نیت ... کرده تیمم
او باطل است ... نیت کند یا سهوا یا جهلا اگرچه جاهل ... در تیمم ...
... نماید ... کرد ... چنین ... کرده ... در تیمم ... واجب کند
... مقدم ... بطریق ترتیب که موالات ... وعدول
کرده موافق ترتیب عمل آورد و اگر فوت میشود از جهت تیمم باطل است وهم چنین است اگر
خلاف ترتیب را ... اجزاء اعضاء و عضو متاخر ... بعمل آورد در صورت
... ترتیب ساقط است ... از امور ... کرده ... کرد ... است در هر
عضوی ... از بالا ... پیشانی ... مسح کند و از ... دست ... منع

کند بلکه

کند بلکه جزء بعد از آن را نیز مقدم باید داشت بر جزء بعد از آن تا تمام شدن عضو اگرچه
در مبدل منه آن چنین نباشد چون غسل که ابتدا باعلی اعضاء آن واجب نیست و در وضو
که ابتدا باعلی در آن لازم است و حکم ... در این شرط تفصیلی است که در سابق
... گذشت و باعتقاد اشتراط این شرط نیز ... اقطاست ... موالات ... سابق
آید که ... افعال تیمم را بجا آورده ... میان تیمم بدل از وضو و غسل نیست تا موالاة
در بدل تابع اصل آن باشد ... موالاة در ... بموالات در وضو که ... نشد
رطوبت اعضاء ... بنا ... کرد و ... موالاة ... اعضاء ... دست
... این شرط نیز ساقط است ... مباشر شدن مکلف است تیمم خود را با امکان مباشرت
خود در جمیع افعال تیمم و با اضطرار نایب ... در جمیع افعال آن مضطر است نایب
میگیرد در جمیع آن حتی ... بادستان ... است که غیر هم ...
آنها را بر زمین زند یا بر زمین بگذارد ... دست خود را بر زمین میزند و پیشانی و
پشت دستهای ... را مسح میکند و احوط ... آنستکه مکلف پیشانی و در ... خود را
... و اکتفا ... تیمم ... نایب نکند و اگر ... بعض ... اگر عاجز از زدن
دستها است ... دو دست را بر زمین بگذارد ... نایب ... باید احوط
باکذاردن ... آنست که نایب ... دو دست ... بر زمین ... اگر عاجز
کذاردن دستها است ... نایب ... دست ... بر زمین ... مسح اعضاء ... بجا
میآورد و اگر ... شرط ... هر چه احوط ... مسح نمودن مکلف است اعضای
خود را نیز و اگر عاجز از زدن باطن دستها بر زمین ... آن نیز ... پشت دستها
بر زمین میزند ... باطن ... باطن دیگر را با
پشت ... بر زمین میزند ... از مسح ... پشت دستها عاجز است نایب ... دست
مکلف را ... آن عاجز است ... و اگر عاجز از زدن ... بعضی ... دست یا
از مسح کردن بعض دست یا مسح کردن بعض پیشانی یا بعض پشت دست باید خود ایشان تا ...
ممکن است ... نایب بگیرد ... رجوع ... نایب میشود ...

و احتیاط

دست بیرون کردن موقوف باجرت دستمال است لازم است بر مکلف بذل مالی که ضرر بحال او
اجحاف در آن نباشد و باید نایب عاقل مکلف باشد در ذکور و مرد و انوثیت یا آنکه محرم او باشد
اگر مستلزم نکاح با تقبیل باشد اگرچه موقوف بذل مال باشد و باید کسی باشد که عبادت از او صحیح
باشد پس نیابت مجنون و طفل غیر ممیز کافی نیست و در نیابت کافر وجهی است قوی چنانچه
در غسل میت گذشت و در جمیع موارد نیابت باید مکلف خود نیت کند و احوط ضم نیت
مباشر است نیز و اگر ممکن نباشد استنابه نباشد بجهت نبودن نایب یا فقدان شروط در او یا فتور اگر چه
او یا نداشتن اجرت پس مکلف مواضع تیمم را بر خاک میکشد با ملاحظه ترتیب و ابتداء با علی
سایر شروط تیمم هفتم نبودن حایل و حاجب است در محلی از دست که آن را بر زمین میزند و
مسح سر و پشت دستها با آن میکنند چه باطن آن یا پشت آن و همچنین نبودن حایل در محلی که
دست بر آن میزند یا مسح میکند و فرق در میان مانع میان کم و زیاد نیست پس اخراج انگشتر
از دست در برداشتن گاه و علما از نوعی دیگر لازم است و این شرط نیز مختص بصورت امکان
ازاله حایل است و با عدم امکان آن بسبب جراحت یا قرحه که دوائی یا خرقه بر روی آن گذاشته
باشند یا بجهت شکسته شدن باشد یا خون بر ظاهر بشره بسته شده باشد اشتراط مذکور
ساقط است چه مانع در باطن دست باشد یا پشت آن و مخصوص جو مانع و حایل رجوع
بنایب نمیشود بلکه با اختصاص مانع بباطن دست رجوع در زدن و مسح کردن بظاهر آن
نمیشود اگرچه احوط در این صورت جمع میان باطن و ظاهر است بلکه احوط اضافه استنابه
و کشیدن پیشانی است بر زمین اگرچه با مانع و حایل باشد و مع ذلک احوط اعاده یا قضا کردن
است بلی اگر در باطن دستها یا باطن یکی از آنها نجاست متعدیه باشد بدون ظاهر و خشک ابدن
آن ممکن نباشد هر چند از جهت ضیق وقت باشد بعید نیست که حکم باطن منتقل به پشت
دست و تیمم با آن کافی باشد و احوط جمع میان باطن و ظاهر است خصوص با اختصاص
نجاست متعدیه ببعضی از کف دست و با وجود نجاست متعدیه در ظاهر دستها نیز با بنا بر
تیمم مسح به احوط ضمانه کردن تیمم بباطن دستها و کشیدن پیشانی و موجبین است بر زمین
و هم چنین است اگر در پیشانی نیز نجاست متعدیه باشد بلکه در این صورت کشیدن پیشانی بر زمین

چندان

چندان عمل باهتمام نیست چنانچه اگر نجاست متعدیه مختص به پیشانی باشد کما البته زدن دستها بر زمین
لازم است همچنانکه مسح عاید هشتم مباح بودن مکان تیمم بنحوی که افعال تیمم در آن واقع
نشود و در اشتراط اباحه آن بعد از نشاط شد نیست تیمم بآنکه بعد از اعتبار امور مذکوره
در صحت تیمم علما اختلاف نموده اند در سه چیز و بکی یکی از آنها علو قامت است کرجعی بودن
اجزاء خفیفه از ارض در دو دست تا آنکه مسح سر و دستها با آن واقع شود لازم دانسته اند
و با بودن چیزی از آنها در دست حکم ببطلان تیمم نموده اند و این اگرچه احوط است لکن اقوی
عدم اعتبار آنست خصوص با استحباب نفض بین و جواز تیمم کردن بر سنگ با تیمم از خاک بسیار
نمناک دوم از آنها طاهر بودن دو دست و پیشانی است از مطلق نجاست مثل حال وضو
و غسل چنانچه جمعی از متأخرین نموده اند و این نیز اگرچه احوط است لکن اقوی خلاف آنست
بالجمله امکان باید بنحوی باشد که محل تیمم را از نجس یکی بجهت اشتراط طهارت
گذشت سیم از آنها مراعات ضیق وقت عبادتی است که از جهت آن تیمم باید کرد و در اشتراط
این نیز خلاف است اکثر متقدمین این را از جمله شروط دانسته اند بخلاف اکثر متأخرین که جایز
دانسته اند تیمم را در سعه وقت در صورتی که مکلف عالم بر بنا نبقی آن تا آخر وقت عبادت
با عالم بوقوع نشدن مرض و نحو آن تا عذر باشد تا آخر وقت عبادت باشد یا ظن قوی
منظور داشته باشد بنحوی که بطریق متعارف خود را متمکن از استعمال آب نداند و بعضی
که متقدمین در این صورت تاخیر را لازم ندانسته بر هر حال اگرچه مراعات این شرط و التزام
تیمم تا ضیق وقت عبادت مشروطه بطهارت احوط است لکن اظهر و اقوی جواز آنست در
وقت با یأس از یافت شدن آب و دفع مرض و عذر و از عین رهائی که تجویز تیمم میباشد چنانچه
در هر کلیه صاحبان اعذار انتظار و زوال آن تا آخر وقت لازم نیست بلکه با احتمال یاس از زوال
آن صحیح است عبادت ناقصه مطابقه با تکلیف حالت عذری فصل هفتم در مستحبات تیمم است
مستحب است که بر بلندیهای زمین تیمم کند و بر شوره زاری که از زمین بالا میآید تیمم نکند و
هم چنین بر خاک راهی که تردد در آن میشود و بر رمل و اینکه تا قبل آن بسم الله گوید و انگشتان
در حال زدن بزمین گشاده نماید و اینکه دستها را بتکانند بعد از زدن و لباس...

و ... پس اگر موقوف باجره و بذل مالست لازم است بر مکلف بذل مالی که ضرر بحالش و
اجحاف در آن نباشد و باید نایب اهل تکلیف باشد و ... یا آنکه محرم او باشد
اگر چه نکاح یا تحلیل باشد اگر چه موقوف ببذل مال باشد و باید کسی باشد که عبادت از او صحیح
باشد پس نیابت مجنون و طفل غیر ممیز کافی نیست و در نیابت کافر وجهی است قوی چنانچه
در غسل میت گذشت و در جمیع موارد نیابت باید مکلف خود نیت کند و احوط ضم نیت
مباشر است نیز و اگر ممکن از استنابه نباشد بجهت نبودن نایب یا فقدان شروط در او یا نتوانستن
او یا نداشتن اجره پس مکلف مواضع تیمم را بر خاک میکشد با ملاحظه ترتیب و ابتداء باعلی
سایر شروط تیمم هفتم نبودن حایل و حاجبست در محلی از دست که آن را بر زمین میزند و
مسح سر و پشت دستها با آن میکنند چه باطن آن یا پشت آن و هم چنین نبودن حایل در محلی که
دست بر آن میزند یا مسح میکنند و فرقی در مانع میان کم و زیاد نیست پس اخراج انگشتر
از دست در برداشتن گاه ... لازم است و این شرط نیز مختص بصورت امکان
ازاله حایل است پس با عدم امکان آن بسبب جراحت یا ... کهنه بر روی آن که
باشد یا بجهت شکسته بسته باشد یا خون بر ظاهر ... بسته شده باشد اشتراط مذکور
ساقط است چه مانع در باطن دست باشد یا پشت آن و مخصوص ... مانع و حایل رجوع
بنایب نمیشود بلکه با اختصاص مانع بباطن دست رجوع در زدن و مسح کردن بظاهر آن
نمیشود اگر چه احوط در این صورت جمع میان باطن و ظاهر است بلکه احوط ضم استنابه
و کشیدن پیشانی است بر زمین اگر چه با مانع و حایل باشد و مع ذلک احوط اعاده یا قضا کردن
است بلی اگر در باطن دستها یا باطن یکی از آنها نجاست متعدیه باشد و ظاهر و خشک باشد و
آن ممکن نباشد هر چند از جهت ضیق وقت باشد بعید نیست که حکم باطن منتقل به پشت
دست و تیمم بآن کافی باشد و احوط جمع میان باطن و ظاهر است خصوص با اختصاص
نجاست متعدیه ببعضی از کف دست و با وجود نجاست متعدیه در ظاهر دستها نیز نایب
تیمم ... و احوط استنابه کردن تیمم بباطن دستها و کشیدن پیشانی ... بر زمین
و هم چنین است اگر در پیشانی نیز نجاست متعدیه باشد بلکه در این صورت کشیدن پیشانی بر زمین

چندان

چندان محل اهتمام نیست چنانچه اگر نجاست متعدیه مختص به پیشانی باشد که البته زدن دستها بر زمین
لازم است هر چند تنها ... مباح بودن مکان تیمم بنحوی که افعال تیمم در آن واقع
نشود و در ... اشتراط ... تیمم ... بعد از اعتبار آن ...
در صحت تیمم علما اختلاف نموده اند در سه چیز یکی از آنها علوق است که جمعی بودن
اجزاء خفیفه از ارض را در دو دست تا آنکه مسح سر و دستها با آن واقع شود لازم دانسته اند
و با نبودن چیزی از آنها در دو دست حکم ببطلان تیمم فرموده اند و این اگر چه احوط است لکن اقوی
عدم اعتبار آنست خصوص با استحباب نفض یدین و جواز تیمم کردن بسنگ یا تیمم از خاک بسیار
نمناک دویم از آنها طاهر بودن دو دست و پیشانی است از مطلق نجاست مثل حال وضو
و غسل چنانچه جمعی از متاخرین فرموده اند و این نیز اگر چه احوط است لکن اقوی خلاف آنست
بلی الامکان باید بنحوی باشد که محل تیمم را ... بجهت اشتراط طهارت مواضع تیمم
گذشت سیم از آنها مراعاة ضیق وقت عبادتی است که از جهت آن تیمم باید کرد و در اشتراط
این نیز خلافست که قدما ... این را از جمله شروط دانسته اند بخلاف اکثر متاخرین که جایز
دانسته اند تیمم را در سعه وقت در صورتی که مکلف عالم ... تا آخر وقت عبادت ...
یا عالم بوقوع نشدن مرض و نحو آن از اعذار باشد تا آخر وقت عبادت ...
منظور داشته باشد بنحوی که بطریق متعارف خود را متمکن از استعمال آب نداند ...
که متقدمین در این صورت تاخیر را لازم ندانسته بر هر حال اگر چه مراعاة این شرط ...
تیمم تا ضیق وقت عبادت مشروطه بطهارت احوط است لکن اظهر و اقوی جواز آنست در
وقت با یاس از یافتن آب و دفع مرض و عذر ... که بجوز تیمم ... چنانچه
در هر کلیه صاحبان اعذار انتظار زوال آن تا آخر وقت لازم نیست بلکه با اطمینان بیاس از زوال
آن صحیح است عبادت ناقصه مطابقه با تکلیف حالت عذر ... فصل هشتم در مستحبات تیمم است
مستحب است که بر بلندیهای زمین تیمم کند و بر شوره زاری که از زمین ... تیمم نکند و
هم چنین بر خاک راهی که تردد در آن میشود ... بسم الله ... [illegible]
در حال زدن بر زمین ... [illegible]

ایراد

بوده و شدن زمین که با آن چسبیده بر زند تا آنکه ملاقات نماید که هیچ جزئی در دست
نماند که خلاف احتیاط است چون جمع بودن آن و واقع شدن مسح با آنها لازم دانسته‌اند
اگرچه اقوی خلاف آنست چنانچه گذشت و صحیح است که دستها را از عضو ممسوح جدا کند
تا تمام شدن مسح آن فصل هشتم بعد از آنکه شناختی اسباب مجوزه و موجبه تیمم و کیفیت
آن و شرایط آن را بدانکه از احکام فروع متعلقه با آن مذکور کردیم یکی از آنها آنست که
چنانچه جایز است تیمم از برای نماز با عدم تمکن از استعمال آب عقلاً یا شرعاً با شروط معتبره
مذکوره جایز است از برای هر چیزی که صحت آن بلکه کمال آن مشروط به وضو یا غسل باشد با عدم
تمکن از آن عقلاً یا شرعاً چه واجب باشد آن چیز یا مستحب پس جایز است از برای نوافل چه
مرتبه و چه غیر مرتبه بلکه از برای تعقیب نمازها و مطلق قرائت قرآن و خواندن دعا و
ذکر و نیز جایز است از برای دخول در صبح کردن روزه چه واجب و چه مستحب از جنابت
و حیض و استحاضه و نفاس و از برای مکث در مساجد و دخول مشاهد مشرفه و مکث در
آنها و از برای طواف واجب بلکه مستحب حتی در جنب و از جمله فروع جنب از مسجدین اعظمین
که باید تیمم نموده به تعجیل بیرون رود و بیرون رفتن در صورتی است که در بیرون مسجد
متمکن از غسل باشد عقلاً و شرعاً پس با تعجیل حرام است ماندن او در مسجد و تا بیا داخل
شدن بخلاف صورتی که در بیرون مسجد متمکن از غسل نیست که واجب نیست بیرون رفتن
بلکه جایز است داخل شدن در مسجد با تیمم در این حال و اینجا است که جنب با تیمم طواف میکند
و بالجمله خاک در زمین در حال اضطرار قائم مقام آب است در جمیع موارد وضو و غسل و منع
محقق ره از تیمم از برای نوافل در اوقات مکروهه و منع فخر المحققین از آن برای مکث
در مساجد ضعیف است و در هر جا که تیمم را مشروع دانستیم وجوب یا استحباب آن تابع وجوب
و استحباب اصل وضو و غسل است از جهت عملی که صحت یا کمال آن موقوف بر وضو یا غسل است
مگر قبل از دخول وقت نماز واجب که وضو یا غسل از جهت مستحب بودن برای نماز در اول وقت
بلکه از جهت محض بودن بر طهارت مستحب است و بعد وجوب آن تا بین روز مشرف آن واجب است مگر
تیمم که قبل از دخول وقت جایز نیست و این محل اجماع است و منع علامه ره از وجوب تیمم برای داخل

شدن جنب

شدن جنب و مانند آن در صبح روزه روز مستحب نیست در آن و مانند آن و وجوب و استحباب آن از روی
و استحباب عملی که مشروط بر آنست مفروض است باستحباب تیمم از برای نماز مستحب با آنکه نماز وقت
واجب نیست فصل نهم در هر جا که تیمم را با تمکن از استعمال آب مشروع دانستیم چون برای خواندن
نماز میت پس اگر با تمکن از آب تیمم کرده بواسطه چنین تیممی نمیتوان عملی را که موقوف بر وضو یا
غسل یا تیمم بدل از آنها است در حال اضطرار بجا آورد و اگر بعد از تمکن از استعمال آب تیمم کرده نمیتوان
سایر اعمال موقوفه بر طهارت اختیاریه و اضطراریه را بجا آورد چنانچه با تیمم جهت هر عبادتی که
کرده میتواند عبادت دیگر را که موقوف بر طهارت است بجا آورد ما دام که هیچ قصد از آنکه [illegible] باشد
مثل خود طهارت اختیاریه بشرطیکه علت مجوزه تیمم بحال خود باقی باشد یا عذر دیگر از
اعذار موجبه تیمم قائم مقام آن شده باشد مثل اینکه بواسطه مرض که استعمال آب با آن مضر است
یا آنکه در سفر خوف عطش خود یا رفیق عارض شد یا آنکه بجهت ضیق وقت عبادتی تیمم کرده
بوده در بین آن عبادت چنین مرض یا چنین خوف عارض شود و هکذا القیاس در صورتی که
تا آن عذر اول باقی و عذر دیگر قائم مقام آن شده باشد پس میتوان با آن تیمم عمل دیگر
بجا آورد مثل آنکه آب داشته لکن بجهت ضیق وقت از استعمال آن تیمم کرده و وقت منقضی
شود یا بسبب مرضی تیمم کرده و آن رفع شده و عوض مرض دیگر یا بسبب نداشتن آب تیمم
کرده پس از آن آب یافت شود از آنچه مذکور شد معلوم میشود که کسانیکه تیمم را از برای
دو وقت در سعه وقت جایز ندانسته‌اند با بودن هیچ تیممی را در آن حال از برای هیچ عملی اگرچه [illegible]
باشد جایز ندانسته‌اند و با آن تیمم را بعد از تمام شدن عمل مقصود بدون زوال عذر باطل
با عروض حدثی از احداث باطل باشد یا تیمم [illegible] که قصد آن کرده میتوان عمل دیگر کرد و ندانسته‌اند
و هیچیک وجهی ندارد و این نیز موید قول متاخرین است که در سعه وقت تیمم را از برای
عمل موسع جایز دانسته‌اند چنانچه گذشت فصل دهم آنچه مذکور شد که شرط است در بقاء
صحت تیمم باقی بودن علت مجوزه تیمم و از جمله اعذار نداشتن آب است و [illegible] تیمم باطل نمیشود
در صورتی است که پس از یافتن آب تواند استعمال آن آب در وضو یا غسل نماید [illegible]
شدن تلف شود تیمم باطل نمیشود و همچنین اگر در زمان بودن آب [illegible] وضو یا غسل با

[illegible]

و این حکم

و این حکم مسئله این نیست که تا آنقدر زمان نگذرد نتوان شروع در وضو یا غسل نمود بلکه
بظاهر حال حکم به باقی ماندن آب نموده بمحض وجود آب میتواند بنیت طهارت نموده شروع
در آن نمود پس اگر باقی ماند تا تمام شدن آن وضو و غسل صحیح والا باطل و تیمم او بحال خود
باقیست و قول ببطلان تیمم بمحض یافت شدن آب از جهت این شبهه یا غیر آن ضعیف است
و اینجا حکم ببطلان تیمم بسبب یافت شدن آب در صورتیست که داخل در نماز واجب بلکه
مستحب نشده باشد اما پس از دخول در نماز اگر یافت شود تیمم باطل نمیشود و نماز هم صحیح
است بهمان حالت نماز را با تیمم تمام میکند اگرچه احوط اعاده آن نماز است با وسعت وقت
و در صورت یافت شدن آب پیش از دخول در رکوع رکعت اول احتیاط شدید در
اعاده نماز است و بازتر اعاده احتیاط در قضا است پس اگر بعد از تمام این نماز آب
باقی بماند بقدر زمان وضو یا غسل تیممش باطل میشود و از برای نماز دیگر باید تیمم کند
و اگر آنقدر از زمان نماند تیمم بحال خود باقی است نماز دیگر را با آن تیمم بجا آورد و اما طواف
پس آن مثل نماز نیست بلکه بیافتن آب باطل میشود و یافتن آب بعد از دخول جزء صحیح روزه
روزه با تیمم ضرر بصحت روزه نیست اگرچه تیمم منتقض میشود و همچنین در تیمم میت اگر بعد از دفن
او یافت شود ولی اگر قبل از دفن یافت شود باید غسلش داد و فصل یازدهم چنانچه باطل
میشود تیمم [illegible] آن [illegible] باطل میشود نیز بعارض شدن مطلق حدث
چه اصغر چه اکبر چه عن وجود تیمم بحال خود باقی باشد و در این چهار صورت است یکی آنکه
محدث بحدث اصغر بوده تیمم کرده بود با آن حدث اصغر عارض شد و حدث باقی است در اینجا
همان یک تیمم میکند بدل از وضو دوم آنکه محدث بحدث اصغر بوده تیمم کرده بود پس از آن
محدث بحدث اکبر شده در اینجا تیمم بدل از غسل میکند در جنابت یک تیمم و در حیض و نحو
آن دو تیمم یکی بدل از غسل و یکی بدل از وضو سیم آنکه محدث بحدث اکبر بوده تیمم کرده بود
با آن حدث بحدث اکبر شد مثل اول تیمم میکند در جنابت یکی و در غیر آن دو تیمم چهارم
آنکه محدث بحدث اکبر بوده تیمم کرده بود حال محدث بحدث اصغر شده باز تیمم بدل از غسل
میکند در جنابت یک تیمم و در غیر آن دو تیمم لکن در تیمم در غیر غسل جنابت هرجا که باشد در

منوبت

در صورتیست که متمکن از استعمال آب برای وضو نباشد والا وضو ساخته یک تیمم بدل از غسل میکند
فصل دوازدهم در طهارت اختیاریه گذشت که اگر شک کند در شستن عضوی از اعضا یا جزئی از
آن پس از وضو مادام که تمام نشده باید آن عضو یا جزء مشکوک را با ما بعدش بجا آورد اگر شرط
بقاء موالات باشد با علم بعدم بقاء موالات اعاده وضو میکند بخلاف غسل که آن جزء را با ما بعد آن بجا
میکند و لا فاصله اما تیمم پس آیا مثل وضوست [illegible] یا مثل غسل است [illegible]
مثل وضو و در بدل از غسل مثل غسل الظهر آنست که [illegible] مثل غسل است پس در حال [illegible]
شک در مسح [illegible] آن کند بجا آورد [illegible] لکن احوط [illegible] اگر باعث فوات موالات
نشود و اگر باعث فوات موالات شود احتیاط در اعاده تیمم است اما بعد از [illegible] عضوی یا جزئی از آن
در تیمم بدل از وضو و در غیر غسل جنابت از اغسال و حال آنکه داخل در تیمم بدل از غسل شده باشد پس
شبهه [illegible] آن شک [illegible] نیست و حکم قطع [illegible] یکی از تیممها که گذشته خود یا باطل شدن آن پیش از
بجا آوردن عمل از نماز یا غیر آن در صورتی که هر دو را [illegible] با تیمم بجا آورده باشد و حال آنکه
کرده است یا باطل شده کدام یک است حکم همین یقین و شک است در وضو و غسل چنانکه گذشت
خاتمه چنانچه تحصیل یکی از طهارات ثلاث چه اختیاری و چه اضطراری واجب میشود در صورت وجوب
عملی که صحت آن موقوف بطهارت است [illegible]
یا کم کردن آب یا غیر ذلک همچنین واجب است محافظت بر بقاء آن طهارت [illegible]
وجوب عمل [illegible] بعد از دخول وقت نماز [illegible] تحصیل آب
باشد باید وضوی خود را نگاه دارد و همچنین در غسل [illegible]
بعد از دخول وقت نباید باختیار خود [illegible]
[illegible] است مکلف [illegible] آب [illegible] بتواند که خود را جنب کند لکن [illegible]
بلکه [illegible] اگر [illegible] وضو یا غسل را باطل کند پس از آن بخواهد تیمم کند [illegible]
اما قبل از وجوب عملی که مشروط بطهارت است چون قبل از دخول وقت نماز [illegible]
طهارت و ابطال آن [illegible] و مقدمات آن واجب نیست بلکه جایز است که [illegible] آب را بریزد اگرچه
بیقین بداند که بعد از آن ممکن از تحصیل طهارت نخواهد [illegible]

٢١

يوجه في سبيل الله خير له من الف دينار يتصدق به على المساكين وخير له من ان يقرء التورية والانجيل والزبور والفرقان ومن [illegible]
اسير المسلمين خير له من الف بدنة تعطي المساكين ولا يخرج من الدنيا حتى يرى مكانه من الجنة يا علي من لم يأنف من خدمة العيال دخل
الجنة بغير حساب يا علي خدمة العيال كفارة الكبائر ويطفئ غضب الرب ومهور الحور العين ويزيد في الحسنات والدرجات يا علي لا يخدم
العيال الا صديق او شهيد او رجل يريد الله به خير الدنيا والآخرة وروى الصدوق عن النبي ص انه قال ايما امرأة اطاعت زوجها اكبها الله على منخريها
في النار وقيل وما تلك الطاعة فقال تدعوه الى النائحات والعرسات والحمامات ولبس الثياب الرقاق فيجيبها ان نقلت ما معنى هذا الحديث
اما النائحات فلا يجوز خروج المرأة اليها لانه معلوم ان نساء الائمة لم يخرجن للتعزية وكان يقولون ان هذه حقوق الناس فلتقض الحقوق
وكذلك العرسات فانه قد يعدون ان ام سلمة وغيرها من نساء النبي لم يخرجن الى عرسات اهل المدينة وحينئذ فالنهي في الحديث محمول على ما
[illegible]

ابن علم مثل صورة سابقه نوشته اند ولیکن اگر چه [illegible]
لکن اقوی عدم وجوب آنست والله العالم بحقایق
احکامه بحمد الله و توفیقه تمام شد کتاب [illegible]
وانشاء الله [illegible] کتاب صلوة
کتبه العبد الفقیر الحقیر [illegible] الشیخ
الجلیل الکبیر [illegible] المحققین [illegible]
المتقین [illegible] الحاج [illegible]
الحاج ملا علی بابا [illegible]
طلب الله تعالی [illegible]
[illegible]
۱۲۷۰
سنه
مقابله شده
صحیح



